

عزم و حزم و عزم آن است که کسی برای کاری اراده مصمم و محکم مقرر کند و در آن  
 حزم و یقین کند مذنب و تروند نشود که آیا بکنم یا نکنم و عزم آنکه هر چه در آن راه تکالیف  
 مستقات پیش آید تحمل آن بهجت و جوانمردی بکند و دفع خطرات و موانع بگردد و اسباب  
 و ذرائع برای وصول بمنزل مقصود و تدابیر مناسبه بعمل آرد و هرگاه این دو باروی طهران  
 مستحکم شده آن زمان انسان در امور دین و دنیا کامیاب و فائز المرام میگردد و الا فلا  
 حضرت ایشان در همه امور و تمام کارهای دین و دنیا همین دو اصول در نظر میدارند  
 و بران کار بند میشوند و ثمرات خاطر خواه می یابند

عزم و حزم

مثلاً عزمی که در راه خداست و میر و استان ایشان را بسیار بود  
 برخی از آن بطریق تشبیه و استلال تخریر نموده میشود و تفسیر آن در سفرنامه مؤلفه ایشان باید دید  
 در سنه پنجاه و سه هجری و در حضرت ایشان برای حج و سفر به استان اراده کردند و از راه  
 عراق و زیارت کربلا و شاه نجف بنام شریف و بیت المقدس و عربین شریفین عزم باخیز نمودند  
 بعضی مخلصان و دوستان سنده هم رفاقت حضرت ایشان نمودند و مقصد آنست که در سفر حضرت  
 ایشان گردیدند و چنانچه گفته اند مورسکین هوسا دشت که در کوه رسد به دست پدای کوه  
 زد و ناگاه رسید - تقریباً به بیت نظر طیار شدند و درین جماعت هرگونه آنخاص از  
 برنا و پیر و امیر و فقیر مختلف الاموال و مختلف الطبایع و الارجح شدند خیر از کراچی میزدند  
 با بورد بجزی تمام قافلهم تمام عاشر شعبان بطرف بصره روان شدند و از بصره تبدیل چهار  
 نوبه در جهاز آب شیرین بخیر و خوبی به بغداد شریف رسیدیم - اتفاقاً در آن سال جنگ عظیم  
 مابین جرمن و دیگر دول اوروپا برپا شد و در بغداد خبر رسید که دولت ترکیه با جرمن اتفاق  
 کرده اعلان جنگ با انگلستان و اتحادنامه کرده است بطرف مصر و شام فوج کثرت شده و حکومت  
 تمام عربان با موثر لاریها برای نقل و حرکت عسکر بعضی خود گرفته است بطرف مصر و  
 شام که را سوار میسر نخواهد شد ازین واقعه تمام رفیقان حیران و دریشان شدند چاره  
 ناچار صلح بران مقرر شد که از بغداد شریف و اوس بران بحر به بعضی رفته شود و از  
 بعضی لطریق محمود بگذرند و در رفیقان کثرتی جهاز از بغداد تا بعضی موصفت  
 قریب از کربلا بهجت منتصد دانند طریقه و در جهاز بجزی روان شدند چون جهاز شهابگاه  
 بند بصره رسید و بجلی های بندر نمودار شدند جهاز دورتر استیان شد و کابله در آن ظاهر  
 کردند که جهاز خواب شده است شما هم مسافران در کشتی ها سوار شده به بصره بروید بعد از دو سه روز  
 هرگاه جهاز طیار شد شما را بجا آورده خواهم بود مسافران هم مجبوراً با منی شده به بصره رفتند

در سفر ایشان

و غیر رخصت معلوم شد که چهار شب باشد گر چنانچه رفت این بیرون باقی برای ضرب بازی ساخته  
 بصیقت این است که از جهت وقوع حربه راه کرده وقت بین طرفین منقطع شده است چهار انگیزان  
 لویزی در حدود ترکیه داخل می شوند تمام جماعت سرگروان و برشان در قطار الحاره بند بصره  
 ده دو راه روز تبویاکی انتظار و روزهای غم گذرانند بیهوشیهای بیخوابی هم معاند میمانند  
 نه با نظریه شدند آن طرف آخر از این و آن معلوم شد که یک راه رفتن می شود از بصره بکویت چهار  
 می رود و از آنجا برده خشکی بکوه شریف رفته می تواند الحاح از بصره روانه شود بکویت آدمیم  
 (کویت یعنی کاف و فقه و او نام بدهد است بر ساحل سمندر تقریباً دو صد میل از بصره که والی آن  
 شیخ مبارک ابن الصباح رئیس خود مختار تابع دولت ترکیه است) تقریباً سه روز در کویت توقف  
 افتاد هر روز در باره رفتن بسفر بعظم یا واپس رفتن بکاف و چنت روز و مشورتها میشوند  
 اکثر ارباب را نظر بر صعوبت راه و شداید سفر از گرمی موسم و گرمی ملک عربستان و جوانی خستگان  
 و خطر هزدان و قطاع الطرق و فقدان آب و مسافت دور و دراز نه راه و منظر نگاه نه آبادی  
 و بلدان همت ریخته و هواس باخته شدند و واپس رفتن و القوامی مقرر کرد خوار شدند مگر  
 حضرت ایشان هم را دم دلاسه داده همت افزائی میکنند و فرمودند که به نیل مرام واپس خانه رفتن  
 و نا امید شدن کار مردان نیست چونکه همه به همت هم از خانه که برآمده ایم تحمل مشقات کردیم  
 بیشتر رودتین باید نه واپس رفتن ~~بسیار~~ بسیار ایامی که توفیق کعبه خواهی زد قدم به سر زمینها گردند  
 خار میخان غم مخور - ایضا غرض از عشق توام چاشنی درد و غم است به ورنه زیر فلک اسباب  
 تنغم چه کنم است و اگر نخواه با کمال رفتن نمی توانی شمار از رخصت است لمن همراه قافله روان شویم  
 مرصه باد آباد مالکشی در آب انداختیم پس یاران هم رفاقت گذشتن مناسب ندانستند  
 و همه قی کل کرده برای رفتن طیار شدند پس برای دفع صعوبات مذکوره در عالم اسباب  
 تدابیر و حیل های مناسبه معمر آوردند چنانچه برای ضعیفان و عماران کجاوه ها از تخاران طیار  
 گمانیدند تا دو کس بر یک شتر در کجاوه ها بنشینند و بر سر آنها برای سایه سائبان ساختند  
 و برای آب مشکهای کلان خریدند هر یک نفر یک مشک آب برداشتند چنانکه قافله  
 بعد از سه روز یا چهار روز بر سر آب می رسید برای نوشیدن و خوردن آب و برای غلی و نوشیم می ماند  
 سامان زائد از قیم صندوقها و غیره بعضی سالافه خستند بعضی سالان بیشتر را در روزان  
 خوف قطاع الطرق جامه های نخی و رنگارنگی را در میان کافها و بالنها پنهان کردند و حسب  
 مسوره قافله سالار شیخ صدا و لباس سفیدی تبدیل کرده بطرز بدویان جاریه می نمودند  
 حضرت ایشان هم در سفره همراه خود برداشته بودند بر رفیقان خود تفریق نموده هر یک یک سبک می

در کمر بستند تا اگر یکی را آفتی پیش آید دیگر سلامت ماند علاوه بر این یک بنفوق را نقل  
 که در شهر کویت بغیر بسین عام طور فرودخته میشد بنسبی با چهل رومیه که امر وزیر بمقتضای  
 اینطور بنفوقی نبرد فرود میخورد و دو کس را از رفیقان خود برای پاساژی مقرر کردند تا  
 شبها بر اسباب و سامان خود بهره داری کرده باشند - مطلب که تحقیق آن شهرت اولی از  
 کویت برآمد صحراهای لقی ووق و مفاوز به آب آبادی طی کرده بنام مفتح مازنی  
 تمام قافله بخیر و سلامت وارد ام البلاد مکه گردید - از تمام جماعت یک کس هم ضایع  
 نشد و از تمام اسباب یک چیز هم گم نشد حتی که دو کس از مکرانی با پیاده به زاد و راه  
 از کویت بهره این قافله روان شدند آنها هم دوش بدوش دیگران رسیدند با وجودیکه  
 نظر باین شده بود و خطرات رسیدن این قافله ناز پروردگان و سیران بمنزل مخصوصه  
 دنوار می نمود - یاد دارم در کویت روزی من و مرحوم مولوی نظر محمد میرزا در شب نشسته  
 وضو میکردیم یکدیگر سرایان مکه می آمدن بر سر ما التماس در باره ما بان گفتگو و  
 تبادل جملات بودند یکدیگر میگویند هذول الحجاج المصنوعین و  
 الی مکه و غیر میگویند والله یقولون کلیم جنایا ایها که اینان سخن نمیدانند  
 حرا سخن ایلان ناگوار آمد گفتم لا بیس یا شیخ لا بیس موت خجل شده  
 گفت السفر تعب علی الجمال مویا ما فتن گفتم کمان سخن نر کس فی بلادنا  
 علی الجمال و نافر ما علیه شیخ گفت لا لا دست بالا کرده اشار نمود  
 و گفت هنده جمال میخی کتا کتا او جبالکم میخی کتا یعنی کمتر تا کتا مری  
 در دیوار هستند و این تقریبا به چهار دما هموار میروند -

۱۷۶

۱۷۵

حالات این سفر بسیار عجیب هستند و حضرت ایان در سفرنامه خود مفضل نوشته اند درینما  
 فقط منتهی نموده از خبر واری نوشته شد باقی حالات سفر حجاز و شام شریف بیت المقدس  
 در انجا مطالعه نمایند که قابل دید و شنیدن است - از باعث حدوث جبهه عظیم خلد  
 معمول و طریق معهود مسقات و کلیفات در پیش آمدند مگر آفرین باد بر این کسبت  
 مردانه او - که همرا برداشت نمودند و نماز آن همه نازک صراحتان و بار تمام  
 رفیقان بر خود بردارنده از راه پورط سعید به بیهی و از بیهی ملک خود رسیدند

تسبیح  
صبر و تسلیم

صبر و سکون و تسلیم  
و رضا بقضا

قال الله سبحانه و تعالی و تشبیر الصابرين الذین اذا  
اصابتهم مصیبه قالوا ان الله وانا الیه راجعون

اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمه واولئک هم المحسنون  
صبرا خداوند تعالی جل و علائکانه زبایه از پستاد مبار و قرآن مجید ذکر فرموده است  
برای صابران و عده ای حبیب و نعمتهای صلبیه و در عاقبت عالیله در دنیا و آخرت مقرر فرموده است  
که تقصیر آن در محل خود مذکور است صبر یا بر توفیق یا بر عیال یا بر  
آلام جسمانی در دنیا و آخرت زلزله کوهی که در آن هر قسم آفات ناگهانی و مصیبتهای شدید  
بر حضرت ایشان در هر روز یک ساعت واقع میگردد بطریق تمثیل ذکر کرده میشود

و زلزله کوهی  
که در آن هر قسم آفات  
ناگهانی و مصیبتهای  
شدید بر حضرت ایشان  
واقع میگردد

حضرت ایشان در سنه ۱۲۵۰ سزده صمد و پنجاه و چهار در ایام گرمی حسرت و توبه نمود  
با عیال و اطهار کوهی و اله از مژده بطرف کوهی تشریف فرما شدند تاریخ پنج صفر سنه ۱۲۵۰  
واقع شد زلزله شدید در کوهی و گرد و غبار آن تا قدرت بلوچستان واقع شد که غوغای  
صفوی بود و تمام عالم علاقه کوهی بلوچستان زیر و بالا شد خصوصا در شهر کوهی تمام عمارات عالیله بر خاک  
بریکدیگر افتاده زمین دوز شدند و همه انسانان و حیوانات زیر سنگها و خشتها و توده های خاک مدفون شدند  
احدی از متقیان از آن صدمه جانکاه و دلگداز خلاص نیافت الا ماشاء الله تعالی  
حضرت ایشان بر جایی خود در قره تک شایو قیام داشتند و بعد از عشا هر کس خواب  
راحت رفت که ناگاه وقت نیم شب این واقعه حادثه فاجعه واقع گردید و فرزندان  
صغیر یکی خورد شیر خواره و یکی پنج ساله و سه دختر و یک پسر و یک خواهر ارشدیه و  
یک خادمه از خرمه و یک بچه خادمه و یک خادم او طاق بیرونی و یک پسر همان بلوچ عبد  
بازده نفر خورد و کلان از افتادن مکانات بر سر آنها زیر توده های خاک مملکت شدند و  
همه زیر انبارهای خشت و آهک و مدینه سقف مدفون شدند حضرت ایشان که حسب تقدیر  
بجکت زلزله بیدار شده و قبل از افتادن مکان سر سلامت بر آوردند در پی خبر گیری و تفقد  
اعمال عیال و اطفال شدند و دیدند که همه زیر مکانات منهدم آمده اند و احدی سلامت نمانده  
عیال باید کرد که را بیک فرزند و بلند ناگهان در بگهان می میرد چه قدر سراسیمه و عواس باخته میشود  
مگر آفرین باد بر رحمت و نبات قدم و استقلال این مرد عالی مرتبت و فرشته خلقت که عجز او بارزانه  
نشد و عواس او خطا نشد و پای نبات او لغزش نکرد تن تنها در آن حال که هر کس مصیبت خود  
گرفتار است و از هر خانه آواز و اویلازه و وامصیبتا می آید بهر اسی و معاونت دور نظر  
همه ایام در گمان خود ایچ بعد دیگری از خاک کشیده بیرون می آرند و لاشتهای مستورات بدست خود

نهدارت

نه بدت اجانب و اغیار بر آورده قطار از قطار میدارند و یک عورت مرده نوری را  
 پیدا کرده بود را غل میزدند و همه را کفن می پوشانند و برای آنها قبرستان  
 علوی در متصل برای خود قطار میکنند و هر سه را در قبره ای خود جدا جدا دفن میکنند  
 الا بچه شیر خواره مسمی عبد اللطیف که با مادر خود شب هم بر چارپائی یکجا خوابیده بود در  
 قبر هم او را در آن عوش فاور یکجا می اندند -  
 در بنام و سخن قابل تذکره است یعنی آنکه حضرت ایشان میفرمودند که لاشه های  
 تمام اموات صحیح و سالم بر لعه می چنانچه شب در سوره های خود بخواب ستر ارضی خفته بودند  
 بخواب عیون رفتند عجب است که از افتادن خشت های سقف آهین های نصیبه بدن کسی  
 خون آلوده با سر کش نشسته بود - ووم آنکه آفرین باد بر همهت و اخلاص و تمسائی  
 مردمان شایسته که درین مصیبت غلطی و عموم بلوی مرگگان خود را گذارشته اول با حضرت  
 ایشان معاونت و هم لعلی بوده خدمت کشیدن لاشه ها و تکفین و تدفین اموات حضرت ایشان  
 بجا آورده - درینم از کرامت حضرت ایشان بود که اموات عمر زده شان را گورو  
 کفن نصیبه و هم را با عزت و حرمت سپرد خاک کردند و در آن هنگامه قیامت آسا  
 و طامه الکبری کجا گورو کفن کجا رفته و سوزن کجا بازار و دکان کجا اثاث البیت و ساز  
 و سامانه چندی را گورو کفن نصیبه شد بسیاری را نام و نشان پیدانشد  
 بسیاری از لاشه های انسان و حیوان و بند و مسلمان متکفن شد بر آورده که سر هم  
 مردمان هر کاری کما سلیط الذاخره تا بخش سوختند میفرمودند که قدرت این عمل  
 وقت بخت کویط این دفعه از شکار در چند طاقه صحن سفید برای جامه های عیال و اطفال  
 هزینه در یک پستی بردارنده بودیم وقت کاودین نوده برای تلافی کفنها اول جان  
 صندوق برآمد که در آن این طاقه ها در شده بودیم و بکار کفن عیال و اطفال آمدیم هم  
 سه آب آبیای آرام جان اس ناتوانی بین به کفن و بنا به بیرون بی هم ساری

اما تفت اموال و امتعه پس عود ظاهر است که عمارات عایده و مکانات مستثیره در یک است بر زمین  
و چنان بر فراز آئینه بودند که در و دیوار و ما بهای یک خانه بر دیگر و از دیگر سردیگر افتاده بود شهرت  
آهینی را دیدیم که به سجده و تاب غده که و کلوج گردید بهیم چیده بپند هر سه انانیت البیت در خانه بود  
از قسم چهار پائی که و گواره که و صند و قها و ظروف چین و سی هم در هم و بر تن شده شکسته و ریخته بعد از  
ده دوازده روز که ما آنجا رسیدیم عز و وران از خاک کسی بر آوردند و یک یک شعر آورده پیش روی  
حضرت ایشان میداشتند اگر چیزی اسباب بازی یا لباس فرزندان و دختران میبردند از دیدن  
آن چهره ایشان تغییر میکردید و بی اختیار دل سوخته و غم ناز میزد و زبان فقط آنقدر  
میگفتند که بجز این چیز از فلان صاحبزاده است و این چیز از فلان دختر ببرد این را بگوشت  
بدارید یا فلان طفل و بچه را خیرات برسد - لهذا ضروری را ما منع کردیم که این طور چیزها پیش  
روی حضرت ایشان نیاید و دل شان کتاب نکلند - و اینجا این سخن هم تنه او دارند که با وجود  
اندام مکانات اندونی و بیرون فقط یک کتبخانه حضرت ایشان که بر بالای کوهی سه خانه بود  
و آنرا خود در انجامی نشاند و وقت میفرستد خواب آنجا میکردند از اندام محفوظ ماند و ویران نشد  
کتابهای قلمی صحیح و سلامت باقی ماندند و از سلاطین کتبخانه شکر حضرت الهی جل شانه بجای آوردند  
اما آلام حسوانی در علامه از اموال مکتوب و بکارت النفس و لوالی حضرت ایشان را در آن  
واقع جراحتی بر زانوئی چه رسد بود که آماس کرده خواب شد و دوسه ماه تکلیف آن طول  
کشید - کیفیت آن میفرمودند که مادر از شب در کوه طی علوی خفته بودیم و عیال و اطفال در کوه طی  
علوی - در وقت زلزله بحرکت عنیفه از خواب بیدار شدیم بزودی هولناکی بر خانه  
از خانه بیرون شدم جنیال الله عیال و اطفال را بهم خردار کردن از خانه بیرون گفتم  
همین که از خانه بیرون شدیم بصحن خانه رسیدیم گریه شدیم نگاهها بر زمین افتادند و بحرکت  
زلزله چون آسیا سنگ زمین از پای من بیرون رفت و مرا بر زمین افتادم و بعد از  
سکون خود را بر خاستم در انحال از جان خود خبر نداشتم در پس راه آن عیال و اطفال دویم  
چون صبح شد دیدم که تمام با تمامه من بخون آغشته است و بر زانوئی زخم رسیده است معلوم نیست  
که از بالا صدمه خستند یا فوک آسمان بر زانوئی رسیده یا وقت افتادن چیزی تیز تر از آنکه  
خلیه خیر آرزو با که نمودیم و جگر کشیدن اموات و کفین و دفین او را مشغول شدم روز دیگر  
در دوزبان محسوس شد و آماس کرد و زکرت گردید - مابین که بعد از ده دوازده در شب بوی  
بصفت عالی رسیدیم دیدیم که حضرت ایشان در یک رواقی خرد در باغچه حویلی زیر سایه درخت شفا  
نشسته اند از در و آماس پای طاقت بر خاستن ندارند نماز نشسته میخوانند ما چهار بار

182

جای ضرور بر عصا بر فاسته میرودند و به بعد از دو روز رسیدن ما بحدود این است  
 من در آن روز در ملیر بودم و ز سهرگرا هر خبر رسید که در علامه بوجستان زلزله شد  
 و تهر کوئنه غرق شده است برای تحقیق این خبر مردم بکراچی فرستادند و معلوم شد که خبر صحیح است  
 پس من از ناچاران رفتم کوئنه با سینه ملیر آدم و کتف کوئنه خواهم ندانند گفتند از  
 جهت زلزله بند شده است که از رفتم بکوئنه نمیدانم ناچار کتف نکار بوسگرفته لشکار بر آدم  
 بر آدم واقفانم جان که در کتف بود او هم با ستیاج این خبر روانه لشکار پور شده آمدند  
 در لشکار پور این حال بود که تمام لشکر ما تکره و از آه و ناله و گریه و فغان پر بود هر که اصل لشکار بود  
 و سکر و بیخات و سینه بسیاری در موسم گرمی بکوئنه رفته بودند هر روز خبر فزون آنها یا صحر و فغان  
 و زخمیان نیم نسل مخانه خود می رسیدند و در فغانه ماقم می ماندند و از آه و فغان و گریه و ناله  
 شور بالا می شد و محال می بود استیصال یوز و شب بیانی از کتف و حدود بوجستان می رسیدند  
 و مردم را از کوئنه و حدود آن جبراً سینه و بیخات می کشیدند هر که در آن ملک نه جایی  
 سکونت و نه مکان آسایش و نه اسباب زندگی و نه قوت معاش انسانان همه بر زمین  
 مدفون شده و مردم گریه بغیة السیف را به رستگاهان سینه و بیخات می کردند و  
 حکومت بکراچی کوئنه را ممنوع قرار داده بود هیچ فردی و احدی من البشر را اجازت رفتن  
 نمیدادند بغير اذن فرمان سرکاری که بر سر خدمت بیاران یا نظام کار و بار سرکاری بود چرا که  
 علامه از تکلیف معاش و ناموجودی خزده نوسن خوف لاله تا هنوز باقی بود هر روز و شب  
 گاه و بیگاه حرکتهای زلزله و آوازه های همیشه شنیده میشدند تا آن در لشکار پور حیران و پرتشان  
 مالدیم نه بای رفتن نه جایی ماندن مگر اینقدر از فغان عبد الغفار خان پسر اله پنه خان که بعد از  
 واقعه زلزله نماند از کوئنه آمده بود ما را خاطر جمع رسید که حضرت ایشان بکراچی آمده اند  
 دیگر متعلقین تمام بحق رسیده اند و من حضرت ایشان را چشم خود در کتف رفت دیدم (م)  
 خبر ما برده بر او بر سر رفتن کوئنه سواری ریل یا بر کتف بر سر کوشش کردم کامیاب شدم  
 تا که بولشیکل اچینت کوئنه سه کس از معززین لشکار پور را برای معائنہ احوال کوئنه و  
 وصله و معیشت طلب نمود در اینها یکی از مریدین و مخلصین حضرت ایشان خان بهادر میان  
 علی کتف خان ممبر کونسل و ایسرای سینه هم دعوت کرد او را و بر ورفته برای ما و در  
 و یک خادم یا س رفتن بشا بولشیکل خاص از بولشیکل اچینت گرفته آورد و میان بولشیکل  
 روانه شد بحضور والا رسیدیم و نمونه نفخه و قسامت صورت او کوئنه معائنہ نمودم  
 بعد از سه چهار روز حضرت ایشان حرا اجازت رفتن بسینه دادند و فرمودند

در خانه کسی از مایان نیست شما بد رگه بروید و این اسباب سه چهار سبزه و دو سه صندل و اسباب  
 که از ویرانه ها بدست آمده است همراه خود بردارید و بخانه نرسان بچرا که درین امام دزدان و گمان  
 موقوفه هنب و سرقه خاطر خواه بدست رسیده است مردمان مرده و خانه که در آن نشاندند بر اموال  
 مردم خوب و قترس پیدا کردن اند من صلا اللعاب بر در بسته بخانه آمدیم و منقلب این خانه را  
 از واقعات کویطه و احوال حضرت ایشان مطلع کردم - برای تشریف آوردن مندم ما خود حضرت  
 ایشان را عرض میباشتم بودیم مگر عرض ایشان نشد فرمودند یکی انچه در اینجا این کار کشیدن  
 اسباب و صفاتی مکانات منهدمه ضروری است - دویم انچه بای ما هم تا حال طاقت زخم بردار  
 این زخم چیزی بهتر شود پس شما هم آید شما حالا بروید مایان پس شما هم آید  
 درین اثنا برادر عم عبدالستار جان که در کراچی بود بعد و هر مقام کیفی کان خود را  
 بکویطه خدمت و الارسانید مگر زخم زانو روز بروز صورت خونناک از میگرفت تب هم  
 همراه آن پیدا شد - در اینجا علاج و معالجه مشکل حکم داد اکثر باادویه مطلوبه تا پیدا پس مصیبت  
 کرده حضرت ایشان را بکراچی آوردند - و در بنگله خان بهادر علامه قادر شهبان فرزند  
 مذکور که یکی از مخلصین صمیمی نور سبحان و دل در خدمت و میزبانی و بیمار داری حضرت ایشان گویند  
 علاوه از خادمان و متعلقان خاصه دیگر هر زمان که هر روز برای عبادت فائمه خوان می آمدند  
 همرا بفرایح دل و کشاده و تن خدمت و ضافت می نمود تقریباً یک ماه در اینجا اقامت  
 شد و هر گونه معالجات و اکثری و یونانی عهد آمدند و اکثران هر چند برای ابرایش کوشش  
 کردند حضرت ایشان قبول نه نمودند و فرمودند حالا طاقت نشستن و نماز خواندن ندارم مگر  
 آنها ابرایش کردند و حرکت کردن نخواهند داد و نماز هائی عرض قضا خواهد شد آخر الامر  
 زخم چینی بهتری پیدا کرد و طاقت برخاستن برپای پیدا شد بعد از آن برای تسکین قلب محقر و  
 زیارت اجداد کرام بطرف سریند شریف و هندستان روانه شدند و امام گراما عذبی روز در  
 نعله و سولن اقامت فرمودند و بعد از آن بدعوت همان بهادر عبدالقادر همان محقر کینه  
 بجونا گلم تشریف بردند و از اینجا حرکت فرموده بخیرجایی فرود شدند سائید از تشریف  
 آوردند

در کراچی روزی نقل فرمودند که در آنوقت حضرت گلان را هم زخمی بر زانو رسیده بود  
 و مسافری بطرف آره رسی وقت سواران لک زده بود و همی احوال بطرف نا و کوه کوه نوشته  
 فرستادند و در آن نوشته بودند که "از زانوی من بسیار خون تشریف نمود" حضرت ایشان فرمودند  
 تشریف عجب لفظ است - شاید لفظ اضافی "شمار" را تعریب نموده اند که در لغت مخانی  
 آواز ریحی آب و بارین باران را شکر میگویند -

باید دانست



باید دانست که صبر بسیار اقسام و انواع است از آنجمله می توان گفت شکر و صبر است که بر  
 آفات و مصائب و آفتاب و خورشید و غیره نه نماید رفیع صحت به بجا و ضریب خود و وقت و غیره در آن  
 نه نماید و از غذای تنالی و مولای خود جل و علائقانه شکوه و شکایت نه کند بلکه بر قضا قدر استماع  
 و تعالی راضی است کار بر خدا آسان گردد و بگوید و بداند که ان الله وانا اليه راجعون  
 نوع دوم آنکه عند وقوع آفات و غیبات و ورود شرارت و مصیبات ثابت قدم ماند  
 بست صحت و دل شکسته نماند و از عزم راسخ خود باز نماند و بهر مشقت و تکلیف که او را در  
 راه وصول بمنزل مقصود پیش آید قدم بیشتر بردارد و مأوس نشود ترک سعی و کوشش در  
 عمل و لادائی فراتر از منضمی نه نماید مگر اگر غازی باشد از جهاد و نگراند و اگر در شهر  
 طاعون و وبا افتد از خوف آن گریز نکند و اگر مبلغ و مدرس باشد از کار خود دستبردار نشود  
 و علی هذا القیاس و ما بین نوع استاده است در کرمه و الصابرين فی البأساء (ای المصیبه)  
 و الصرأ (ای الفقر) و حین البأس (ای حین المحاربه) اولئک الذین  
 صدقوا و اولئک هم المتقون

اما نوع اول پس از آنچه بالتقصیر مذکور شد دانسته شد و اما نوع ثانی  
 که عجب تر از اول است پس بدانکه هرگاه حضرت ایشان بعد از وقوع این واقعات مصیبات  
 مالی و مالی و غیره متناهی و پس بجزر مجای خود در شیشه سائیدار رسیده و ما هنوز  
 صفت و نقابت جسمانی باقی بود - همه اولاد و متعلقین خود را طلبانیده ارباب فرمودند که  
 شما درین ایام طیاران تزویج اولاد و بند و بست شادی و رندان و فندان کرده بودید حالا  
 چرا غمناک نشسته اید و بکار و بار خود مشغول نمیشوید بمثلان ارقیت دیگری آمد حاضر  
 داشتند که آغا این قدر صدقات و آفات حضرت ایشان را رسیده اند و از چندان آن  
 تازه است مایان چه روی دکدام فرشی دست درین کاره بیندازیم و مشغول شادی باشیم -  
 حضرت ایشان فرمودند نه بابا اینطور نباید کرد از سبب غمناک شدن و غمناک شدن هر چه  
 شدنی بود شد و هر چه گذشتنی بود گذشت آنرا یاد نمیند و بکارهای خود مشغول شوید ما آثار  
 اجازت میدهم بروید و فرض اولی کار خود زود کنید کارهای زمانه اینطور است  
 شادی و غمی رنج در راحت در پس بگذرید و آید و میرود  
 درین چینه که بیمار و جوان هم آغوش است نه زمانه جام بیت و عازده بروش است

توکل است

تفویض و توکل

توکل آن است که کسی کار خود را به دیگری بسپارد و بر حسن تدبیر و عمل او اعتماد بکند - و تکلیف و تکوین ازین باب اند گویند فلان کس برای کار خود یا دعوی خود فلان کس را و تکلیف گرفت یعنی بر خیرت و بصیرت او اعتماد کرده کار خود را با او تفویض نمود و او را از جانب خود مختار گردانید

و شریک آن است که بنده بر فضل و کرم مولای خود جاه و علائقش را اعتماد کلی داشته و او را ناصر و معین خود دانسته کارهای خود را با او سپارد و تعالی تفویض نماید و یقین بکند که و تکلیف از من زیاد بهتر میداند و از من زیاد بهتر خواهد شد هر چه اعدای من میکنند برای من خیر و بهتری است و عین صلح و فلاح اگر موافق رای او کامیابی است هر امری که المقصود و اگر نه تا این تا کامی بنظر آید حقیقت عین کامیابی است بلکه صد بار از آن بهتر است مگر خضر در بحر کشتی را شکست : صد درستی در شکست خضر است : و غنا این صفت حسن ظن است بجزای تعالی و ایمان کامل بر قدرت کامل و حکمت بالغه او سپا و تعالی و نتیجه آن قوت دل و جمعیت خاطر و نشاط در عمل و وثوق در کامیابی است هر که او یقین دارد که من ناصر و معین دارم به یاری و مددگار مستم

157

کسانی میدانند که کسی کار منافی توکل است و خاموش کرده معطل نشدن توکل مگر این سه شرط است کسب کردن و عمل نمودن و در کامیابی خود بر قدرت و لغات و مدد او سپا و تعالی که لطف و دل قوی در شرف عینی توکل است - هدای تعالی متوکلان را دوست دارد و الله یحب للمتوکلین و هم کاتب اوست در الهام حبیب الله اگر کسی توکل با هم منافی و متضاد بودی برود و چگونه دوست و دشمنی مولفای اوست در قصه خیر و روپا و منافی توکل را خوبطور واضح کرده و گفته است مگر توکل میکنی در کار کن : کار کن پس تکیه بر چهار کس : گفت پیغمبر یاورد عنده : یا توکل یا انول یا انشر یا بنده

یعنی کار کردن را توکل گفته میشود : کار گذارستن را مثلا سفر کردن یا حج رفتن چهار کس است : تکیه نمودن بر آنست که تجارت کردن هم بتوکل صورت پذیرد و اگر اتمام میزند گفته میشود که فلان کس توکل کرد این کار کرد گفته میشود که توکل کرده این کار گذارستن - سفر نمودن توکل کرد - حج نمودن توکل کرد - جهاد نمودن توکل کرد - اگر دشمن بر سر بلاد و الام تا غنم آرد توکل این است که با وجود قلت عتد و عتد بر نصرت و مدد مولای خود جاه و علائقش را توکل کرده

بمقابله و مقاتله برآید نه آنکه در خانه در بسته بنشیند و بگوید من توکل کرده‌ام

باقی احکام توکل و درجات متوکلین در احیاء العلوم باید دید -

اگر گفته شود که شکست عمل را عین توکل گفتند کافر هم گشت و عمل میکنند پس باید که آنها هم متوکل گفته شود - گویم نه کافر توکل بر کسی غیر خود میکند و مومن توکل بر خدا و فضل و کرم مولای خود حال و علائشان متوکل آن است که تکیه بر خدای خود و حدیث لا اله الا الله بکنند نه آنکه بر غیر او تکیه بکنند نظر کافر بر اسباب و علل و دوخته است و نظر مومن بر و فاعل مختار تعالی‌شان غیر و شر نعمه و نقصان را از جانب او میداند

نه از جانب بیخ و مطلقه - دیوار از بیخ شکایت کرد که چرا ای گناه سینه مرا می‌شکافی؟ گفت از مطلقه پرس که چرا پرس می‌گوید - از مطلقه پرسید گفت من هم به اختیار هستم در دست فاعل مختار هستم از پرس پرس که چرا پرس می‌بخ می‌زند

پس آنکه بر غیر او سبحانه و تعالی تکیه کند انسان باشد یا فاعل در دولت یا کس و علم و عمل خود آن نه متوکل است و نه مومن کامل - تکیه بر سبب الاسباب کردن باید نه بر اسباب -

تکیه بر دیوار کردم خاک باریدن گرفت به خاک نادان پرسش کان تکیه بر غیر می‌کنند مطلب که توکل بر چیزی هم حسنت است و اصل همه صفات مثل صبر و شکر و عب خدا جل و علا و رضا بقضا و وجود و سخا و حج و جهاد و فوز مطالب دینی و دنیوی همه از این صفت حاصل می‌شوند و برین اصل متصرف می‌شوند ازین سبب توکل بر توان در قرآن مجید بار بار توکل را ستوده است و متوکلین را دوست خود خوانده است

حضرت ائمه که درین صفات و حسنت از اقران خود فائق و پیش قدم بودند و گوی سبقت را دیده بودند وجه آن این است که در مقام توکل زیادت قدم بودند در امام بخاری که از زندگانی خود نا امید و از علاج و معالجه مایوس شده بودند همیشه این کلمه بر زبان داشتند و بار بار تکرار می‌فرمودند - امنت بالله و توکلت علی الله

(۶۹)

تواضع و ادب

تواضع و ادب

حضرت ایشان تعلیم و توفیر اولاد محمد و حضرت محمد بسیار میکردند اگر کسی کمال  
 در علم از حضرت ایشان کلامی بود آرا در رفتن و نشستن و دست نشستن از خود مقدم  
 میداشتند و او شان هر چند امر میکردند حضرت ایشان قبول نمیکردند و آداب بزرگ سنی  
 شان ما وجود فضل و کمال ذاتی خود از دست نمیکند داشتند پیش روی کلانان استخوان  
 میشدند و خوردان را در جنبه های میدادند - حضرت ضیاء احمد آقای میر و آله و حضرت  
 محمد فاروق کراچی و آله و حضرت شیرین جان آقا اگر شریف می آوردند در همه جای نماز  
 و مصلاهای خود را نمک داشته در صفت با او شان برابر می نشستند و برای توبه بزرگان  
 مادر و از دکلان بیرون میرفتند و او شان را روانه کرده مراجعت می نمودند بنده  
 فروتنی است دلیل رسیدگان بکمال با که چون سوار بمنزل رسید پیاده شود با  
 مرحوم آغا محمد فرید جان نقل میکرد در آن ایام که حضرت ایشان در پشت  
 سائیداد تعمیر کانات میفرمودند و عیالها در کله کله بودند من همان شده پیش ایشان آمدم  
 و شبها در حیاطی میخفتیم چارپائی من در جنب چارپائی حضرت ایشان در رفته می بود  
 وقت سحر که حضرت ایشان برای نهم بر طاسه و وضو میکردند برای من آفتاب و طورا  
 و کرده زیر چارپائی من میداشتند من هر چند معذرت میکردم که حضرت  
 این تکلف نکنند فراتر سار نکنند - میفرمودند نه با که ندارد

کس نفس و دید  
 قصور خود

کس نفس

برای تشکر این مدعی نوشته خود ایشان که در کتاب انساب الانجاب تحریر  
 نموده اند کافی است و از انجا اندکند که نفس و دید قصور خود ملاحظه باید کرد و در صفحه ۶۸  
 کتاب مذکور می نویسند و مولف کتاب گرفتار هوا و هیوس ضایع کننده عمر عزیز بیست  
 محمد حسن اشرف است که نام خود در زمره اولاد بزرگان نویسد اما چونکه سلسله وار توبت بنامش  
 رسید بناچار بنده از بیجا صلی خود می نویسد

همان نوازی

همان نوازی  
و غریب پروری

اوطاق حضرت ایشان مآوی و ملجای مسافران و همانان بود هر کس از شناخته را  
 و بیگانه وقت یا نا وقت هر گاه که می آمد قسمت خود خورد میرفت - صاحبزادگان ز قند گار  
 برای خدمت و خبر گیری همانان و مسافران سبب تا آمد سگ درند اگر وقت ظهر خرمی شدند  
 که کسی را ناک نیمه زده نزدیک است بسیار غصه می کردند و غصه می شدند و فوراً خادم را از فرجه  
 ناک از خانه طلب می کردند و می دادند لقمه تالی شانه در مطبخ شاد روزی صفت طعام می خورد  
 بوسخت بخت می شد که چهار پنج کس اگر بیایند یا بروند با آن نبود و در طعام روزی فرقی نمی شد  
 البته اگر بسیار مردمان می آمدند یا خاص کس از معزین می آمد برای آن طعام معلوم بخت  
 می شد - طعام بنگر خانه معمول طور این بود - وقت ناشناخته خیر عابین زمان تنوری  
 وقت نیمه روز اگر گوشت بز خانه بهره ناک کند می و گاه پس ماهی و کلمه می دال ناشی می خورد هم  
 و ختمه می شد و وقت عشا حسب تصور اینک شیر و برنج سفید یا دوغ و برنج سرخ  
 می دادند و اگر کسی از خاصان نو وارد می بود برای آن صفت بخت و نشان از ایشان  
 طعام مخصوص طیار می شد و اگر نه هر کس را از ماضی قسمت می رسید  
 حضرت ایشان برای قوت عیال و خرج همانان غله سالیانه از بر قدر گندم و سالی  
 و باجوره گور اوقات پیدایش غله از زمین باز خود یا قیتمی خرید کرده در انبار خانه  
 ذخیره کرده پیدایشند و کذ لک دیگر مصداق ضرورت قدر کفایت کجا از بازار خرید می نمودند  
 می داشتند تا وقت ناه وقت ضرورت و احتیاج خریداری نشود و در اخراجات روزی  
 تکلیف پیش نیاید و از آمد همانان انتظار می پیدایشند

۱۹۱

حضرت ایشان با همانان در امر تکلیف و تصنع نمی نمودند لطیف فاطمه مرید حضرت  
 می بود حاضر می ساختند ازین جهت همانان هم بلا تکلیف خانه خود دانسته هر قدر که می دانند  
 پروا نداشتند بعضی حضرت را امپوری و ولایتی ما بها و سایر اقامت می کردند  
 نه بر ما بار و تکلیف نه بر آنها قید و بند - حضرت ایشان باره می فرمودند که با ما  
 اگر میخواهید که همانا پیش ما بسیار وقت بماند ما او هیچ تکلیف و تصنع نکنیم و اگر  
 میخواهید که زود از ما برود ما او در طعام و نشستن و بر فراغت تکلیف فوق العاده نکنیم  
 او خود بر سر شما بار و تکلیف محسوس کرده زود رخصت پذیر خواهد شد - نقل می فرمودند که

که باری در ملیر تقریب فاتحه خوانی ما بگریز خدمت از حضرات بجای مرحوم حضرت آقا  
ضیاء احمد رخصتیم - حضرت اوشان از آنجا که بسیار مهمان نواز و دست کشاوه بودند  
تا که الوان اطعمه مانند فیرنی و ماعوت و خنده نمی شد تا آن نمی آوردند وقت طعام گذشت  
وقت عصر رسید چشم ما بر راه بود که انگشت نان می آمد اینک دست شسته میبرد  
پس نمی شد آخر با حضرات حاضرین متفق شده مشوره نمودیم و گفتیم که این فصول  
رسم فیرنی و ماعوت در طعام حضرات خصوصاً طعام عزرا پرس و ذواته خوانی یک قلم باید  
که بند نموده شود در آن وقت هم حضرات این نیک مشوره را پسندیدند و قبول کردند  
مگر بعد از آن شنیدم که دیگر صاحبزادگان سخته این سخن را قبول نکردند و بر سر طعمه  
زدند که فلانی از بی مهمتی خود چنین تجویز کرده است هر طوطی که شود ما این رسم خود را  
هرگز نخواهیم گذاشت" گفتیم خوب است شما دانید و کار شما

متصل به

بداندیشان

علم با مخالفان و تحمل  
بر ایدای خلق و جفای  
اقارب  
قال الله سبحانه وتعالى واصبر وما صبرك الا بالله  
ولا تحزن عليهم ولا تك في ضيق مما يمكرون  
ان الله مع الذين اخرجوا والذين هم احسن

عزیز

شما گمان نبرید که حضرت ایشان را مصائب و آفات زمانه نرسید  
با اعدا و مخالفین داشتند یا اوستی نمی گویش و بیجان نمی شدند -  
انسان هر چند صاحب فضل و کمال باشد او را از اعدا و مخالفین چاره نیست و از  
دو چار شدن با موافق و مخالف گذری نه - لایحه استید من و دو و مدح و  
صود و بقدح مثل شهرت حضرت امام ربانی قدس سره میفرمایند (از تحمل ایدای  
خلق چاره نبود و از صبر بر جفای اقارب گذر نه) چون امام ربانی را از ایدای خلق  
و جفای اقارب چاره نباشد دیگر بیمارگان ما واری را چه حال باشد  
حضرت ایشان هم ازین کلیه مستثنی نبودند بعضی مخالفت مذمبی داشتند و بعضی عداوت  
حق که بسبب اینها جنس برای قتل حضرت ایشان منصوبه ساختند و برای کشتن ایشان طیار شدند  
و تضحیه در حبیب پنهان کردند مگر بعضی طایفه توائف و غفلت حمایت او را کامیاب نگردیدند و عجب آنکه  
بعد از چند سال دشمنان را دیدیم که در پای ایشان افتادند و خاکهای اوشان گردیدند  
و ما آنها احسانها کردند و باز بدی آنها یاد نکردند - شیخ سعدی شیرازی میفرماید  
شنیدم که مردان راه خدا به دل دشمنان هم نگرند تنگ  
ترا آن میسر شد این مقام با که با دوستانت عداوتت و جنگ

۱۹۲

عزیز ایشان

حضرت ایشان میفرمودند که ما را حضرت کلان قبه گاه خود برای زندگی باطنی باین بهمت  
حافظ شیرازی ارشاد میفرمودند و برای عمل کردن بر آن وصیت نمودند  
که آسایش و دوگیتی تفسیر این دو حرف است

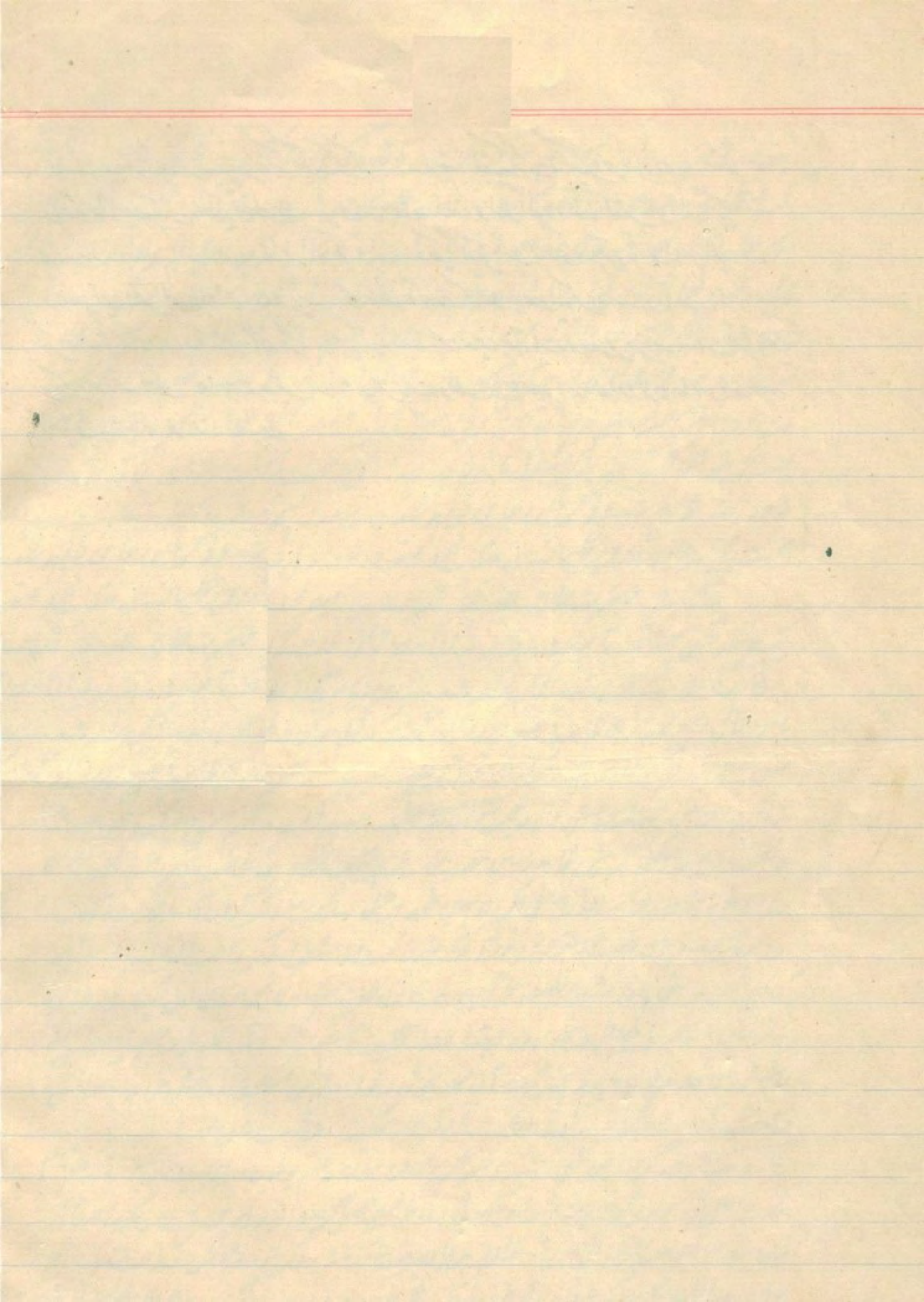
بادوستان تطف با دوستان مدارا

این بقدر روزی خدمت حضرت ایشان عرض کردم که من بخانه خود در حیدرآباد  
حیدرآباد شاکر مطبخ و یک کوی برای در شهر سامان ساختم بنوا هم شنیده ام که  
حضرت ایشان در این دیوار دروازه کتان راه رفتند و آمدن خانة بحویلی  
کلان مطبخ میازند - فرمودند نه بابا من اینطور نگفتم و نه این اراد  
دارم شما بیگ این جایی را بکار آرید چرا که از کتان راه و دروازه در شهر  
ماهی و صوبی وقت تا وقت شور و غل و تصادم طرفین خواهد شد از حضرت  
قبه گاه خود یاد دارم که میفرمودند پیش ازین بزرگان میگفتند که در میان عزیزان  
و قریبان اگر یک دیوار حاصل باشد خوب است و الحال اینطور زمانه شده است  
که من میگویم اگر هفت دیوار حاصل باشد خوب است

در باره سفر میدان حضرت ایشان میفرمودند که هر حضرت قبه گاه خود

ارشاد فرمود بودند که بغیر دعوت پیش کسی نروید اگر چه دولت مند باشد  
و اگر کسی مسکین باشد و محبت و اخلاص پیش آید دعوت آنرا رد نکنید و اگر پنج  
پایه نذرانه بدارد بطیب خاطر و دعا گوی قبول کنید  
میفرمودند که ما برای قول حضرت عمل کرده ایم و میکنیم اگر کسی دعوت میدهد  
جائی کو میریم و اگر نه خواه خواه همان ناخوانده نمی شویم شمارا هم باید که بی طرف  
عمل کنید -

سایه ای





### موعظ حسنه و ملائمت بر وفق و ملائمت

قال الله تعالى ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة

چرا که وعظ و نصیحت اگر بر وفق و ملائمت باشد در دلها اثر میکند و قبوله میشود و اگر بعنف و خشنوت باشد سبب تعنت و انکار میگردد

و عظام صغیرت

برادرم حافظ هاشم جان نقل میکنند که من در لاهور بجای میان فضل کریم صاحب رئیس لاهور بودم که  
 فریجی همای بودم که بار بیماری حضرت ایشان قدس سرم بمعرفت او مرا رسانید - مذکور بسیار  
 حضرت واضوس اظهار نمود و گفت من بکار حضور ولا رسیدم و تشریف ملاقات یافته ام و هم از آن  
 روز معتقد حضرت ایشان شده ام و آن آنطور بود که من برای سیر و ساجت بکوشه رفتم و بجای  
 دوست خود محمد عظیم خان تحصیلدار که مرید و مخلص حضرت ایشان بود فرود گشتم - روزی  
 خان صاحب مرا گفت که در اینجا در نشا بوکل بزرگی از خانان صمدیه می باشد - بیاتا ملاقات  
 بروم من گفتم که من معتقد بزرگان و مشایخ این زمان نیستم یعنی ایتم که پیش پیران و  
 بزرگان بروم گفت نه این شخص صالح و صاحب شریعت و طریقت است خوب است که پیش او  
 برویم ترا هم بسند خواهد آمد اگر لطیفه اصلاح و اعتقاد نیروی ماری برای سیر و تفریح در اینجا  
 خواهم رفت - وقت هوا خوری است و موثر حاضر است - خیر من با صبر او همراهش رفتم  
 حضرت ایشان را ملاقات کردیم بعد از سلام علیک و مزاج پرسش از خان صاحب پرسیدم  
 که این رفیق شما کیست؟ و تعریف او چیست؟ او تعریف من کرد که فلان کس است و چنان  
 کس است سخن های زمانه در میان آمدند و گفت دشمن در واجی تمام شد مرا هیچ اثری  
 نیک ازین محسوس ملاقات بردل نه نشست - وقت توذیم برگاه که برای مصالحو کفر خاتم  
 من هم بغیر و تنبوسی دست در دست ایشان دادم حضرت ایشان دست مرا محکم گرفته بلفظ  
 نرمی فرمودند - بابا غاز را خدای تعالی بر بندگان خود فرض گردانیده است - باید که حضور خوانده  
 باشید و قضایا بنشینید و سلام کرده روانه شدیم بس همین یکد و کلامه حضرت ایشان در دل من  
 چنان اثر کرد که مثل تیر در جگر خلیه دل من در اضطراب آمد و حالت من متغیر گردید هر چند  
 که من خود تعظیم یافته بودم و وعظ های بسیاری از علما شنیده بودم مگر بردل من اثری پیدا  
 نمی شد چون بجای خود رسیدم فوراً اهمیت خود را که باید نماز گذار بود گفتم حاجه های شسته و  
 پاک مرا به تا تبدیل کردن نماز بخوانم او عیران شد که امروز چه طوری نماز مرا خیال نماز پیدا  
 شده است حاجه های انگیزی را تبدیل کرده نماز خواندم و هم از آن روز ریش و لباس پاک و وضع  
 اسلامی اختیار کردم و بعد از آن تا ایوم نماز نگذاشتم و هم از آن روز معتقد گرامت حضرت ایشان شدم -  
 و همبر من معنی نقد دیگر از مرحوم قاضی عبدالکریم حبیبی بیادیم آمد گفت که خان بهادر  
 حاجی علیام صاحب خان اسراط قبل از مرید شدن هم نواله و هم بیاله خان بهادر امیر علی خان لاهوری بود  
 که من سبب شایع دارد خودش هم بصحبت آنها میل بر فرض پیدا کرد بود - چون مرید حضرت ایشان  
 شد و قطع تعلق با آن جماعت گزید - اتفاقاً روزی با هم دو چار شدند آنها بطریق طنز و شوخی  
 گفتند فلانی تو از مرید شدن فاروقیان چه فیض حاصل کردی؟ و چه گرامت دیدی؟ و گفتم بچه

۱۹۴

۱۹۵

۱۹۵

من دو گونه فیض و کرامت علامه حاصل کردم یکی آنکه از عقائد فاسده اهل تشیع برگشته داخل در مرتبه  
اصول السنه و الجماعه شدم - دوم آنکه اول بر نماز مستقیم بودم و در صحبت با گاهن نماز میخواندم و گاهن  
نمیخواندم حالا پاپی بند صوم و صلوة شده ام و گاهن نماز بخوفت راقضا نکردم پس این جواب مقوله  
شینه همه سر زیر کردند و خاموش شدند

شیخ صاحب ڈاکٹر حاجی محمد الدین نقل میکنند کہ در فرج ۱۳۱۱ در خدمت حضرت ایشان  
بر بندر بمبئی رفیق شدیم و در جهاز بجهت بکارولنه شدیم - خادم حضرت ایشان حاجی عبدالکریم  
گلہ بیجاہ با ما نزاع و پر خاش میگرد روزی خوب بهم آو بختیم نوبت سبب شتم و خصامت شد  
حضرت ایشان ازین ماجرا خبر شدند - همان روز مایان هر دو را بحضور خود طلبدند -  
در دل گفتیم کہ حضرت صاحب ضروری را از مایان زجر و ملامت خواهند فرمود یاد در میان ما کوشش  
مصالحت خطا بد نمود مگر باین چیز تا کمورت از دل ما نخواست رفت - خیر رفته حاضر شدیم -  
حضرت ایشان بنرمی و ملاحظت خادم خود حاجی عبدالکریم را مخاطب شدم فرمودند کہ بابا  
ما شمارا برای کار و خدمت خود برداشته بودیم مگر ما دیگر رفیقان سلوک شائمی شود - قدری  
مبالغه در دست گرفته اورا دادند کہ این فرج و سفر چه ترا میدیم تو از ما علیحد بسر خود سفر کن  
و رفیقان ما را تنگ و پریشان مکن - او بسیار ناوم و پشیمان شد و ما را ہم بحالت آمد کہ  
کہ حضرت ایشان بجای آنکہ جانبداری خادم خود بکنند یا ما را چیزی بگویند اورا از خدمت  
خود بر طرف کردند و بخاطر مایان خود تکلیف میدهند پس ما بنظر ترقی تاویب و موعظه حسنه  
گفتار حضرت ایشان در دل ما چنان اثر کرد کہ بعد از آن گاهن با ہم جنگ و جدال نکردیم و  
با یکدیگر رفیق شفیق شدیم گذرانیدیم

خالی باضاد کورین

# ذکر غز او جهاد و تائید قوم و ملت و اصابت نامی ایشان در امور سیاست

غز او جهاد

در سنه ۱۲۹۶ که آنقران بر ملک افغانستان تسلط کردند و غزوه مشهوره مییونند که بقر قندار است  
 و قوم آمد و تمام مسلمانان آفاغنه اتفاق کرده بغز ابرازند و با نصاری جنگ میکنند هر یک از علماء و مشایخ وقت  
 جماعت خود اطیار کرده بمقابله و مقاتله علمدار بودند و حضرت گلان هم با جماعت خود بغز ابرازند  
 حضرت ایشان ما با وجود صدها تن که عمر شریف ایشان تقریباً ۱۴ سال بود ما حضرت قندارگاه خود  
 بیدان برآمدند و شرکت جهاد شدند - در انیس المردس صدها در ذکر احوال قندارگاه خود می نویسند  
 اما کمال شجاعت حضرت ایشان بنوعی بود که در محاربه و مهاجمت کمال استقلال و رسوخ قلب ثابت قدم  
 می بودند و خطون و خوف و پناه ظاهری گرفتن بخاطر شرف راه نمی یافت چنانچه در سنه چهارم بعد و صد و  
 نود و پنج که کفار فرنگ بر ولایت اسلامیه قندار ظهور رسید در هر سه حضرت ایشان حاضر می شدند  
 و از کمال عبادت و شجاعت حضرت ایشان کسانیکه هم کاتب بودند خبره می میدادند که عقل و درایت می افند  
 در معرکه اخیر راقم الحروف نیز با وجود حدود ۳۰۰ در خدمت خود جهت رسیدن استیاق بسیارم بود شده  
 بودند در جاهای کثرت اطفال زمانه و کار آزمودگان وقت را زهره آب بیشتر و از شدت التهاب  
 شعله های تیر و توب و تشنگی و لا و در آن لشکر زیر پر خورشید ظاهر پناه میگرفتند حضرت ایشان کمال آرامی  
 و ثبات قلب مشغول کارزار می بودند و دیگران را ترغیب و تحریض جهاد می نمودند - آهین -  
 حضرت ایشان از بابت شاکل و لایم خادم اکرم می اشرفین سلطان علی محمد خان  
 خلیفه المسلمین تسلیم میگرفتند و همگناه میبستی بر دولت ترکیه میرسد از آن سخت بریشان و خلیفه عظیم میشدند  
 و چون ترکان آنقران بر سر سلطان مرصوف معزول کردند انقدر عظیم در دولت عثمانیه پرید آمد  
 حضرت ایشان ازین واقعه بسیار غم و افسوس کردند - بعد از آن محمد شاد خان قاسر جایی نشین او شد  
 کینفاکان او را هم خلیفه و امیرالمومنین میدانستند و چون عن قرب جنگ قطقان و عهد اطالیه بر  
 طرابلس شروع شد - برای اعانت جماعتی که با مال نموده از خود و مخلصان خود و دیگر مسلمانان  
 سنده چند نفر هم نموده بهلال الحرف فرستادند - در پس آن عن قرب جنگ عظیم در سنه ۱۳۳۷ بیدار شد  
 ترکان درین جنگ با المان یعنی جرمنی متفق شدند و با اتحاد طلشه یعنی انگریز و فرانس و اطالیه  
 سه چهار سال برابر نائره حرب و قتال مستقل بود آخر جرمن شکست خورد و با اتحاد طلشه صلح کرد و  
 حکم آنکه نزله رخصت ضعیف میریزد و پس از جای کمزور گشته میشود دولت عثمانیه تباه شده  
 در دوران جنگ بسیاری از ریاستهای عثمانیه چون حجاز و ابن رشد و نجد باقی شده علم آزادی  
 و خود مختاری بلند کردند و بقیه ممالک زرخیز و شاداب ترکیه چون شام و عراق و بغداد و مدین منوره  
 در میان خود تقسیم نمودند فقط بلاد ترکیه بجز و عهد انور پاشا ششم کمال پاشا از بقیه انجبار خلاص  
 درین اوان در هندستان مسئله تائید خلوت و تحریک لوی هندستان برپا شد و هندوان

۱۹۷

قریب فلسطین

بنابر اغراض و مقاصد خود لاجتبت علی بل لبعض معاویة با مسلمانان نظایر اتفاق در باطن  
 کردند و تمام خاص و عام را در دام تزویر خود آوردند الا ماشاء الله تعالی مسلمانان هم اینطور در  
 جوش و غیرت از مظالم نصاری و تسلط او شان بر بلاد اسلامیة آمده بودند که بر سر گفتار کردار او شان  
 انما و صدقنا گفتند و هندوان را دوست معادن خود دانسته در دل و جان خود جایی دادند  
 و بر سر و چشم خود نشانند و از عقل و هوش مبر رفتند ( این الفاظ بر اغراق و مبالغه محول شود  
 علاوه از مشارع رأی العین و کلمات عینی خود نبوت آن در رساله دعوت اسلامی  
 مطبوعه افضل المطابع برقی پریس دهلی آنگاه در بگر مسائل موجود است )  
 مومنین لال گمانه می را که سرگروه هندوان بود پیشوا و مقتدای خود گرفتند بعضی او را مهدی  
 گفتند و بعضی او را لقب منداکی دادند و بعضی اکابر گفتند بعد از آن حضرت علیا صلوات الله  
 اگر نبی معیوت شدی گمانه می بودی - و غیر ذلک من المصطفی و الخرافات  
 حضرت ایشان بر غلط فهمی و کوهی مسلمانان بسیار حضرت را فحش کردی و با او شان در امور مخالفه  
 سرعت مخالفت کردی - و در چند مسائل با خلفه فتیان اختلاف پیدا شد -  
 اول آنکه بر خلفه غلام فتیان قیادت و امامت گمانه می را تا خائز و ناز و گرفتندی -  
 میفرمودند مجتهد ازین جماعت که با نصاری ترک موالات قطع کنی و با مشرکین پیوندی  
 و اظطراب از نصاری و سخت تر دشمن اسلام هستند این همه موالات و موافاة و اتحاد و واد برای  
 چیست - یاد دارم در سالی که آل انڈیا با خلفه فت کافر سر در حیدرآباد منعقد شده بود مله سرد  
 برادران برای رفتن حیدرآباد و شرکت علبه اجازت خواستیم حضرت ایشان با اولی تا خواستیم  
 رخصت دادند چون باز آمدم احوال علبه پرسیدند - عرض داشتیم که سر صاحب جهنمه و اله سید الشاه  
 مکرانی مولود علبه هم درین کرسی و اله مولود محمد صادق کهنه و اله و از پنجاب داکتر سید ابوبکر  
 شاکر او بزرگان آمده بودند قریب ایشین پنجاه کلان ساخته بودند و در میان آن چو تیره و بلای آن تخت  
 داشته بودند و گمانه می را صد کرده بر تخت نشاندند و دیگر تمام بزرگان بزرگش زمین نشسته بودند و  
 نوبت نبوت تقریر می کردند - حضرت ایشان را بسیار حضرت و انوس شده و آنرا دیده کرده فرمودند آیا  
 درین تمام جماعت مشایخ و علماء مسلمانان کسی لاتی حدیث نموده یک بنده می فریاد این همه عزت اندوز قوم خود را کردند  
 و غیرت مسلمانه هجرت بود - بیداران قوم حکم کردند که تمام مسلمانان از قلمرو انگریزان هجرت کنند بایستادان بروند  
 سنده و پنجاب و هندشان را خالی کنند بیچاره مسلمانان صادق الامیان مجبور این حکم اسباب امتعه و خانه ها و  
 زمین های خود بلاش بروت هندوان فرختند یا بهی طور ترک کردن حقوق در حقوق باغیستان اعلان  
 نمودند بچه گانه و عیالهای خود برداشته ترک لو طان و هاتمان کردند کما ذکره ای زین پیش از مهاجرت سنده  
 و پنجاب بسر حدیث آورده اند و ما وجودیکه یک هندو هم از جایی خود بیجا نشد  
 حضرت ایشان منع کردند و گفتند ملک و طراسان ما را خوب طور مسلم است - مردمان سنده و پنجاب در اینجا

۱۹۸

قیادت کاتب

سند

گمانه

گذران کوه نمی توانند و نه آن ملک را بفرستند و در آنجا ساکنند تا حق  
 شکایت بادشاه اسلام خواهد شد و دشمنان اسلام خوش خواهند شد و مسلمانان در بدر خواهند  
 نشینند بلکه شکایت بگردند و طعنه بزنند که فلانی خود بهرت نمیکند و نه دیگر متعلقین و  
 مخلصین خود را اجازت میدهد وقوع کلاهبرداری هنوز یک سر قافله در سر حدود  
 و سر دیگر بجای نرسیده بود که مهاجرین بسیار بنحیثه حال و پشیمانی سپاس کردند و سپس  
 ملک خود حیران و پریشان آمدند نه حاجت ماندک و نه پای رفتن - بدست او شان چیزی  
 باقی نماند بود که گذران عیالی و قوت لایموت خود بکنند و در آخر همان لید طران  
 مگر که کن خود را و شناها میدادند باید دعا میکردند

مسئله لایموت و لایموت

**تتمیم مسئله لباس لود** - بنا بر قاعده قطع تعلقات بانصاری و منع  
 خرید و فروخت اسباب ولایتی حکم کردند که مردمان لباس مصنوعی و لایموت را ترک  
 کنند و کرباس خانه ساز خود استعمال نمایند کما ذی بی خبرس را حکم مجددینک هر چه در  
 ریختی رشته کرد و برای این کار تمام زور و شور خود صرف نمود - اما این حکم تا که  
 بزرگ مدعی و فتوای تشریحی مؤید نشود قابل عمل نبود پس علمای کائناتس فتوی  
 بجزمت آن دلخواه بلکه به نجاست آن قائل شدند بلکه باز خوانند در این لباس نا عابز و  
 و نماز جنازه و تلفیق اموات تا روا گفتند

حضرت ائمه دین مسند با آنها مخالفت کردند و فرمودند نه شرعاً این  
 جامه نهیم و حرام هستند و نه سیاستاً انگریزان ازین جور و خراب بپوشند  
 حصار بانصاری از زمان قدیم تا این زمان همیشه در هر ملک با مسلمانان شده است  
 و میبود بگرنه کتابهای فقه بجزمت آن فتوی داده اند و نه مسلمانان عالم بر این عمل کرده اند  
 در تمام ممالک اسلامیه از عربستان و خراسان و شام و روم تا ایوم همین لباس  
 مروج و متعمل است اگر بعضی کارخانه های ولایت یا ازین نقصان جزوی میسرند  
 حکومت انگریزان عرض آن بزیاده کردن خراج و کرایه ریل و غیره و غیره از  
 رعایا گرفته می توانند - بر این اختلاف هم دلیل خلافت بسیار ناراضی شدند  
 و در اخبار شکایت و طعنه زنی با بریا کردند آخر الامر مسئلهت برین قرار گرفت  
 که علمای مجوزین و مانعین باهم مناظره بکنند و هر طور که ضمیمه شد طرفین قبول کنند  
 در حیدرآباد محتسب مناظره منعقد شد از علمای مجوزین مولوی عبد القیوم بختار پور  
 و میان حاجی علی محمد معلومی و مولوی محمد عثمان بنبیره بکیطرس و از جانب خلافتیان  
 مولوی حاجی اسد الله شاه کهرائی و مولوی محمد صادق کراچی و علم مولوی شمس الدین  
 نو شیره و والد بکیطرس و برای ضمیمه تالی مولانا معین الدین رحیمی را که صدر خلافت  
 کمیٹی صدر را بپوشانده بود حکم مقرر کردند و سه روز محبت و مباحثه شد آخر  
 مولانا معین الدین فتوی در فائده مجوزین و خلاف خلافتیان صادر کردند و یک رساله

در کیفیت مناظره و دلائل فریقین و فتوای خود مسمی به القول الفیصل فی جواز الشیاب مع الحرب

تحریر نمودند و آن را چاپ کرده شایع نمودند

مابعد دانست که اختلاف حضرت ایشان با این عجم در عواز و حرمت بود که آنها متابعت گانه  
برای قوام کردن یک چیز ضلال و تغییر کردن حکم شرعی گمراهی است و الا در استخوان آن اختلاف نبود  
نه منع آن میگردند و نه آنرا بد میدانستند بلکه آنرا خوب و مستحسن میدانستند نه جهت تحصیل حکم  
گانه پس بلکه از جهت متابعت سنت و سلف صالحین مگر بر رغم مقلدین گانه پس قبول ایشان  
خود تبدیل لباس نگردند و تغییر شعار قدیمی خود نه نمودند

درین میان باز فتنه مجذبت و قویب در سنده سر بالا کرد و متغی ماند که  
در ملک سنده تمام علماء و مشایخ و سلف صالحین از زمانه قدیم بهر متغی متقد و خنثی المذهب بودند  
مگر در زمانه طاهران بعضی اهل تشیع بودند تا بوقت و عاثره میگردند مگر قویب عدم تعقید وجودی  
داشتند مابین در زمانه طالب علمی می شنیدیم که در پنجاب و هندستان غیر مقلدان چون صدیق حسن  
بهوبالی و مولوی بنیر حسین دهلوی هستند و حین و حیان بیگن نیز در سنده اگر کسی بودیم متغی و مجرب  
تا که در زمانه تحریک خلافت رفت و آمد هند و عثمان در سنده بسیار شد و نیز خیال آزادی  
و آزاد خیالی در قلوبت عام و خاص جان گرفت غیر مقلدان سر بالا کردند و ظاهر ظهور خود را غیر مقلد  
قرار دادند بزبان سنده که کتابهای خود شایع کردند و در محافل و مجالس صحبت و مباحثه شروع کردند  
و سرگروه ایشان مولوی دین محمد و فانی کتاب تقویة الایمان را سنده نیز ترجمه کرده بنام توحید الاسلام  
شایع کرد پس علمای احناف بهم مقابله آنها بر طاعتند و صفا و جنگ قائم نمودند

حضرت ایشان هم در تائید احناف و حمایت مذموب و کفر بستند  
و در مدافعت جمله آنرا گویند اخبار الحنیف بعضی و کوشش خود از لشکار و جبار کردند و رساله های متعددی  
مرد دادند و اصول اربعه در وجوب تعقید و تائید مسائل اهل السنة و جماعت تالیف نمودند شایع کردند

در وقت کتبه

حالی بیاض همورقان

و چون بجزیه بر بلاد حجاز مسلط شدند و مظلّم آنها از سخت دما و قتل نفوس و هتک اموال مسلمانان و تخریب مقامات مقدّسه و بدّم قیود و قیاب شنیدند خیلی عسرتی خوردند و تمام مسلمانان عالم را اول سوخته و جگر کباب گردید گوئی بعضی هم مشربان اوشان غرض شدند و سادمانی نگرفتند و تار مبادی که فرستادند و مظلّم آنها پرده انداختند تا آنکه خبر مردم گنبد خضراء سرکار هدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و تحمیه لیسع ایشان رسید پس بی قرار و بی آرام شدند - تمام عماد و معززین سنده را در شهر بخار و جمع کردند و برای حفظ و حمایت روضه شریفه طریق عمل و چارّه کار جستند تا پروانه وار خود را برگنبد خضراء قربان کنند آخر صورت برین قرار گرفت که از طرف مسلمانان سنده یک تار برقی بطریق احتیاج باین خود بادشاه نمید کرده بود که ازین خبر و سوز و جان گذار تمام مسلمانان بیقرار و بی آرام شدند امید که ملک انجمن حضرت مسلمانان را محسوس کرده شیشه صبر و شکیبائی اوشان را بر سنگ بی پروائی نزنند - خان بهادر علی بخش خان محسوس که ممبر کائونسل و ایسرای سنده بود بواسطه و ایسرای این تار روانه کرد دوسه صد روپیه بر تار را بخدمت مفصل و طریق فرجه آمد - یکروز در میان گذشت بود که دیگر روز جواب آنهم مفصل طور از بادشاه و محل شد باین مضمون که شما خاطر جمع باشید مایان بیعمر متی روضه مقدّسه نکرده ایم و نخواهیم کرد -

خیر ازین جواب گونه تسلی و تسکین بخاطر شریف ایشان رسید اگر چه بر قول و اقرار اوشان اعتبار و اعتماد نمی شد چرا که وحشیت و بربریت قوم غلط خط است بام و زبان زد خاص و عام شده بود -

فصله کائنات

بعد از آن فتنه کانگریس پیدا شد که مشهور و فساد از همه اشده و افطع و افجع بود طول و عرض سندان فرا گرفت انتشاری عظیم در مسلمانان پیدا کرد بعضی کانگریس شدند و بعضی مسلم لیگین حاجت مسلم لیگ را نصب العین حصول پاکستان و تقسیم هندستان و استقلال حکومت و خود مختاری و آزادی مسلمانان بود و تصور هندی و ان افند بعد از رفتن رضای بر قیام هندستان تسلط و اقتدار بدست یابان مسلمانان جدا خود مختار شوند همیشه ذلیل و محکوم و ظالمین ما باشند اگر چه عامه المسلمین و اکثریت مسلمانان بطرف مسلم لیگ تا بهم بعضی مسلمانان با کانگریس متفق و معاون شدند و فوز و فلاح خود در متابعت و موافقت هندیان جستند با آنکه یکچشم از هندیان با مسلم لیگ شاکل شد مگر از مسلمانان بسیار با آنها متفق و متحد شدند و چشم پوشیده به چون و چرا در پس اعدائی دین دوان گردیدند -

دیگر سبب دیگر شکست نهتنه تسبیح شیخ پندهه میں برہن کی ہفتہ زئاری بھی دیکھو

در ایکشن آخرین که مدار حصول پاکستان و آزادی مسلمانان از غلامی هندیان بران مترتب بود هندیان سنده در جنگا نیندک مسلمانان با هم و شکست دوان مسلم لیگ تمام رفر و فوت و طاقت خود صرف کردند و از بی اتفاتی مسلمانان فائده گرفته آنها را آله کار خود جستند در سنده سسی و پنج ممبران کائونسل بر حکومت مسلم لیگ امید و اراستیان بودند آنها در مقابل هر یک از مسلمانان آیتت اند کردند و آنرا خوب طور بدو جانی و مالی دادند مگر

آفرین باد بر مسلمانان سندی که هر جا مخالفان را شکست نداشتند و فتح میهن مسلم لیگ را حاصل شد  
و الحق که مسلمانان هند در حصول پاکستان و تائید مسلم لیگ از تمام هندستان گوی سبقت را برده اند  
حضرت ایشان خاص برای تقویت مسلمانان و حمایت اسلام از دستبرد هندوانند برای ایشان  
دیگر و مقاصد دنیاوی مسلم لیگ که کامیاب گردانیدند و امیدواران را هدایت لازم دانستند و  
بمیر بیان و مستفیدان خود چنین بدایت نامه با اصداد فرمودند چنانچه یک مکتوب سرفراز که  
مستتر مگر جامع و مانع است در اینجا نقل کرده می شود و هو الله

مجلس  
و در این روز جمعه در این شهر کابل  
و قاضی خان که فرزند مولانا  
عبدالمجید صاحب کابل  
مجلس

مجلس مکرین و مدیر محمد قاسم و مدیر عبدالعزیز و قاضی خان صاحب مسلم لیگ  
بعد از دعای خیر شما این مخلصان را بطریق نصیحت تحذیر می نمود که در قصه البلیس مددگار اسلام شوید  
و از رفاقت هندوان کفار دور شوید که این قصه خاص مقابله هندوان است با مسلمانان  
و سید علی اکبر شاه را مکتب مسلم لیگ در هند است با بران بر شما این لازم را از مخالفت او دستبردار  
شوید و هر قدر که بتوانید اهدا و ادب کنید و اسلام را در ماه صفر ۱۳۶۷ هجری قمری در این شهر  
این خط آخر حضرت ایشان است که در آن سال ~~یکصد و بیست و یکمین سال~~ فتح میهن مسلم لیگ حاصل شد و پاکستان  
قائم گردید و بعد از این خط پنجم ماه حضرت ایشان قبل از تقسیم پاکستان انتقال نمودند  
مجلسی نام که در زمان خود در هندستان دو کس بر آس العمامه و رئیس الملة بودند مولوی احمد رضا خان بریلوی و مولانا  
اشرف علی تهاونوی و هر دو صاحبان متفق فتنی بودند که کافرین و عدم جواز شرکت در آن داده بودند با وجودیکه در آن زمان هندوان  
بنا بر دم از دوستی مسلمانان میزدند و شرارت و عدوت آنها در برده بود مگر و اکثر تهاون و استفا که مولوی احمد حسین مدنی و ابوالکلام آزاد  
با وجود سرمایه علمیت و دانائی و پایه فضیلت و پیروائی از جاده صراط مستقیم لغزش کردند و در حیرت و موالات و موافقت و تعاون در  
تناصر کفار و مشرکین افتادند با وجودیکه درین زمان عدوت کفار و مخالفت آنها با اسلام و مسلمانان طشت آب نام شد و  
شرارت و عدوت و خیانت باطنی آنها ظاهر گردید و تحریک شدید و انگیزش علی اختلافیه بر روی رخ جان کردند و کردند با مسلمانان  
آنچه کافر فریب نکرده باشد مگر مولوی صاحبان بودند که بر له راست می آمدند صریح صریح احکام قرآنی را در خصوص اسلام را  
مخالفت کردند یکی شیخ المنذری و دیگر شیخ المفسرین - افوی صدیق از خود پس عمری که بقرآن و احادیث گذشت به رفتی و شدت پستی کفر

قال الله سبحانه و تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلحقون الیهم  
بالمروق و قد کفروا بما جاءکم من الحق یخبرون الرسول و ایاکم انه تو منوا بالله ربکم انه کنتم خیر جمیع  
جہاد فی سبیلہ و اتبعوا مہذابکم تسرون الیہم بالمروق و انا اعلم بما اخصیتکم و ما اعلنتکم و من یفعل  
ذالک مناہم فقد ضل سواہ السبیل - حق سبحانه و تعالی میفرماید که این کفار و دشمنان من هستند  
و دشمنان شما هستند با ایشان دوستی و موالات و تعاون و تناصر و اعتبار و اعتماد نکنید اینها کافر و مشرک و  
می گفتند که در اینها دوستان ما هستند و برادران ما هستند با ما بدگوشی ننمایند کرد و ما با این حقوق و موالات  
خواهند داد پس غیرت حق سبحانه و تعالی در جوش آمد و فرمود خوب است ببینید که برادران شما در  
ماقتل چه طور میکنند و چه هر اینها و چه دوستی با وجه و سوزیها با شما میکنند پس کردند با مسلمانان  
از قتل نفوس و هتیب اموال و عرق بیوت و جلا و اوطان و کشتن عمارت و اولاد و اطفال و سفار و بیعتی عورت  
و محذرات و بدعتی مساجد و معابد و تقابر آنچه از بیان آن لرزه بر اندام می افتند و قلم سر بریده از تحریر بیان آن  
عاجز و قاصر السبیل است فان الله و انا الیہ راجعون

ما این را چون و چه  
بر قول ایشان تقاضا  
باید کرد و چه شرط  
شرط با آنها اتحاد  
و تعاون و تناصر  
باید نمود



# تقسیم اوقات شب و روزی

بستر

حضرت انسان بعد از نماز عشا و اکل طعام که همیشه بعد از نماز عشا معمول بود به درنگ  
استراحت می نمودند و همین که سر بر بستر می نهادند خواب می رفتند و خواب هم این طور که  
چشم خواب و دل بیدار اگر اندکی حرکت یا آواز می شنید چشم باز میکردند و خود بر می خیزند که  
این صیفت چه کس است؟ و باز فردا خواب می رفتند - وقت سحر برای تپید بر خاسته و وضو  
می کردند و نماز تپید می خواندند - و این بر خاستن و تپید خواندن اینقدر لازمی و ضروری بود که هیچ  
گاه در سردی و بیماری و مسافری قضا نمیکردند گو که در ابتدای خواب و اگر کم کرده باشند و  
بدین صفت باشند - بعد از گذاردن تپید بر همان مصلحت نشسته مراقبه میکردند یا تلاوت قرآن  
مجید می نمودند وقت بختی صبح است فجر خوانده از خانه بیرون می آمدند در مسجد نماز صبح  
با جماعت می خواندند و دعا کرده بر همان جا چارزان نشسته مراقبه میکردند درین وقت اگر کسی  
برای سر برداشتن می آمد هر چه میکردند و تلقین و دعوت می نمودند بعد از آن چهار کعبت فضل طهران  
خوانده از مسجد بیرون می آمدند و بر چو تیره سقف متصل دروازه حویلی کلان نشسته کبهری عام  
میکردند و هر کس را شرف باران میدادند و خبر گیری صادر می و وارد می نمودند و احوال فاضلین  
صردین میکردند که فلانی بر آن چه کار آمده است و فلانی چه حاجت و مقصد دارد - اگر کسی  
سائل می بود آنرا حسب حال چیزی نصرت باز گوید میدادند اگر کدام حاجتمندی خط سفارش  
میخواست سفارش نامه نوشته میدادند اگر کسی دعا یا دعا طلب میکرد حاجت او ای او نمودند  
هر گونه سخنهای حکلی و فصلی و حالات نزدیک و دور و اخبار اوصار و دیار در میان می آمد -  
و بعد از اتمام سر برستی امور خانگی و انتظام کارهای ضروری میفرمودند مثلاً کسی را برای خریدن  
اشیاء مطلوبه از بازار بلخه می فرستادند و کسی را برای آوردن نیریز میفرستادند  
و کسی را برای آوردن گندم یا دلانین شان اصر میفرمودند طلب که بعد از اتمام کار دیار  
و فراغت از امور بیرونی و چای نوشن ناشتا از مجلس مذکور بر خاسته در خانه می رفتند و  
در اینجا هم تفقد احوال عیال و اطفال نموده بالا خانه رفته خلاصه می نوشتند و جواب خطوط طمانی  
می نوشتند (بالا خانه متصل حویلی کلان جانب شرقی نام یک غرفه خورد بالا این نام است که  
در آنجا کتابهایی خود را در کتابها داشته اند) در اینجا بر زمین بسترشان میفرودند  
در اینجا نشسته مشغول و کتب بینی و کار تالیف و تصنیف و تحریر خطوط طمانی می نمودند بعد خطوط  
طمانی رد کرده بهم در اینجا آرام میفرمودند و تا نیم روز بهم در اینجا با عیال و بعضی اطفال خود و سال از  
نوازه گان و نیره گان تناول می نمودند و قبل از طعام یا بعد از آن خواب میفرودند میگردند سوا این  
خواب میفرودند را گو که ساعتی قلیل باشد ترک نمی کردند - و اذان ظهر که اکثر وقت می شنیدند  
نشسته خود را برای وضو می بر خاستند وضو کرده در آنجا بر زمین بستر میفرودند و نماز  
ظهر با جماعت می خواندند - بعد از نماز ظهر و دعای سنون این وقت را برای تلاوت قرآن مجید

و وظیفه در این ایام الحیرات مقرر کرده بودند بی نافع یک شماره قرآن از روی مصحف و یک ضرب  
 دلائل خیرات میخوانند اگر گاهی در سفر و نظیفه قضا میشد روز دیگر آنرا ادا می نمودند -  
 بعد از آن بویلی خورد میرفتند و بعد از ساعتی باز بکتهخانه خود می آمدند و این وقت بعد از ظهر  
 قبیل العصر هم تبحر خطوط یا مطالعه کتب یا دیگر امور خانگی اشتغال می نمودند وقت عصر باز  
 مسجد آمده نماز اجتماع ادا میکردند و بهم در اینجا بر مصلا نشسته انتظار نماز مغرب میکردند  
 و در مسجد با مسافران و مهمانان مخاطب شد حال احوال و گفت شنید زمانه میکردند - بعد از نماز مغرب  
 بویلی رفته با جمعی از اطفال متعلقیں اختلاط کرده چون اذان عشاء بگوش ایشان میرسید برای نماز  
 عشاء بیرون می آمدند اگر تاریکی می بود لایطین بر پاره خود می برداشتند و الا فلا پس در مسجد  
 آمده اول چهار رکعت مسنون میخوانند و بعد از آن نماز فرضی مع الجماعة ادا میکنند و این  
 چهار رکعت سنت عشاء را هم التزام نموده بودند در سفر و حضر گاهی ترک نمی نمودند و در اکثر  
 اعمال و احوال بحکم اجبت الأعمال الی الله تعالی اذ و محض و ان قل عمل میکردند و بعد از  
 نماز عشاء دو رکعت سنت و وتر هم با نجا خوانده و دعا کرده عصا برداشته بنجاده روان می شدند  
 و بعد از تناول طعام و فراغت از حاجات بشری بر بستر آرام میفرمودند  
 فائده حضرت ایشان را معمول بود که بعد از نماز عشاء و خواندن سورهها بر همان جای نماز  
 سجده میرفتند و در سجده کرده دعا خواسته بر میخواستند اگر مردم را مکان می بود که این دو سجده  
 شکر است که نزد صفیان ثابت نیست تا که از حضرت ایشان استفسار نمودند حضرت ایشان  
 فرمودند که این سجده تلاوت است که در سجده صبح خوانده میشود و دیگر سجده هم برای  
 قضای حاجات میطلبیم پس رفع اشتباه مذکور گردید لیکن در سنوات اخیره این سجده  
 نمیگردند شاید که فقط بر سوره تبارک اکتفا نمودند -

صفت قبه گاه  
و نیز خود

# محبت و اخلاص و نیاز مندی حضرت ایشان با مرشد و قبه گاه خود

دیوید پدری و پسری هر جا علاوه افزون محبت و در آفت و مستلزم شفقت و رقت است مگر  
آنقدر محبت و ادب و اخلاص که حضرت ایشان را بقبه گاه خود فرستاد و بگریه بنظر نمی آید - بعد از پنجاه سال از وفات  
حضرت گلان هر گاه که یاد قبه گاه نمود میگردند به اختیار چهره ایشان متغیر و دیدن بر آب میشدند در ایام  
بیماری سه بار تذکره حضرت گلان پیش روی فقیر اتفاق افتاد و هر بار بنوعی رقت برای ایشان طاری شد  
که گویا دیروز حضرت ایشان وفات کرده اند -

بر اول حضرت محیی صاحب برای عبادت حضرت ایشان تشریف آوردند وقت رخصت گرفتن  
حضرت ایشان برادر خود را فرمودند که تعجیل و استعجالاً وقت گریه است و طیم گاوی گذارند دست فرود  
وقتی روان شود - فرمودند امروز بدرنگه میرسیم و شیران از شکر طلبانیده مستقیم فرود از اینجا  
بجای روان خواهیم شد - بطرف بنده اشارت فرمودند که آن بیت بدینیه که احوال کسی از مخلصین  
نظر اند داشته رفت بسیار که برای مجاور درنگه خیرات بفرستیم آن نوشته است برادر خود دادند  
که این مبلغ را مجاور درنگه فقیر بجهت رسید - بعد از آن دست بسته عرض کردند که چون آنجا بروید  
در خدمت حضرت قبه گاه از طرف ما سلام و دعا عرض دارید این گفته حالت ایشان متغیر شد  
و چشم بر آب کردن بر لبتر خوابیدند -

بار دوم مجموعه وظایف و دلایل الخیرات قلمی خود باین فقر عنایت فرمودند گفتند بابا  
مدین مجموعه یک مکتوب حضرت گلان که از قندار خبر از حال والد خود بمردمان سندم نوشته اند هم بجهت  
آنرا ببینید و بنویسید آنرا دیدیم و چیزی خوانیم از رقت و گریه تمام خوانده شد - بعد از آن  
فرمودند که دیگر مکاتیب و مراسیل مرقومه حضرت ایشان که بطرف من نوشته اند آن همه را من جمع کرده  
تجاویز امم و من بمنزله کتابها که قرآن شده بود دست برده کشیده دادند و دیگر در حال آنکه  
سبازی از لغافه و کارهای پیشین بر سر داشته بودند و فرمودند این را هم تو بگیر و ببر تا پیش خود  
نگاه دار یعنی خطوط را کشاوه دیدند و فرمودند ببینید درین خطوط حضرت ایشان چه قدر عجز بانی  
و عنایات بر این بنده دارند در عنوان خطوط آنجا که نام من من نوشته اند مرا عمر ثانی خود می نویسند  
( یعنی از جنیدی بر ضرور حسن جان عمر ثانی - ) من خاک پای او نیستم یا برابر کفش  
پای او نیستم و او شان مرا عمر ثانی میگویند - این گفته گریان شدند و بر جایش خود خفتند -

سوم بار روزی وقت سحر حضرت ایشان برای جایی ضرور بر فاستند از زمین ایشان  
رعاف ریوان شد و خون گلنار بسیار هارن شد حابه ها و جایها از خون آغشته شد از سبب استیلاک  
صفف و ناتوانی همه اهل خانه را خوف پیدا شد و بعد از آن محقق خون آمدن بند شد و حضرت ایشان  
بر جایی خود خفتند وقت صبح که من حاضر شدم کسای گفتند چنین در میان شد گفتیم با که ندانم که  
رعاف علامت بحران محرومیت پس از حضرت ایشان با اول بیدم ایشان نیز بیان آن فرمودند عرض کردم  
که رعاف را اطبا خوب میدانند علامت خیر است امید که خیر خواهد شد فرمودند خبر سنت از خیر است یا خیر است

مگر خون بسیار برآمد و دم که حضرت ایشان خودم ظهره محسوس کرده اند بعد از غشی بار برای دلداره و تسکین  
 حضرت ایشان عرض کردم که حضرت صاحب ایشان به برآمدن خون بسیار عادی هستند و پروانه دارند مگر آنکه  
 که در عربستان حضرت ایشان را بدویان بر سر زده بودند و خون بسیار برآمد و بند نمی شد و عزیز بران  
 حضرت کلان قدس سه شماره قصه و حمایت میکنند مردمان ایران شدند که حضرت صاحب این  
 و میکنند با وجود غروب اینقدر خون و حرمان آن از جراحت بازیم حضرت ایشان بفضله و حمایت  
 دیگر خون میکنند - بیاد شماست یا نه؟ حضرت ایشان زبان انعامی فرمودند  
 بندهم چه یاد ده و حضرت صاحب خبر او دانه مهر بانی نام حضرت صاحب  
 گرفته بسیار رفت نمودند و چشم پوشیده خاموش کردند

بجای محبت پیر است که خاک را کسیر و زده را هم منبیر بگیرد و دل را از حضرت خاک با وجود آنکه  
 میرساند نخستین قدم و اولین زینت برای ترقی مدارج قرب و کمال درین راه همین واسطه کایابی و کامیابی است  
 در همه المقامات در ذکر حضرت اسما عجل فرزند حضرت خواجگ صغیره امدی آمده است (انقدر محبت محبت  
 خواهد بود که شیخ و مقتدای ایشانند و استند که مافوق آن متصور نباشد لهذا بیشتر از همه اخذ فیوض  
 نمودند چه مدار فیض این طرفه بحسب شیخ مقتدای است چه در دیگر محبت اخذ فیوض از باطن هر شسته  
 می نماید

در باره ثمرات و فوائد کسیر خاصیت آن مولنای روم در مکتوبات شریف می فرماید

- |                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| از محبت تلپنا شیرین شود  | وز محبت مشها زین شود     |
| از محبت ذرّه صافی شود    | وز محبت ذرّه ناشافی شود  |
| از محبت طاره گل می شود   | وز محبت زراغ بلبل می شود |
| از محبت دار تختی می شود  | وز محبت بار بختی می شود  |
| از محبت سبزه گلشن می شود | وز محبت روضه گلشن می شود |
| از محبت نار لوزی می شود  | وز محبت دیو حوری می شود  |
| از محبت سنگ رودغن می شود | وز محبت مردم آهن می شود  |
| از محبت حزن شلاه می شود  | وز محبت غول آدی می شود   |
| از محبت بیش نوش می شود   | وز محبت شیر موش می شود   |
| از محبت سقم صحت می شود   | وز محبت کمر رحمت می شود  |
| از محبت مرده زنده می شود | وز محبت شاه بنده می شود  |

آداب اکل و شرب

# آداب اکل و شرب و لباس و طعام

کسی شاعر بیتی حکیمانانه گفته است و چه خوب گفته است که تکلف گر نباشد خوش توان زیست  
تعلق گر نباشد خوش توان مرد - حضرت ایشان در اکل و شرب و لباس و طعام تکلف و  
تصنع نمی فرمودند لباس ساده به تکلف و طعام ساده به تکلف معموله داشتند -

اما لباس معمولی ایشان پیراهن از ملل یا صحن سفید موافق گرم و سوراخ بدرازی تازیر  
زانومی پوشیدند و آستین تنگ موافق وضع افغانی تا بند دست و چاک گرمیان جازیبی  
می گذاشتند - و زیر پیراهن صدری نیم آستین هم از جامه مارکی می پوشیدند - و پایی زار  
همیشه از صحن سفید چارپنج گز الابی شمالنگ می بود - و عمامه از ملل سفید پنج تش گز بالای  
کلاه یا قلنسوه می بستند و وقت لبز بقدر یک شبر طره بین الکتفین می گذارند باز  
آنرا از قفا در دنتار می زدند - و در زمستان عمامه گرم از صرینه نسواری رنگ یا شال کشمیر  
می بستند و پتوی کاهی را زیر تن می فرمودند و رنه همیشه چادر سفید و در حال با خود می برداشتند  
و چون بیرون می رفتند چه با کوط نخ یا پشمی موافق موسم و حال می پوشیدند -

و بیچ گاه برین جامه که زری یا چرمه و کناری نمی کردند - بی پای همیشه عوطه پای پوشش ملتان  
می کردند که بوط یا سلیمه یا پای پوش سنه می پوشیدند - چونند زاو و دوم حضرت  
ایشان در قندهار ملک طرابلس بود لهذا وضع و طرز افغانی از دست گذاشتند باز وجودیکه  
تقریباً شصت سال در ملک سنه اقامت نمودند جامه های سنه می مانند اجرت بی پای پوش

سنه می و پای زار نیل یا سیاه رنگ می پوشیدند مشابیهت آبا و اجداد کرام خود را تغیر و تبدیل  
نکردند بر نقش قدم بزرگان تا آخر قائم ماندند - در آنسین المریدین از حضرت قدس علیه السلام خود  
می آردند که (و از بیع مخمره حتی الامکان احتراز می فرمودند حتی در امور مبارکه ملبس و مسکن  
و طعام و شرب که مخالف عادات سلف صالحین مروج این زمان شده آنرا هم نمی پسندیدند) ازین سبب

عمل حضرت ایشان هم موافق قباله خود بود پس اولاد موحدی حضرتین هر چه می را هم لازم است در متابعت  
آبا و اجداد خود بکنند و وضع و لباس اصول خود را ترک نکنند که صلح عالی و فلاح عالی در آن مضمون است  
فتش بهر او ان لم تکنوا مثلهم :: ان التثبته بالکلی ام فلاح -

(سخت بردن) حضرت ایشان در ترمیم کار سزا پا کوشش بسیار می فرمودند گاهی سر برهنه کرده  
نمی نشستند حتی که در خانه پیش عیاله و اطفال خود هم این عادت داشتند اگر وقت گرمی می بود  
عمامه برداشته بجای آن عرقچی سفید و سبک می پوشیدند - در ایام بیماری که ضعف قوی  
طاری شد هر دم در ساعت حاجت بول و براز می شد برادر هم حاجی عبدالستار جان هر چند کوشش  
نمود طرف ولایتی برای بول برد گرفته آورد و قریب چارپائی پرده برای قضای حاجت آویزان کرد  
مگر اصله قبول نمی کردند تکلیف نمی نمودند بر هاسته خود را بقدم جان می رسانیدند و می فرمودند تا که  
طاققت نشستن و بر هاسته دارم این کاره از من نخواهد شد مگر در طاقت مردم ناچار می است

و معذوری و همچنین برادر هم که روزی یک چای خوری اینوبه دار که در میان رادران  
بختن آب میدهند و ضرورت نشستن نمی شود. پیش روی آورد که حضرت! درین آت تناول  
بفرمایند و تکلیف نشستن برای آب خوردن نه نمایند - فرمودند "بابا تا هنوز طاقت بر فاستن دارم  
وقت آن نیامد که نماز بچشمه آب در دهن من بیندازید اگر وقتش آمد باز بیه خوابید

طعام برای حضرت ایشان طعام مخصوصی نداشتند بختن نمی شد بر سر در بطبخ عمومی طیار میشد از آن  
تناول میفرمودند الا نادرا که آن خود از محبت فارم است - وقت صبح اگر ناشتا چند قهوه نان تنوری  
با شیر چای یکدو چای خوری و شکر می خوردند و وقت میزبان همین گونه نان مایه شور با کدو گشت  
تناول می نمودند شوره با بطرح خراسانی که آنرا بولی عرقه گویند حضرت ایشان مرغوب داشتند  
در کاسه کلان شور با اندازه نال خمیری در آن ریزه ریزه کرده می خوردند و گوشت در صحنه کلان  
داشته میشد و کباب بطرز سینه می که آنرا بول گویند گشت چخته میشد و آنرا با نان برداشته می خوردند  
و کبابی دال از غله ماش یا نخود دانه چخته میشد آنرا بر عنت می خوردند - قدیم یعنی گوشت خشک  
از دهنکه در خراسان ایام زستان رواج دارد هم دوست میداشتند در گوشت دوسه گو سفند  
ذبح کرده و هم در آنجا خشک کرده سینه می آوردند و هر آینه در فیکت گوشت و بطور خشک نمی خورد  
پس درینجا استعمال میکردند و طعام عشا بعد از نماز غفتن برنج سفید و پلاذ با قدری گوشت می خوردند  
که اگر برای حضرت ایشان نگاه داشته میشد یا تارو چخته می خوردند قدری ماست هم همراه طعام عشا  
تناول میفرمودند شیر را عادت نداشتند

این بود غذای روزانه معمولی حضرت ایشان اما در حالت ضیافت و اوقات مخصوصه بر نوع طعام  
که صاحب خانه طیار کرده بر دستخوان حاضر میکرد از هر چیز قدری قدری برای دلجویی او برداشته می خوردند  
و باقیاننده را صاحب خانه برداشته باهل و عیال خود تبرکات میخوردند و تشفای مرضیان از آن می خستند

### و از عادات نادره حضرت معروفی آنکه

بسیار چیز از عادات و بدعات مستحبه چون نسوار بینی و تنباکوی دکان و جایی و پان و همایه خود را معتاد  
و مبتلا ساخته بودند - بجز از جایی دیگر چیز را اعتدال استعمال نمیفرمودند - و چای شیرین اگر چه در میان می خوردند  
مگر آنهم مانند دیگر مردمان عادی و ضروری و لابدی نبود اگر سید باشد خوب و اگر نه خیر -  
در عنوان لفظ نادره از جهت گفتیم که درین زمانه اکثر مردمان چه از علوم و چه از خواص خصوصاً طبقه مشایخ و  
بزرگان کمتر کسی باشد که ازین بلاهت آردا باشد و بجا دق ازین عادات گرفتار نباشد - اگر کسی را سوار نمید بر سر رود  
اگر تنباکویت طبیعت خراب اگر چای نباشد بدن عود و اگر مال تمام شد قیامت برایش - من خود به تنباکوی بینی  
مبتلا هستم و آنرا از تنباکوی دکان و حقه و قلیان طبعاً بدتر میدانم - پس در ماه صیام سخت سست و بی حال میوم  
مگر حضرت ایشان همیشه مستقیم الاموال بودند و در ایام صیام بی هیچ تغییری در مزاج و تبدلی در اعمال واقع نمی شد بلکه  
بیش از پیش در وظائف معمول و تلاوت قرآن شریفت می گوشتند

صلیة شریفه و شکل و شایسته صورتی

آنجا که قدرت کامله آفرید تجار تعالی و تقدس آن ذات محم کنسات بفضائل معنوی و کمالهت او عالی نواخته  
و بین الاقران ممتاز و سرفراز ساخته بود بحسن صورتی و جمال و کمال محاسن جسمانی هم آراسته و پیرایه شده بود  
چرا که حکم الظاهر عنوان الباطن حسن و جمال صورت دلیل بر خوبی و صفاتی باطن است و قیافه اشخص و ال بر  
ظرت و طبیعت ذاتی او - ان الله جمیل یحب الجمال - پس همچنانکه نام حضرت ایشان حسن بود  
هم خویش حسن بود و هم روشنی حسن -

کون بشیره سرخ و سفید صباحت بر ملاحت غایب - روی مبارک چون برگ گل تازه و طری توگویی  
آب انار از رخساره میچکد یا شعله فدر کوه طور جلوه میزند - تا آخر وقت حیات و دم و اسپین با وجود  
کبریا و صنف و تقابست امراض رونق روی مبارک متغیر نگردد چون مشعل روانی روشن و جلوه  
افروز بود که هر کس دیده متعجب میگردد - و تهره کنای - رخساره پراز گوشت تا آخر عمر بگنج و شکوه  
بینی مبارک مار یک و دوازده نوکدار زینت چهره بود - دندانهای مبارک از عرصه  
شش سال پیشتر سفید آبدار و با هم پیوسته چون سکه فروارید بودند مگر از حدوث دندان و جنیدین  
بعضی از آنها مشوره و اکثران همه را کثرت سکه دندانهای مصفوحی در دهان انداخته بودند که تا آخر  
العمر در دهان داشتند و هرگونه از طعام و غذای نرم چون نان و گوشت و غیره بآن میخوردند -

پارسال مرا عارضه درد دندان پیدا شده بود حضرت ایشان در کوشش بودند احوال خود عرض داشتم  
و مشوره کشدن دندانها خواستم - حضرت ایشان در جواب نوشتند که ما را پیش از سن تمام جوانی

این تکلیف پیدا شده بود تا چار همه را کشیدم و باین دندانهای نقلی عمری گذرایدم  
موی مبارک گمان و انوه بود سنت همیشه بر لبها میگریفتند و ریش را مقدار قصه یعنی  
چهار انگشت معنومه میگذراشتند و زائد را بمقراض می بردند و موهای صبر را همیشه حلق میگردند  
خط رخساره تبرائیدن یا چیدن نمیگرفتند و عجب آنکه خلق سرتزین محاسن خود همیشه در  
خلوت رفته بدست خود میکشوند باین خوبی و صفاتی که حلاق هم زیاده از آن نتوان کرد -

خریطه آئینه و شانه و آئینه و موی چینه و مقراض در سفر و حضر هرگز خود میداشتند و کار خود می آوردند  
موی مبارک حضرت ایشان در عین جوانی سفید شدن گرفت لهذا بسیار سالها خضاب سیاه  
استعمال میفرمودند تا که در سنه ۳۳۳ که بسفر عربستان براه عراق و نجد از بر عرب به آرد آبادی  
تقافه شتران رفتند این تکلیف را هم گذاشتند بعد از آن تا آخر عمر محاسن مبارک سفید نوزادی  
داشتند همچو گونه رنگ نمیگرفتند -

خضاب حضرت ایشان همیشه بوسه و حنای بود رنگهای ولایتی و دیگر رنگهای لایعینی استعمال میفرمودند  
و ششم حنای صرعم قاضی همدانند از بهایک نازکی یا داور روانه میکرد و حنا از طرف مبدع میرسد  
قدی از حنا و بوسه با هم مخلوط کرده بر رجه مالیده می بستند و بعد از ساعتی شسته صاف میکردند  
و باین صفاتی و پاکیزگی بدست خود این عمل میکردند که کسی را خبر نمی شد نه بر بدن دلخ و نه بر چاره و بهیچ  
اکثر مردمان را اعتبار نمی شد که این خضاب بوسه و حنای بلکه میگفتند این کدام نسخه نادره

و ترکیب عجیب نزد حضرت ایشان است که آنرا استعمال میفرمایند پس برای دریافت این عمل گریز نمائید  
 می نمودند - استادی مرحوم مولود غیر مصرعگی که شایع خطاب شد برای دریافت این ترکیب همیشه گوش  
 میکرد از ما و شما می پرسید که این خطاب صاف و خوش رنگ مثل قدرتی چه طور است و کلام نسخه است  
 مرحوم آقا محمد باقر علی خان نقل میکرد که مرحوم سید عبد الحکیم شاه برای ترتیب خطاب و آفرین  
 عمل حضرت صاحب بسیار شائق بود شاخصا جب مذکور گفت که چون در نسخه در نظر هم  
 هم کتاب حضرت ایشان شدم در اول گفتیم که حالا ضرور این عمل را دریافت میفرمودند هر که در مسافرتی  
 از ما صفتی نخواهد ماند سر چند گوشش نمودم کامیاب نشدم حتی که در وقت سحر چون حضرت ایشان  
 چاند بر این ملاحظه حراقب می نوشتند میگفتم شاید این وقت خطاب داشته باشند با بختند به بهانه  
 پیش روی ایشان می آدم و میدیدم که چیزی نیست -  
 حضرت ایشان در باره جواز خطاب یک ساله فقهی از علمای انگلیس دانستند که در مجموع  
 فقهیه موجود است اگر کسی طالب تحقیق مسند می بود او را می نمودند -

قد قامت حضرت ایشان در میانه مائل به پستی تا آخر عمر که سن شیخوخت بود هر چه بود  
 قامت خم و کمر منحنی نشد و مانند اکثر پیرسنان کوز پشت نشدند -  
 عصا را تمنا بعت است از بسیار سالها استعمال میفرمودند و هر وقت در رفت آمد بیت میداشتند  
 سواد به رنگ و روغن و بی قبضه عاچ از شاخ بادام یا کبوی کوهی می بودند از چوبهای ولایتی یا  
 عصاهای رنگی - چند تا استخوان حضرت ایشان در بالا خانه داشته اند -  
 حیاتی حضرت ایشان تا آخر عمر وفا کرد گاهی استعمال عینیک هم میفرمودند مگر اکثر کار نمی خوانند  
 یا مطالعه کتب بغیر عینیک میکردند - درین سن پیری کم کسی باشد که بغیر عینیک کار کرده باشد  
 مایان که اولادشان مستقیم درین عمر بجاوه و شصت سال محتاج عینیک نباشد ام بغیر عینیک فرستادن خواندن  
 از ما نمی نمود - حضرت ایشان از خلوص بصارت با تعجب می نمودند و میفرمودند که نماز او درین عمر و در حال  
 پستی که بغیر عینیک خوانده نمی توانند -

تفاوتی گویند با هم تا دم آخرین قائم و برقرار بود در آخر ایام بیماری که نصف قرآن حسانی مستولی شد  
 گفت و شنید اینند داشتند اگر کسی چیزی می پرسید او شان عمدا جواب نمیدادند سائل را گمان  
 میشد که شاید سخن مرا شنیده اند باز مکرر تا آواز بلند می پرسید او شان را غصه می آمد و میفرمودند  
 می نمودم می شنوم که می شنوم چرا آواز بلند میکنید



# جمع مهر و خاتم حضرت ایشان

حضرت ایشان در مراسلات عمومی و خطوط رواجی فقط دستخط میکردند و نام خود محمد حسن عثمانی نوشتند و گاهی نیز هم ضم میکردند مگر همه نوشتن لازمی بود اگر کسی از مردان محمد عثمانی نوشت و دیگر اداب و القاب مانند حضرت حسن جان یا خواجہ حسن جان می نوشت بسیار ناراض میشدند و او را تنبیه میکردند و میفرمودند سر تا باج نام من محمد است از آن و امر محمودم کردی - نگین خاتم ایشان از عشق بسیار بود مدور بصورتی شکل و حلقه آن از نفضه و بران این مصرع دعا شده فراموشین کنده بود **عاقبت با محمد حسن شود** ۱۳۰۲  
 و هر خود را همیشه در بطور گسسته خود نگاه میداشتند  
 در انگشت خود گاهی می انداختند بعضی در قبالة ک و خطوط ضروری از جیب خود کشیده میزدند آهیم حساب اصرار بعضی عربان یا صاحبان حرا و مکان که برای عربان خط سفارش میگرفتند و الافلا

## حساب و کتاب

کتاب حساب

حضرت ایشان در جیب صدری خود همیشه یک کتابچه خورد باقیم خود نویس نگاه میداشتند و آن قلم خورد در میان آن میداشتند روزانه دخل و خرج خود بهر چه میشد در آن می نوشتند اگر یک پیه فقیرا میدادند فوراً در آن می نوشتند و اگر یک پیه آمدنی میشد هم می نوشتند و چون سال تمام میشد آنرا در دفتر کتاب کلان از اول تا آخر نقل می نمودند بعد از آن حساب یک پیه و پانز از پنجاه سال گذشته که بخوابد در کتاب ایشان دیده می تواند که این پیه برای فلان کار در فلان تاریخ فلان مردم را داده شده است و برای داشتن حساب و کتاب بسیار فائده که بیان میفرمودند و مایان را هم تاکید برای نوشتن حساب و کتاب می فرمودند - روزی در شایوکل با خالو بزرگ حساب مزارعت کرده خدمت نمودند بعد از آن فرمودند که چیزی باقی طلبی بر ما نماند عرض کردی نه دیگر طلب ندارم فرمودند که گذشت سال اینقدر رقم از فلان وجه طلب تو بر ما باقی مانده است و در کنجی مانوشته است اودا هم یاد آمد شکر گذار شد - فرمودند فائده نوشتن این است اگر نوشته نبودی نه ما را بیاید ماضی نه ترا -

۲۱۹

حضرت ایشان خرج با نازده دخل میفرمودند زبانه از دخل خرج کردن رواند داشتند

و خود را گاهی زیر بار قرض نمیگرفتند بجز برای وقت ناوقت چیزی پس انما میگردند و معنیه بر ارشاد مارت ساد کریمه **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْ كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا** عمل می نمودند - بعضی بوالهوسان و هوسیان مصارف و اخراجات حضرت ایشان دیده گمان میکردند که حضرت ایشان عمل کیمیا دارند پس به بسیار اصرار و الحاح و زاری و قسم تا برای آموشن ترکیب آن طلبکار و طوایفکار می نمودند حضرت ایشان را توبی میشد و بر دیوانه آنها خنده میکردند و میفرمودند بیفایده دیوانه شوید و گرد این خیالات فاسده و کارهای بیجوده گردید عمر خود ضایع و پیه خود بی سود تلف میکنید

حضرت ایشان وضع و لباس انگریزی را بسیار بد میدانستند و از پیشین عذیبی بجهت نفرت و اظهار استیسا نمودند  
تعلیم انگریزی را مضرب میدانستند و اولاد خود را اجازت خواندن در اسکولها نمیدادند -

بر موقوفات اسی احوی علی بنامه در حداد با صاحبزادگان جمع شده بودند مرحوم محمد باقر خان قاسمی  
بجای تعلیم انگریزی در میان آورد و مقصودش آن بود که حضرت ایشان اجازت برینند تا اولاد خود را تعلیم بدین  
حضرت ایشان فرمودند که بابا از خواجگان انگریزی افعال و اطوار ضرابه صحت با کفار و فساق و طفلی  
بیایا شود شعاع اسلام از دست میرود شکل و صورت نصاری اختیار میکنند مذمت و اعتقاد ایشان  
ضرابه شود که آبا و اجداد ما بغیر انگریزی خود بطور بعزت و آبرو زیندگانی کردند حال آنکه اگر راه آبا و اجداد  
میگیرند از گشنگی نمی میرند - عرض نمودند که آبا و اجداد ما صاحب صفی و برکت بودند از تقوی و دینداری  
عزت یافتند مردمان ایشان را بجان دلد خدمت میکردند و دعوت و نذرانه میدادند امروز آن کار  
از دست پیمانگان رفته است نه از مینداری دارند نه پیری و حری و معاش خود چه طور خواهند کرد -  
حضرت ایشان فرمودند که وجه ما شری بسیار اند که کمال بختند طبع و حکمت با موزن خیاطی و  
گهری سازی و همچون دیگر وجه ما شری خود پیدا کنند - گفت که درین زمانه بغیر انگریزی کار نمی چلد اگر انگریزی  
نمی خوانند ناچار یاد داری میکنند یا گدائی میکنند حضرت ایشان در آخر بزرگوار تو بیخ فرمودند که  
دزدی بکنند و گدائی بکنند و مسلمان باشند بهتر است از اینکه انگریزی بخوانند و ایمان نهند -

در یک مکتوب شریف که بنام مفتی محمد الدین صاحب شکارپوری نوشته اند و مکتوب الیه سرنامه لغافه بخط  
انگریزی نوشته بود - می نویسند - آئنده عنوان جواب بخط انگریزی نویسنده در حرف مسلمانان کلام  
لقد ان است که خط دشمنان رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم را میفرسیند الخب لله شرط ایمان است

حضرت ایشان نقل میکنند در سالیکه از خراسان به حیرت کردند آمدیم یک ساعت پیش ظهره  
در حبیب خدیو پنهان داشتیم و از خوف حضرت کلان قبه گاه خود عهد و نوبت زنجیر آنها را آویزان نکردیم  
هفته چند گذشت که از مخلصین یک گهر پادشاه آورده بخدمت حضرت ایشان نذرانه گذرانید حضرت  
ایشان آنها را تحسین نموده در حبیب خود انداختند و فرمودند این چیز خوب است برای در یافت اوقات خلوت  
بکار می آید چون این سخن حضرت ایشان شنیدم دل من قوی شد و عورت کرده گهر پادشاه را ظاهر کردم  
مناسب این از مرحوم جمال خان بهرگز یاد دارم حکایت میکند که سالی هم کار حضرت کلان  
قدس سره از گهر پادشاه رفتن شکارپور به بندر کوئٹی آمدیم هر که در آن زمان ریله گاوی بچیدر آباد نیامده بود  
حضرت ایشان در کوئٹی بجای حاجی حسین و نوکر که از مخلصین مریدین بودند نزل فرمودند رسید میران محمد شاه  
و ولی محمد خان بهرگز نیز هم کباب بودند ایشان را فرمودند بشهر حیدرآباد بروید و یک عینک عده برای ما  
خریده بیارید آنها رفتند صاحبزادگان گفت که عینک هر چند عده و قیمتش باشد تا سانه کار نمی شود شاید  
که بنظر موافق نیاید گفتند خوب است مرشد ما دینی جانمی آید ترافیس و احوال عید پیغمبر ما رفته  
معانته چشمها کن - او را در یکی گول کرده بگو طوطی آوردند وزیر غرض حاجی حسین و بکن استیاده کردند

و خود بالا رفته احوال عرض داشتند و اعازت آمدن داکتر خواستند حضرت ایشان را چه متغیرند  
 و بعضی آمده فرمودند شما یک کافر هندوئی را گرفته آورده اینجا امتتان در چشمهای من نرزد و شما  
 بر روی من بمالد نمیخواهم این عینک را نمی خواهم چشمهای من ازین کور بهتر که کافری چشمهای من  
 دست نرزد - آنها هر دو صاحبان از کوفه خود نامم در پشیمان شده پائین آمدند و آن مگر اکثر را  
 اجوره که میسب کرده بودند از عیب خود دان بخاموشی و سپس آنرا روانه کردند  
 این بود غیرت اسلامی آبا و اجداد ما ما این حالا صاحبان در احوال و اطوار خود بینند  
 که چه قدر از طریق آبا و اجداد خود انحراف و اختلاف در زبده اند



# باب چهارم در کیفیت بیماری و بعضی احوال و احوال ایشان در آن زمان

احوال بیماری

## کیفیت بیماری و احوال مرض الموت

درین سال ۱۳۶۶ نور المشایخ حضرت شیر آغا صاحب کابل و اله بهندستان وزارت سریندر شریف شریف  
 آورده بودند - حضرت با آن اوشان را دعوت تشریف آوری به طندم سائید و جهت ملاقات صورتی دادند  
 چرا که رابطه قدیم و محبت و یگانگی فیما بین حضرتین مجد کمال بود - حضرت مذکور در بنام تشریف آوردند  
 دوسه روز خوبطور با هم اختلاط و اتفات نمودند و آداب صحبت مضافت و ملاقات کا آوردند  
 و در وقت قدیم با چشم گریان و دل محزون از یکدیگر وداع نمودند چنانچه گفته اند سه  
 بگذار تا بگریم چون ابرو نو بهاران بکز رنگ گریه خیزد وقت وداع چنان  
 دوسه روز بعد از آن هم در طبیعت خوش بودند اگر چه موسم گرمی بر سر آمده بود و در انتظار حضرت مذکور  
 قبل از آنکه در گرمی حسد دستور بگویند روانه نشده بودند - چهارم روز نماز عصر در مسجد خوانده  
 خلف عادت هم آنجا بر مضلا و همان نماز خود بختند کسی مالش آورد و کسی چایی کردن شروع کرد  
 بطرف فقر خطاب کرده فرمودند که فلانی امروز درد گریه مرا پیدا شده است عرض کردم که از بس  
 ریاح و غلغل بادوی باشد چیزی محلل ریاح و قبض کن استعمال کرده بودی - نماز مغرب با جماعت خوانده  
 بحوالی خود تشریف بردند ساعتی نگذشته بود که مار بجای خود طبلیدند و فرمودند در ساعت  
 ساعت شدت میکند چه کرده بودی - چاره عرق برای مادی و شیرین کلقتند و بادویان برای تمییز تجویز  
 کریم و تمهین و تمکید غیره استعمال نموده شدند - غیر در قدری افتاده نمود مگر زانها نشد  
 با این حال هم بیرون تشریف آوردند و از یک خانه برگزیده تر رد میکردند - چهارم یا پنجم روز وقت  
 صبح قبیل الفجر برای عیادت حاضر شدم و احوال شنبین رسیدیم فرمودند فلانی درد البته کم  
 معلوم میشود مگر چهار پنج روز شود که بول من بند شده است چه می آید عرض کردم که بندش از بسبب  
 سنگریزه است یا از جهت سوزش کم کم می آید فرمودند نه سوزش است نه بندش است اصلا تقاضای  
 طبیعی بول نمی شود - مدرات بول تشریف فرموده بارده و شیرین با شور قلمی تجویز کردم در دو روز  
 ادویه طانگی هر چه کردم کامیابی نشد - صلاح بر آن شد که علاج در اکثری کرده شود و برای تشخیص مرض  
 معاینه دکتر کنا سینه شود - اخوی عبدالستار خان مجیدر اباد رفته و دکتر عبدالعزیز پارتی را  
 همراه خود آورد او تخصصی معاینه و شکم نموده گفت که در مجاری بول نه چیزی حاصل میدید و نه در مثانه پیشانی  
 جمع شده بنظر می آید بهتر است که حضرت ایشان را سوارین موٹر مجیدر اباد بیارند تا بذر بوی یکسریز  
 آئینه عکس تحقیق کرده شود و من هم در استمال حاضر خواهم بود - حضرت ایشان قبول کردند صبحی وقت  
 نفعی همراه عبدالستار خان و غلام محی الدین بعد موٹر مجیدر اباد روانه شدند و عکس اعضای اندرونی گرفتند  
 معلوم شد که در مجاری بول هیچ چیز حاصل نیست و در مثانه هم بول جمع نشد - دکتران گفتند که مرض  
 خطه ضعف گردان است - گردن ضعیف شده اند عمل خود یعنی پیدا کردن بول و جذب آن از عروق

نمیکنند - دوسه دوای خوردنی دادند و برای استعمال آب زنگنه و غذای لطیف دلالت نمودند و از حیدرآباد  
 مراجعت کرد استعمال دوا در خانه شروع کردند بعد از دو روز نمیدانم از سبب استعمال آن ادویه یا طبعا عارضه زجر  
 و پیش شکم پدید شد و این مرض بسیار تکلیف دلو ساعت ساعت حاجت تبریز شد و در زجر تکلیف بسیار  
 به حال آن ادویه گذاشته بنیدمیز زجر برداشتیم و ادویه خانه شد و سخن از آن و بنزورات از قه و عطف طبیب  
 بعمل آوردیم تا که بعد از پنج شش روز افاقه شد و تکلیف مگر رفع گردید مگر از این عارضه طبیعت شریف بسیار نقصان  
 رسید صنف غالب گردید و قوای جسمانی مضمحل شدند غذا از سبب برین و تقوط اشتها کم شد و علاوه بر این  
 عارضه تنق و دیورسیر که حضرت ایشان را از قدیم الامام لاهقی بودند اکثرت بیخ و تمبرز اشتها کردید -  
 از کج طرف مسمه ای بجزیر آمانس کرده بلهند و از دیگر طرف نزول ریاح انوار ضعیف موجب موجه گردید  
 تکلیف مضاعف و دو بالا شد -

آخر صلاح صاحبزادگان بران مقرر شد که حکم نظام الدین صاحب از اجمیر شریف طلبا میده شود و  
 صاحب تجویز و مسالجه کرده شود و با قاعده و انتظام علاج بشود - بر اوردیم تا تمام جان حکم صاحب تا در اود و  
 بغیر رسیدن تا حکم صاحب طهارت کرده روانه شدند و از همه کیفیت و حالات شرح در نقل شده مسالجه  
 شروع کردند دوا ها و نسخه های تجویز کرده خود صبح و شام مجبور شریف آلوده میخورانیدند - برای عیادت و  
 علاج پرس و دیگر مردمان و مردمان هم موقوفه بر این یافته بمرکز حکم صاحب اندرون می آمدند -  
 درین ایام حضرت ایشان در بالا خانه خود بصحبه سابق اقامت داشتند - موسم گرمی بود و  
 حاجت تنگ رفت آمد مردمان و بره کردن مستورات سبب به دام و تکلیف تمام بود بنابراین بلایم علیه السلام  
 جان مشوره نمودند که حضرت ایشان را بسلی خود ببریم که آن جان حلقه و فراخ است انتظام آب با شش و  
 باد پیکه برای دفع گرمی خوب بود خواهد شد - حضرت ایشان قبول کردند و در آرام کرسی نشانیه بخانه رفوی  
 مذکور بردند و در خانه ریگ گسترانید آب با شش نموده برای دفع باد گرم خوب انتظام کردند - حکم صاحب  
 صبح و شام مع جماعت مختصین آمدن معاینه نبض و طبیعت کرده دوا میخورانیدند - و این هم معلوم دارند که  
 حضرت ایشان اگر فتن دوا ابا نمیکردند پروای کربه المطعم و غیره که میدادند میگریفتند و میخورند -  
 مگر مریض عشق پر رحمت خدا کی به عرض بزرگها گویا چون چون دوا کی - جان در میان این سخن از  
 یادم رفت که بعد از مراجعت حیدرآباد حضرت ایشان را تب هم بداشت روزانه وقت نهم روز تب  
 می آمد و باز وقت شب با هر گاه تنهت میکرد و این حرارت تا آنوقت باقی ماند قلیلا کان او کثیرا  
 علاوه از دیگر امراض و عوارض لایحه باز یکدیگر بلای پیداشت که از آن حضرت ایشان بسیار افکار شد و آن  
 عارضه تب و غشیان بود هر گونه چیزی از انواع غذا و طعام که میوزند تجمیع تکلیف میداد و حکم صاحب  
 بیرون آمدن عوزون بجای خود فقط نام غذا و بوی طعام می آمد انقلاب پیدا می شد شکم خالی بود چیزی نخورد که براید  
 بزور و شدت پیکه کرده چیزی کف و لعاب بدن بیرون میگردید لا غیر سقوط اشتها میدی رسید که  
 مافوق آن تصور نباشد فقط آب بیخ جرعه جرعه ساعت ساعت میگریفتند و آن خلق خود تر میگریفتند  
 حکم صاحب بیست روز توقف کرد در خدمت مسالجه بجای و دل کوشیده ناامید و عاجز شد

حضرت ایشان دعا کرده رخصت دادند بعد از آن غذا و دوا هم یک قلم برتوف شد فقط بر آب صوف اکتفا کردند  
 اگر چه نام دوا یا غذا بیگرفت بدی بودند و طبعیت قبول نیکو دیگر بودیم عبد الستار جان صید کرده بود آب مذکور  
 شیر آبیخته و گاهی در بخاری جیره شیر و برف سرد کرده بجای آب می نوشیدند دیگر دوا از داکتر هم میوه  
 پسته کت آورده در آب المذاقه بنوعی میداد که خبر نمی شد هر که دوا می بود میوه پسته بسیار قلیل المقدار و  
 به طعم دانه بوی می باشند القصه سه هفته در آخر غذا با کله نخوردند - بهاران بسیار صید کردیم که پسته های  
 شان کم بود و میوه و غذا نمی خورد مگر اینقدر روزه و اینطور ترک غذا از کس ندیدیم پس از یک طرف  
 استعمال اقسام آلام و اتمام و از دیگر طرف ترک غذا و طعام بالظهور ضعف قوی و بنیه غالب شد  
 با کمال هوش و سلامتی عوامی فسه روز در شبانه تاریخ در جبهه اطرف ۱۳۶۵ یک هزار و سیصد و  
 شصت و پنج جان شیرین بجان آفرین سپردند و آن وقت پنج بجو روز بین الظهر و العصر بود  
 بعد از ظهر من حاضر حضور شدم و نزدیک چهار پائی نشستم خواهرم ابی حضرت بر چهار پائی نشسته  
 پائی های او شان چنان بیدار حضرت ایشان برای نشستن اشاره کردند و سه تنکا مالش را  
 پیش روی او شان داشته نشاندیم و حضرت ایشان سر مبارک خود را بر مالش تکیه کرده در نشاند  
 و من پس پشت نشسته تکیه دادم زمانه طویل همین طور سر او خفته نشسته ماندند خیال کردم که حالا  
 در مانده باشند بر سینه شد که حضرتان ما را بچسبانیم جواب ندادند باز و چیزی نگذاشتند گفت آغا  
 شمارا بچسبانیم چینی بر چسبیم کردن فرمودند می شنوم می شنوم غیر آمده آمده باز دست ها گرفته بر سینه  
 خوا باندیم و من از چهار پائی فرود آمده بر زمین نشستم خواهر مذکوره گفت ادا بیا بیا  
 این چه حاله میوه اشاره کردم که خاموش باش ضرورت دیدن نیست دیگر بار بزرگ گفت که  
 ادا بیا بیا بیا حالتی گرگون دیده می شود چون نزدیک شدم دیدم که حالت نزع در دم آفرین است  
 همه خولیان و حاضران حضرت کنان فریاد کردند و گرداگرد چهار پائی ایشان شدند من  
 سوره یس را شروع کردم تا نصف خواندم بعد که یکبار آمده و من کشان نفس کلان  
 گرفتند و طائر رویش از قفس عرضی پرواز کرد - هیچ ضربه و قلع و بیقراری چنانچه  
 محتضران را وقت نزع می شود نکرند و همین لکه آرام بودند آرام رفتند انالله وانا الیه راجعون  
 بعد از آن کار تجویز تعیین فرمودند و کیف آدمی برای طهارت قبر و خرداوان  
 سادات کبیر فرستاده شد حضرت ایشان برای قبر خود تعیین مکان آن در ایام جاری جاری  
 گفتند و نه تا از جای او بپرسان کریم و رسالیکه و بابی انفلونزا کشته درنده شانه شده بود  
 حضرت ایشان در مقبره کوه گنجه جانب پائین چهار دیواری و در خود مفاصله ده قدم تقریباً چهار  
 قبره پہلو پہلو گذاشته بودند یک برای خود و سه برای هر سه پس از خورده هر که پس چهارم آن زمان  
 پیدانته بود بعد از آن از محاور در نگاه شنیده شد که حضرت ایشان برای خود تبدیل کرده جانب  
 مغرب متصل چار دیواری حضرت کلان که آن طرف قبره ای دیگر صاحب در مکان مرتب شده و ما بین

۶۳۶ سرد

قبر حضرت ثیرین جان جان یک قبر نمود آنجا را خط کشید نشان کرده و در آن قبر ما درین جا کرده بود مگر آنجا  
 تنگ بود و در آنجا هم ایشان صف و غیر تصور و از دیگر طرف دیوار روضه حائل بود آن طرف صلاحت بر آن قبر شد  
 که اندرون روضه پهلوی قبر حضرت کلان جانب شرقی جان حضرت نشان کرده شد - شب چهار پنج بار کرده  
 دانسته شد صبح وقت اشراق نماز خانه در مسجد خوانده از آنجا سون مقبره که پنج گره مسافت دارد  
 روان شدیم وقت آجیم خانه بدرگاه رسانیده شد مگر تا هنوز قبر طهار نشسته بود چرا که سنگ سمنه در  
 جان قبر بر نه که گورکنان خلعت و تبرک تنگ بریده بر آورند - خانه را در مسجد دانسته شد و در میان  
 که جم غفیر از گرو و نواحی جمع شده بودند خجالت و بهمانند مشغول شدند تا که ظهر طهار شد و بعد از ظهر  
 تا عیش بعد سپیده این پسر نیک گوی را در کنار پد خسانیده شد و این عاتق و متوق چون دو با دم  
 در پیست با هم قرب و اتصال یافتند و مصداق الموت جبرئیل صلی الله علیه و آله و سلم بود آمد  
 از آنجا که در آن روضه قبری است که در آنجا...

### فصل دوم در بیان بعضی اقوال و احوال ایشان در ایام باری

حضرت ایشان در حالت صحت هم گاه بجای همیشه از اهل بیفر میزدند که عمر من طولی شد در صفت نسبت از پهلان من  
 که اینقدر عمر نیافته است حالا عرض تا فر رسیده است خبر نسبت علامه قدر باقی خواهد بود چنانچه این معنی  
 از کتب آفرین که از کوشه بنام فقیر تحریر نموده اند واضح بنویسد - و هو هذا  
 بر فرودار کرم شاه آقا سینه به

بعد از دعای غیر خلائی که روز عید زل زلته بودید رسید - با کرامت الله فی اعمارکم و عیالکم و اولادکم و  
 احفادکم و تقبل الله تعالی منان منکم و هر چنانچه بفرموده و ایام - در این ملک عید بفتوح جمعیت العلماء  
 روز شنبه شد که جمع کثیر راه دیده بودند - طبیعت غیر از بار سال رو بضعف و خطا کرده است و علامات  
 ازین عالم بوطن اصلی که قبرستان است ظاهر شده است - عمر من طولی یافت که با من عمر در صفت نسبت گذر شده که  
 نزدیک است - از انتقال اگر با ایمان کامل باشد هیچ فکر نیست که از حیات از ذل العمر نیز از درجه بهتر است  
 در عوالم روز بروز قدر پدید آید خصوصاً حافظ را بقدر سکار شده که تلاوت قرآن مجید تکلف نمود  
 و ظاهراً این مضمون باعث پریشانی نمایان نمود تا دیده شود که تقدیر چه میکند - بر فرودار صحنه علم جان سحر است  
 در آنجا علاج مرض چشم از پسر جان و اکثر وارد در خود جان میکنند که بولات رفته است و غیر هر چه خبر است  
 بر فرودار آن عرض سلام میرسانند احوال خبرت آن طرف نوشتان باشد و سلام عرض

و چون این باری لایق شد آنرا آخرین باری در مرض الموت خود دانستند  
 چون سه روز از آغاز باری و تحلیف در گرفته گذشت چهارم روز قدری تخفیف یافتند از عویلی خود



بگوید کلان آمده و بالاخانه کتف بر روی هم اولاد خود را خواستند چون هم ایشا و ساین و زوجات  
 حاضر شدند بعضی نصاب و وصایا مناسب وقت و حال ارشاد فرمودند و برای اتفاق باهمی و  
 خاطر هارس و اهران صدق و الله غلام محی الدین که کلا نترس نباشد تا کید فرمودند باین  
 یک خریطه نو تنها از پتی خود خود کشید و تقریباً فرمودند که این مبلغ پیش با جمع شده است  
 شما پس آن را او که زمین داده استم این مبلغ بیت هزار است و پانزده هزار ازین جدا کرده  
 فیما بین ده نفر از مستورات یعنی هفت دختر و یک خواهر و دو زن وجه هر یک پانزده پانزده  
 تقسیم کرده به حسب تقسیم هم را حصه خود تقسیم کرده و آن شد و پنجاه هزار داد فرمودند که  
 این برای خیر و خیرات و ختمه سن برارید و دو صد علموت کرده فرمودند که این مبلغ را  
 خیرات استقاظ من کنید - چون ازین کار فارغ شدند دیدم که حال شده خریطه نو پتار  
 بالاکره بر زمین زده گفتند خوب شد که از اینهم خدص قدیم در بسته خود شراعت فرمودند  
 روزی حضرت ابان از آلام و انتقام مغموم و محزون دیده غصه آتم که حضرت  
 حکیمان میگویی که هیچ غرضی خطره نیست علامات بد از ورم پایها و ضعف نفس و سوزن نفس  
 چیزی پدید نشود است امید صحت غالب است فرمودند که بابا! حکیمان دل تان خوش میکنند  
 پس همین قدر گفته خاموش شدند -

و هم در آغاز باری که هنوز طاقت نشست مریضات داشتند هر ساعت برای گرفتن  
 حریقه آب یاقوتی نشسته بر ادرم عبد الستار جان یک بنایه چای فوری انبویه دار که برای  
 صدائیدن آب مرصیان مخصوص است فو نه آن در دهن در شده آب میدهند آوردن حاضر کرد و  
 عرض نمود که درین بنایه حخته آب سهولیت بنوشید و هر وقت تکلیف نشسته و بر فاستن کنید  
 قبول نکرده و فرمودند تا هنوز وقت این میاید است تا حال طاقت نشستن دارم و بگذرد  
 آب بدید که بگرم بهر حال که وقت آن آمد و طاقت نشستن نماند باز اختیار دارید  
 و همچنین استعمال "گوٹ" که مثل کرسی در میانش ظرف صینی برای پاشمانه میشود  
 پر چنانچه اگر دراز و بار بار عرض نمودند قبول نفرمودند و تا آخر استعمال آن نکردند بلکه  
 قریب چهار پان پرده کرده بر خشته نشسته قضای حاجت انسان میکردند -  
 روزی که حکیم صاحب اجمیر کتف آورد و حضرت شرف حاضر گردید  
 و این اول مفاصلاقیات ایشان بود - حکیم صاحب بعد از دستنویس و مزاج برسی بجز دریه نقد  
 حضرت نذرانه گذرانید چون بیرون شدند و مسخرات آمدند و الله صاحب پرسیدند  
 که حکیم صاحب دیدید چه طوری بود و چه گفت؟ فرمودند حکیم صاحب خوب انسان است  
 چنین و چنان گفت و بجز دریه نذرانه گذرانید و الله صاحب بطریق مطابقت گفتند  
 و باین بجز دریه بسیار خوش شدی فرمودند چرا اگر کسی چیزی میدید  
 تو خوش نمی شوی؟

روزی برای طعام طویانیدن حیدر که در دم و اغذیه لطیفه پیش روی حاضر کردیم هر کس احاج و التماس و ناچار برقیاسه  
 نشاند و نقره در دست گرفته داشتند فرمودند حکم نمیشود و سبب مانیت شما خواه خواه هر وقت بر ما  
 زور میکنند و اصرار می نمایند و الله صاعده گفت شمارا کسی از طرف گفته نمی تواند ما کار زور میکنیم و اصرار  
 می نمایند حضرت ایقان بطریق طویان صبحی فرمودند این همه زاری و جمع آوردن اصرار نیست و حقیر صیت ؟  
 که روزی وقت سحر حضور بر نور حاضر شدیم و بر چارپائی نشستند تا آمدن ما بیایستغول شدیم  
 حضرت ایقان کیفیت لب گذاشته و تکلیف امراض سر جوده بیان فرمودند - عرض شد آتم که این وقت مراقبه شما  
 و مشغولی بگذرست - بنویسید خود مشغول شوید و بدل خود متوجه شوید تا اول را از ان فرصت و راحت حاصل شود  
 و آلام و دیگر تفکرات دفع شوند - فرمودند بابا نشستن نمی توانم - حضرت ایقان فهمیدند که فارا  
 برای نشستن و مراقبه کردن میگویند - عرض کردیم که برای نشستن و مراقبه کشیدن نمیگویم همین طوری که  
 خفته بنشینید بدل متوجه و بگذر مشغول باشید - فرمودند - آری همین طوری میشود - غلط

روزی اطفال خود سه ساله پیش روی او شان آوردند تا با آنها اختلاط کرده ساعتی در غلط  
 نمایند بر فرزند عبد الحمید فرزند غلام علی جان بجز هر سالگی آمد نزدیک چارپائی بنیاده آثر بالا کرد  
 نزد خود نشاندند و بگردان سگتره بدتش یادند که کسی اورا گفت که عبد الحمید آغا بابا را دعا  
 میکن دست برداشته بر روی خود گذرانید حضرت او شان برایش دعائی برکت و صلاحیت بخوند و  
 دست مبارک بر سر درویش گذرانیدند باز فرزند نعیم جان را که مدخل گرفته پیش روی آوردند  
 پرسیدند که این کیست ؟ گفتند فرزند نعیم است برای او سم دعا کردند - و باز حنیف جان  
 فرزند صغیر ایقان آمد نزدیک چارپائی ایستاد اورا نگاه کردند فرمودند خبر نداریم این چه چه طور  
 خواهد شد -

در آن فرایم بیماری آغا علی سلام جان خواهرزاده اشان صندوقچه موی مبارک برای تبرک و  
 زیارت کنانیدن حضرت ایقان در سنه ۱۲۸۰ آوردند وقت عصر بود موی مبارک در ضمن آن  
 بر تخت داشته از خلافتها و دو سالها کشاوند - حضرت ایقان در براننده بر چارپائی نشستند و بودند  
 حضرت ایقان را خبر دادند و والدین صاحبه عرض نمودند که آن است موی مبارک را حرکت نمیدانند اگر از  
 شما بر هاستن و بیرون تا صحن رضی می شود چارپائی شمارا برداشته نزدیک موی مبارک  
 خواهم ولایت - این سخن را ناگوار داشتند و فرمودند که بهر صورت که باشد من سبب ختم  
 نزد موی مبارک نخواهم رفت شما برای رفتن مرا نمیدانید و بر چارپائی برداشته می برید -  
 پس عصا و دست گرفته تکلیف تمام برخاسته رفتند و نزدیک موی مبارک نشستند  
 زیارت کردند و دعا خواندند بگریستند و برای صد روپیه نذرانه و رفتن امر فرمودند -



قطرہ تاریخ از حضرت رشید احمد صاحب مجددی رامپوری

عارف کامل رہا دنیا سے کسا ٹائی گئی : طالبان دین کا غم سے دل مورا جانا ہے شوق  
 جسک اک ادنیٰ اشارے سے ہوا کرتے تھے حل : مستند علم حضرت کی ادق سے ہی ادق  
 ہو رہی ہے اہل عرفان میں یہ باب ہم گفتگو : ہو گیا کم اب کتاب معرفت سے اک ورق  
 اہل کلمہ ہر اہل باطن رات دن کرتے ہیں یاد : دیکھا استاد کامل کیا کہنہ ایسا سبق  
 فکر ہے تاریخ رحلت کی تو کہہ دوائے شہید  
 مرشد کامل امیر ملک معنی قطب عتیق

زبدۃ العلماء فضائل باب مولوی حافظ محمد ابراہیم صاحب گٹھڑی والا کہ درویش صاحبان میں حضرت نشان است۔ چند قطروں میں فارسی  
 و مرتبہ و تاریخ حضرت ایشان نظم موزن سے پیشانی میں ایک قطرہ درج نمونہ مندرجہ

آہ از رحلت دل جہاں : قطب عالمی مقام دعوت زمان : حافظ کلام اللہ : رہبر خلق حضرت یزدان :  
 تقیہ و مجددیت : پیشوا کی سبیل راہروان : غازی و ہم ہما جہر و خوش خلق : ہم سخی و کریم و ذوا احسان :  
 در خیریت نظیر نعمان بود : در طریقت جو عارف حرقان : در عربیہ در علم فریدانش : ہم بہ پنجاب : سندہ و ہندستان :  
 تاج آل امام ربانی : فانی ذات ایزد سبحان : کرد رحلت ہوز دوشنبہ : ہوا دل غار نظر عمایان :  
 بود روز دوم ز ماہ صعب : کہ نمود انتقال آن دلشایان : چون تخلص نمودم از تاریخ : پیاسمخ دل چہیز گفت روان :  
 ناظمین نزع جان پاک : کلمہ پاک دانت ورد زبان :  
 ۶۵ ۱۳۱۵ھ

ذکر اولاد و اعضاء  
حضرت ایشان

# خاتمه ذکر اولاد و اعضاء و بعضی مریدین و مخلصین حضرت ایشان

## فصل اول در ذکر اولاد و اعضاء و ازواج حضرت ایشان

حضرت ایشان در عمر خود سه بار کتختائی کرده اند و سه زوجات در حلاله نکاح آورده اند - اول آنرا والدۀ شریفه مایان است که در آغاز جوانی در حیات قبده طه خود تزویج نمودند از بطن آن پنج پسران و نه دختران پیدا شدند دو پسر و دو دختر از آنها فوت شدند و سه پسر و هفت دختر خلف گذار شدند که تا حال بقید حیات هستند و عن قریب احوال آن می آید -

و دیم مبارکه عمر ایشان تقریباً بیست ساله رسید بعد در کراچی منت حضرت محمد فاروق ابن ابوالقاسم ابن حضرت عبدالکریم ابن حضرت شاه ضیاء الحق شهبیدار ابن حضرت شاه غلام نبی قدس شریف بمکانه نکاح آورید از بطن آن بی بی سه دختر و سه پسر پیدا شدند که آنها هم در سنه ۱۳۰۴ در وقت قحطی از کربلا کویطه و اله زیر مکانهای منهدمه در یک شب بموت رسیدند مگر یک پسر صغیر استن برادر ما مستطیع حنیف که او را بکویطه نبره بودند کراچی در حضانت خاله خود گذارند اشته بودند اهلش برسد بود از آسب مذکور نجات یافت و تا امروز باقی است -

سوم مبارک بی بی صاحبۀ کویطه و اله مسماة عائشہ از سادات کللی محل محرم بنت علی جان آغا ابن ابوالقاسم از قبیلہ میدان اورینگی نکاح کردند بعد از واقعه کویطه برادران بی بی صاحبۀ میدان بی بی جان آغا رسید صاحب جان آغا بحضرت ایشان پیغام دادند - حضرت ایشان فرمودند که حال من عمر من مناسب تزویج است و نه مال و دولت دارم که امید وراثت دارم تا بشود چرا که من اطلاق خود به پسران خود تقسیم کرده ام گفتند مطلب ما نه این است نه آن مطلب فقط رضامندی و دلجوئی حضرت ایشان است پس حضرت ایشان قبول کردند و در سنه ۱۳۰۵ که عمر ایشان تقریباً بیستادویج رسید بود بعد نکاح آوردند از بطن بی بی صاحبۀ مذکور اولاد پیدا شد بی بی صاحبۀ تا حال بقید حیات در سنه ۱۳۰۵ پیدا شد در حین سابقه بی بی کراچی و اله که معروف بحویلی خوردت سکونت دارند بتلاوت قرآن و عبادات نافله و وظائف و لوراد مشغولی و ساعت تیری میکنند در امر دینیت و تقوی و طهارت قدم راسخ دارند بر قیمت خود و نصیب خود صابرون کارگزار شده است -

### وام المریدین والدۀ شریفه مایان مد ظلها و زید حیاتها

بنت حضرت عبدالرحیم ابن حضرت محمد ایوب ابن حضرت غلام اسماعیل ابن حضرت شاه غلام حسن ابن حضرت شاه غلام محمد ابن حضرت شاه غلام محمد مصوم است - یعنی نام من عبدالله و نام جد پدری من عبدالرحمن و نام جد مادری من عبدالرحیم (بسم الله الرحمن الرحیم) است شجره نسب ایشان در حد رابع یعنی حضرت شاه غلام حسن با حضرت قبده گاهن می پیوندند - آبا و اجداد ایشان

در تنعم و تموله وجود و کرم از دیگر حضرات مجربیه و اقران خود ممتاز بودند - حضرت محمد اویب از پشاور  
 بهجرت کرده بقندهار آمدند و در حدود خاکرنیز از مضافات قندهار قریب شاه مقصود قلعو و کاروان  
 گرفتند کثیر الاموال و کثیر الاولاد بودند بهفت پسر و نه دختر از ایشان خلف ماندند از آنحضرت  
 عبدالرحیم که جد مادری ما بود با نوازه کمالت و فضائل و وجود و سماحت و سخاوت و اخلاق آراسته بود  
 در غرب سروری و تقفدا احوال عزیزان و بیوگان قهر خود ممتاز بود در قریه میر افوران برکنار  
 ارغنداب که بهر معروف جانب غربی قندهار است سکونت داشتند قلعو نیک و باغبانی میوه  
 دار و اراضی و کشت داشتند در همین جوانی بعمر هجده سالگی ۱۳۹۶ وفات یافتند  
 و در حیات خود والد فقیر را بعمر دوازده سالگی بمحضرت قصبه گاهس نزد بکره دادند و در همان  
 سال وفات یافتند و و فرزند و دو دختر خلف گذار شدند آغا عبدالاحد و آغا عبدالمصطفی  
 که هر دو فالوی فقیر میبوند - فالویم حضرت عبدالاحد از میر افوران نقل کرده در قریه چنگل  
 سکونت پذیر شدند صاحب دولت و دیانت و عالی همت بودند یکبار در سنه ۱۳۲۹  
 که بسفر حج میرفتند آمده بودند و هم بدان سفرین احوالی شیرینین در راه مدینه در غربت  
 وفات کردند

و فالویم حضرت آغا عبدالحلیم در قلعو آبائی خود در میر افوران سکونت داشتند دوسه مرتبه  
 بسنده کثرت آورده بودند در سنه ۱۳۲۹ که این خیر بقندهار رفته بود یک هفته عشره  
 بجای اوشان مانده بودم خصلت شفقت و مهربانی نامی فرمودند خوش طبع و بی تکلف بودند صاحب  
 بساکن و اراضی و در امور همانندارک بنانیت ماهر و مشار بودند هم در ارغنداب بسنده ۱۳۴۸ تقریباً  
 وفات کردند اولاد و اطفال و نر و حضرت در وطن خود موجود اند کسالتهم بقم نجانده تالی  
 و بعد از آن سال حضرت آغا عبدالمکریم برادر جدم حضرت آغا عبدالحلیم فرزند حضرت محمد اویب  
 بقید حیات بودند در قریه خود نسبی بسرخ چالا سکونت داشتند یکدو روز بجای اوشان  
 بم هفته بسرف ملاقات رسیده بودم - حضرت ایشان در علوم و دینی خصوصاً درس منطق کثرت  
 خصل ماهر بودند همیشه طالب علمان را پیش خود نگاه می داشتند و امداد مبنی و طبع اوشان  
 بغير نفیس خود میکردند - و این حضرت چند سال در سنه محمد خان با اهل و عیال بم سکونت پذیر  
 شده بودند بعد از آن ب وطن خود مراجعت نمودند و در سنه ۱۳۴۸ تقریباً در ملک خود وفات نمودند  
 یک فرزند ایشان مسمی احمد جان موجود است از چند ساله در سنه در شهر کراچی خود اگذاره می کند  
 القصد که حضرت والد صاحب با حضرت قصبه گاهس تقریباً هفتاد سال رفیق حیات بودند و تا حال  
 که عمرش از هشتاد سال تجاوز کرده است خوب بطور طاقت نشست و بر فاست طاعت نماید تقفدا اولاد خود

میکنند

مکنند نماز و روزهای خود بجا می آرند - با تلاوت قرآن شریف و وظیفه دلائل الخیرات بسیار  
 محبت دارند و تفسیر زبان فارسی یا سندی زیر مطالب دارند - خط و کتابت از طفلی  
 نیا موزنه اند چرا که در حضرت متقدمین مستورات پرده نشین را خط و کتابت ممنوع بود  
 تا حال سایه شفقت معنای ایشان بسیر ما بسط است آنچه اوسیه و تقانی و دیگرگاه قائم و دائم  
 دارد - خوش نصیبی مایان است که اینقدر زمان طویل در آغوش شفقت و الدین پرورش یافتیم  
 احوال که عمر من شصت سال رسیده است مثل طفل دو ساله بر من تطف و شفقت میفرمایند  
 و تقصیر احوال من نمایند کمتر کسی باشد که چون من شصت سال در کنار پدر و مادر  
 بسر برده باشد

### در بیان اولاد و اعضاء حضرت ایشان

اگر چه طبقه مایان و اعقاب مایان قاصبت آن نداریم که ذکر خصوصیات و شرح عمری ایشان در کتابی نوشته  
 آید و تعریف آنها کرده شود مگر از آنجا که دستور قاعدی مؤرخین برین قرار گرفته که بعد از صاحب ترجمه  
 ذکر اولاد و اعضاء و خلفا و مریدین هم مکنند ما را اتباع ایشان کردن لازم است چرا که بی ذکر  
 متعلقین و منتسبین احوال صاحب ترجمه کامل و تمام نمی شود - و بی این جهت آنکه اگر چه هم عقلان و  
 خوردان و بیچگان در احوال بنظر ما نمی آیند مگر چه عجب اگر کسی بعد ازین صاحب کمال شود و  
 احوال در استقبال از نظر پس آیندگان مستور و محتجب ماند پس در الوقت برای دریافت احوال  
 ایشان چیران و پیرایشان گردند و چیزی دریافته نشود - شبی نعمانی در سیره الفاروق آورده  
 که احوال طفلی و آغاز جوانی امیر المومنین عمر فاروق بسیار کم معلوم شد کسی را چه خبر بود که  
 این طفل رفته رفته آخر فاروق اعظم میگردد - و بعد ازین معنی شاعرین گفته  
 قل لمن لم یر المعاصر شیئا : ویری للاولئک التقدیم  
 ان ذاک القدیم کان حدیثا : و سببقی اهدا الحدیث قدیم

دوران کاروان و امانده بر راه فقر علیه معروف شاه آغا  
 ولادت من تاریخ هشتم ماه صفر لایق سنه یک هزار و سه صد و پنج در قزوین مکرّم شد  
 سیف الدین کشمیری در تصدیق طوالتیه مائه تاریخ از "نجم بروج فضل و کمال" استخراج کرده است  
 و نوشته در نیاثرونی اسکان حضرت کلان قدس سره فرزند برینه اول من پیداشدم عزیزان

وقریبان شادمانی ماکرند و مبارکبادی دادند بجای پدر و مادر حضرت جد و جدی و اورا آغوش تربیت گرفتند  
 در خانه آنها نشاندند و نماز کردند - حضرت جد بزرگوار شبها مراد را کنار خود برهازان می خسانند و وقت سخن  
 و برخاستن نذر عانی ماکرند خوانند بر سر من دم میگرفتند و چون حضرت قده شامین بسفر ناز به یاد بزرگوار حضرت  
 گلان بیرون می رفتند بقی هم حضرت ایشان مر صد اوند و بعد از رحلت حضرت گلان و هجرت حضرت قده گاهی  
 به شادمانی آید و بوالدین خود صحبت یافتیم و تا این زمان که عمر من شصت سال رسید (در ظل حضرت  
 و راضی الدین بسر بر دم و چون طفل شرفزاره نیاز و نعم سرور من یافتیم

۲۳۲

سخت بی انصافی و ناشکری باشد اگر من احسانها و شفقتها می والد خود که کمال این کسرت  
 میندول می داشتند اندک از بسیاری فکر کنم و یک قلم چشم پیش نیایم من لم یشکر الناس لم یشکر الله  
 و قال سبحان الله ان اشکری لی و لو الدیك چونکه او هم پدر من بود و هم پیر من و هم استاد من  
 نعمت های حضرت باری تعالی و تقدس بواسطه او بر من باره اند و از دست او رسید

به شکر لطف تو چمن چون کنده ای ابر بهار که اگر خار و اگر گل همه آورده است  
 در ابتدا بتعلیم و تربیت من توجه خاص فرمودند والد شریفه مستور در ایام رضاعت تو شیر کم در ستم  
 و ببار بدم پدر تو مرا سخت منگ کرد که خود را شیر بگیر کسی به پسر من ندی نا عاز ترا شیر بگیر نه ندوم  
 و از طفل شیر سوخته و ضعیف جسم ماندم تعظیم قرآن شریف و در سیاحت فارس اکثر خود مرا سینه  
 میدادند الا چند روز قرآن شریف پیش عاقظ اسماعیل نقیج و چند سنی فارس نزد مرحوم شیخ  
 نور محمد گلستانی خوانده ام - یکبار بر بقی زون حضرت ایشان مرا با دست کتاب بخندان در مسجد نزد  
 حضرت ایشان میخواندم بقی چینه نکرده و خوانده نمی توانستم پس یک کلامه افغانی که بر سر من بود گرفته بر سر من  
 زدند - و یکبار نماز مغرب با خواندن با الطفال باز میگفتم حضرت ایشان از مسجد زاید مرا با الطفال  
 بازی کنان دیدند پس از دست گرفته دو سه سیلی بر روی من زدند

برای عشق نستعلیق من حضرت ایشان روزانه لوحی نوشته میدادند پیش روی خودت نیزه طرز تحریر  
 هر حرف را نشان میدادند بعد از آن لوحی خاص طیار کردند و بر آن حروف ابجد خوشخط حاقو  
 کنده کردند و آنرا من بسیار پر میکردم و سالها آن لوح موجود بود بعد از آن از دست رفت  
 در اطفال فارس خوان آن زمان بیت بازی رواج بود - " عطائی نامه " که تدریس حروف ابجد  
 از الف تا یا غزلهای منظوم دارد و در آخر به اشعار التزام حرف لام که مرا یادگنایند تا  
 در بیت بازی مغربنوم - و چون عمر من به سال رسید و از فارس فراغت یافتیم مرا از  
 حضرت گلان عربی شروع گنایند و بقی صرف بهائی حضرت گلان مراد اوند پس حضرت او شان  
 بسفر به طیار کردند و حضرت والد مرا از غنات قده گاه خود فرصت نمود پس بولون عاب  
 علی تصیغ مختیار کردی را برای تعلیم من مقرر کردند و بعد از آن امام مرا از حضرت گلان قده گاه خود



مرید و داخل طریقت کردند - و دیگر سائده چیده چیده از علمای سنده مثل اچا اچا نظر مولی و اچا صاحب  
 متولی - و مخدوم حاجی حسن الله پاشائی - و مولوی خیر محمد شمس طیبانیه برای تعلیم مقرر کردند و مرا از  
 خانه بطلب علم بیرون ندادند - تفسیر جلالین و مشکوٰۃ شریف خود مرا خوانانیدند و دوره  
 صحاح سسته از اول تا آخر خود کتابند - چرا که علمای سنده در علم حدیث کمزور هستند درک  
 و تدیس این فن شریف چنانچه باید و شاید نمی کنند - حضرت ایلان تعلیم در عثمان یافته و از  
 محدثین و مدسین آن دیار شریف سند گرفته و فیضیاب شده بودند -

چون عمر من بیان نزد سال رسید خواهرزادی خود بنت حضرت عبدالقادر برای من خواستند  
 تمام عزیزان و محضان را دعوت دادند و انتظام شادان خانه آبادی بنوعی شادار و بارونی کردند که مثل آن  
 اجتماع خاص و عام تا الیوم باز نشده است - و چون من متاهل شدم برای من خانه علوی در جنبه علی خود  
 تعمیر کردند از آن اهلیه مرعومه مرا اول دختر بعد از آن فرزندی پیدا شد که نامش حضرت ایلان  
 غلام صدیقی تجیز فرزند حبیب الصورت حسن العادت بود چون پنج ساله شد و بتی نام شروع  
 کرده بود که ناگهان تقضای ابر حیات فوت شد صدمه سخت بدل من رسید دیگر هم در آن سال چند تقضای  
 عزیزان و دوستان اتفاق افتاده بود - دل من ز دنیا و ما فیها برداشته شد و طبعیت من از خویش  
 و بیکانه متنفر و وحشت منیر گردید - پس حضرت ایلان برای اصدوم و تدبیر طبع من مرا همراه چند  
 رفیقان ظریف فروش طبع بشکار مرغابی گولاب منجر فرستادند و از آنجا بسیر بهستان و زیارت  
 شریف روانه کردند و بعد از مراجعت آن طرف در طبرستان حضرت ضیاء احمد صاحب برای من  
 خواستگاری کردند و دیگر شادان گمانیدند و برای آن مکانی علوی مقابل حویلی خود طیار گمانیدند  
 و مادر یک مکان حماسه و تنافس ضربتین واقع نشود و عیاش من منقضی شود

و چون در سنه ۱۲۳۲ سفر عربین شریفین و زیارت مقامات مقدسه طیار شدند  
 و از راه عراق و نجد بحجاز و از آنجا مکه بر لوریل از شام شریف و بیت المقدس سالمانا  
 بوطن خود معاودت نمودند چنانچه بیان آن مفضل در سفرنامه نوشته آمد و مجدداً ذکر این سفر مبارک در سال  
 هم نوشته شده این مشت غبار را همراه خود برداشتند و تمام زیارات و مقامات مقدسه شرف گردانیدند

و از عنایات خاصه ایشان صورت مکتوبی است که بنام این عاقل و خرد فرموده اند و باعث تحریر آن در سال ۱۳۰۳ این حضرت  
از طرف خود بر روی مرتبه ای فرستادند و برای تلقین قرین این امر فرمودند مگر این فیض از جهت عدم لیاقت خود پستوی نمود  
و طالبان آن سوره ای که در آن دلالت می نمود و عذر خود بخدمت والا نوشته فرستادیم بر حضرت ایشان در جواب آن این را که اولیای خود فرمودند  
آنچه بابت سلوک مخلصان و استعدای ایشان برای دخول طریقت و اجازت ارشاد و تحریر بود معلوم شد  
بر خود در راه وقت روانه ایشان گفته بودیم که هر که طالب طریقت باشد او را محروم نکنند - **تعمین وقت**  
و نصیحت استقامت شریعت شریف کرده باشید - باز هر که تحریر می نمود که در همین طلمات زمانه همین راه  
باریک مبدیة قدس الله تعالی است سلام اهلها ما نوار اتناج سف صالح مانده اگر چه برای نام است  
تا هم نشان اصالت و بوی محبت در آن ماقی است - عمر فقیر تا فرزند - اما نسی که از حضرت قدس  
و اجازت عام که باین ماقابل عطا فرموده بودند فقیر ایشان می سار و الحمد لله که بار امانت باین آن  
سپرده شد - او تعالی توفیق نیک رخص گرداند و مخلصان را از توبه نشانیضا گرداند و اسلام  
علیهم و رحمة الله وبرکاته - کاغذی که برای صوفی آقا است معرفت حضرت نور الشایخ شیرازی کاتبی  
در واکتوبر رسید چهار تکلی بران باید زد - خطا علمند برای حضرت شیر آقا بطریق خیرت و برین قرابت و از طرف  
فقیر تسلیمات نویسد عادت سفر و رفیقان تحریر نمایند - بر فرودان در فاقتمندان هر نوع فرود هستند  
نکار بامیکه بخوبی خند العفو و امر بالعرف و نهی عن الجاهلین عمل نمایند و اسلام در ۲۲ فروردین ۱۳۰۳  
روز جمعه از درگاه حضرت قدس برین استقامت سره

محمد حسن خرد

این فقیر را سه سیرت علام علی جان تولد او

در سنه ۱۳۰۳ ربیع الاول ۱۳۰۳ با پیشینه توأمه اش علیه السلام

علیه السلام ۱۳۳۶ وفات یافت - بر فرودان در گذران خودی سلیم الطبع و ضعیف المزاج و قه شده

فارسی و ابتدایات عربی نزد مولوی حاجی علی محمد خوانده است

یک دختر و یک فرزند عبد الحمید که تعالی دارد و لاوتش در غزه در سنه ۱۳۶۲ است - چون عبد الحمید اعلا شد

حضرت ایشان در کوچه بودند برای تمیز نام و غنم نامش اینطور مقرر فرمایند که در آن یا عبد یا عبد الله حضرت ایشان  
نامش عبد الحمید مقرر کردند و نوشتند که درین نام موافق مرضی تمام عبد است - و هم محمد چون آن در خطی فوت شد و دیگر سیرت

علام نبی جان - تولد او در ملیر ۲۵ ربیع الاول ۱۳۰۳

کتاب در سیه و علوم متداوله در مدرسه انبیانی قرین و نزدیک صاحب

حاجی امیر محمد شاه خوانده نصاب تعلیم بنصبه سجانه و تعالی نام کرد است

محمد سعید جان تولد او روز عید الفطر ۱۳۴۳ در سنه ۱۳۰۳

و بنیادیت بنی بر عبد نامش محمد سعید داشته شد اسعده سجانه تعالی

اللهم اصنع حاجهم و ما لهم واجعلهم من عبادک الصالحین اجمعین

نامش عبد الحمید در سنه ۱۳۶۲  
آنم فوت شد بر نامش در سنه ۱۳۶۲  
الآن بجهت آن با عبد الحمید در سنه ۱۳۶۲  
و گفتند اگر صعب عبد الحمید در سنه ۱۳۶۲  
بنیادیت بنی بر عبد نامش محمد سعید داشته شد  
توأمه اش

# برادرم حاجی عبدالستار فرزند دوم حضرت ایشان

در سیمت وقوت از ما برود برادران فائق است و در فضائل علمی از مولایان زمانه کم نیست در عبارت دانی  
 و مطلبی فکری سا و ذوقی نایب دارد - از عالی همتی او چه گفته شود مثلاً با رساله که در عربستان قلم  
 واقع شده بود همت و کوشش تبلیغ کرده از دیار سنده غله گندم و مسدغ معقول چند فراسم کرده  
 برای آمدن فقر و مساکین هر یک شتر بعضی رسانید و با وجود مزاحمت حکومت و سد طرق  
 و موانع هائیکه در کار خود کامیاب گردید - تن تنها در جبال و برابری رفتن و خوردن در مخاوذ و خطر آت  
 انداختن و بسا گنهن آن دیار مقدس در جبال بودی و صحاری خیرات نقد و غله رسانیدن کاری  
 عظیم است و لائق مبارکباد و تحسین است - آفرین باد برین همت مردانه تو -  
 بعد از آن بعد از مراجعت از سفر مذکور عنقریب حضرت ایشان قدس سره مرض الموت بپوشیدند  
 و عنهم ماه بر ستر علالت افتادند و انواع انواع بیماری که از جهت کشیدند پس خدمت و تدارک حضرت  
 ایشان که سیمت سببه بمان و دل کوشید در علاج و معالجه و غذا و دوا و آسایش حضرت ایشان  
 و حقیقه فرو گذاشت کمرو مابین آرام طلب گاه می آمدیم و گاه می میضتم او و شب و روز دیگر کارها  
 گذارنده حاضر خدمت می بود -

تولد او در سنه ۱۱۵۰ در ماه رجب هم در قره کهنه در حیات جد بزرگوار خود است  
 حضرت ایشان او را بر دوش خود می برداشتند و با او خوش طبعی می کردند و طویلی میشدند او را  
 میگفتند تو چنین و چنان هستی او هم فخر میگفت تو چنین و چنان هستی  
 چهار بار خانه گرفته و کتختن آن کرده است - اول دختر مرحوم آقا غلام شکر خان ولد  
 حضرت غلام فاروق قدس سره است که بر او جد مایان بود - از آن دو فرزند دارند - غلام فاروق و غلام عثمان  
 غلام عثمان تاریخ هم رجب ۱۲۰۳ بم در شنبه پیدایشید هر دو بر خود اران صاحب خانه  
 و اولاد هستند دوم دختر عمور صاحب حضرت آقا محمد حسین زید برکاته که آن مرحوم وفات  
 کرد از آن اولادی پیدایشید - سوم دختر خالو عم آغا عبد العظیم که از بطن او یک فرزند  
 غلام صدیق پیدایشید و آن مرحوم هم وفات کرد - تولد غلام صدیق هم ۵ محرم ۱۲۰۳ است  
 و جوان طاهر العزم است تا حال کتختن شده - چهارم دختر آغا غلام اسماعیل صاحب فرزند حضرت  
 فدای جان آغا طاری و اله که تا حال این بابی حیات است و از بطن این بابی چهار ضمیمه صغیر  
 پیدایشید سرقیه و هدیه و عطیه و صغیه  
 بعد از تحریر این مسوره بابی اخیره مع صبیحه خود نیز انتقال نمود  
 هدیه

### برادر م حافظ کا ششم جان فرزند سوم حضرت ایشان

بفناں کریمہ مرصوف است و صفات حمیدہ منتصف - تولد او در ماه ذر قعدہ ۱۳۱۲ در سالیکہ  
 حضرت ایشان گرت ثانیہ محرم شریفین رفتہ بودند در قریہ طائفہ ساہیو واقع شد چونکہ تولد او بعد از بنا  
 خمسہ شد و آخرین اولاد والدہ مایان بود منظور نظر والدین گردید و صفحہ سن حضرت ایشان در سفر سندھ اورا با خود  
 ہی بردند و سبق میدادند بعد از درس فارسی بخط قرآن شریف اورا مامور کردند و علاوہ از کوشش و محنت خود  
 یک حافظ خاص مرحوم حافظ احمد صادقین قاریا برایین مقرر کردند تا کہ بجمہت حفظ قرآن موافق گریہ  
 شادمانی بکنند و احباب صاحبان دعوت عامہ دلوزند احتفال عظیم شاندار بعد آمدن یک لذتجوی وقت  
 مادہ تاریخ از لفظ حافظ کا ششم بر آورد و فی الواقع این از اتفاقات عجیبہ و نادر است غریبہ است  
 آغاز کتب عربیہ دریا خواند بعد از آن اورا با جمہ شریف در مدرسہ معینیہ نزد مولانا حسین الدین فرستادند  
 سالہ چند در آنجا گذرانیدہ بصاب صفت کتب متداولہ در آنجا خواند و ہم در آن امام پیش حکم نظام الدین  
 برادر مولانا حسین الدین فن طب و طریق علاج و معالجه امراض حاصل کرد کہ تا حال بآن اشتغال دارد و درین فن ہم  
 صاحب فکر است و ہم صاحب است - بعد از آن زمانہ طالب العلم حضرت ایشان تجہز تزدیج او بخواہر بادی خود  
 دختر مرحوم حضرت شریفین جان آغا نمودند - رسم شادمانی آید و دعوت ولیمہ بطریق شاندار  
 بجای آوردند - از لطف آن دو فرزند پدید آمدند - فضل اللہ و محمد زبیر - محمد زبیر در صفحہ سن  
 فوت شد و فرزند کلانش بر فرودار فضل اللہ در سنہ ۱۳۴۳ میلاد شدہ در سیات فارسی  
 و رسائل ابتدا اثنیہ عربی خواندہ است بعد از آن سال روان بباہ ریح الثانی کار شادمانی خانہ آبادی  
 حضرت ایشان بسر و برتنی خود سر انجام نمودند و در نانہ بجای حضرت شریفین صاحب با دختر مرحوم  
 محمد امجد جان رسم کتختائی بجا آورده شد - و این آخرین کار شادمانی کتختائی بود کہ از اولاد و  
 نبائر خود حضرت ایشان در حیاتی خود سر انجام نمودند -

### برادر محمد صنف جان فرزند ہمام حضرت ایشان

این برادر علانی مایان فرزند ہمام حضرت ایشان از زوجہ ثانیہ بی بی کراچی دالت تولد او در شکر کراچی  
 ۱۳۰۳ با برادر توأم خود عبد اللطیف یکجا شدہ است عبد اللطیف کہ بہرہ والدہ او و دیگر اطفال سیرہ نمود  
 بکوشہ بردند و ہمہ در زلزله کوشہ خوردند الا این بچہ کہ در کراچی گذارستہ بودند از واقو زلزله سہادت یافتند  
 قرآن شریف و فارسی ابتدا اثنیہ نزد حضرت ایشان خواند باز از ہجرت کم فرضتی خود در بی شوقی او لطف نگریستہ  
 نزد مولانا صاحب محمد حسین اول فرستادند کہ تا حال در آنجا ماند و نزد مولانا صاحب سبب میخواند  
 علم و ہدایت نصیب گردانند -

### فصل در ذکر بعضی اصحاب و مریدان خاصه حضرت ایشان

مریدان توفیق یافته حضرت ایشان در ملک هند و بلوچستان و خراسان بسیار و شمایند  
انرازه و حساب آن مارا معلوم نیست یک بابی سابقاً دیده بودم که در آن حضرت ایشان ناها  
صرد این و ولایت و قومیت و سکونت ایشان بطریق حضرت قلم فرسوده بودند و در ابتدای رشد  
وارشاد این سلسله قائم فرموده بود مگر بعد از آن آنرا ترک فرمودند و نام و نشان که نمافروشتند  
بعضی کسان می آمدند و او را نامی شناختند تا که خود میگفت من فلان کسم و در فلان وقت  
مرید حضرت ایشان شده ام -

حضرت ایشان در پی جمع آوردن مریدان بودند و غلظت سازی و هنگامه برداری دوست داشتند  
خصوصاً از مریدان امرا و رؤسا پهلوتی میکردند و میفرمودند که بر مرید شدن اصحاب دولت  
و ثروت هیچ اعتباری نیست اگر عجز و نیاز و طلب صادق کسی پیش می آمد اول از وی پرسیدند  
که بابا اول تو را کجا مریدت و پیر خانه نما کدام است اگر میگفت از فلان پیر یا خانواده مرید  
شده ام - میگفتند پیش پیر و مرید خود بروید شما را آنجا منضم نمائند حاصل خواهد  
و اگر میگفت از کجای مرید شده ام یا پیر من فوت شده است و قائم مقام او نمائند است یا  
نااهل شده است او را مرید نگیرند و اگر کسی صاحب علم و فهم می بود اول او را امر با شماره  
الاول میفرمودند بعد از آن داخل طرفه و مرید میکردند

### آخذ زاده ملا محمد اوی کاکر پشین واله

که در ماه گذشته از کوشه برای عبادت و مزاج پرسی حضرت ایشان آمده بود  
قصه مرید شدن خود و واقعه منامی خود را بفرقی نقل کرد - گفت که من چون دیگر مریدان  
چشم پوشیده مرید نشدم بلکه خوبطور تحقیق کرده و صورت حضرت ایشان را در واقعه دیده  
و شناخته بعد از آن مرید شدم - صورت حال و تفصیل احوال آنکه بعد از تحصیل علوم  
در سیه مراتب سلوک و داخل شدن در طریقت پیدایش در پیران و شاخه دور و نزدیک را  
میدیدم و می شنیدم دل من جای قرار نمیگرفت - از آغا سید عبدالحلیم  
که پیش از من مرید حضرت ایشان شده بود وصف حضرت ایشان می شنیدم مگر آنکه نمیتوانم  
گفتم که هر کس وصف و تعریف پیر خود ضرور میکند درین تمنا و آرزو است و از شنیدن نامم  
آفر استخاره های سنونه شروع کردم و متواتر نه شب استخاره کردم نهایت چون خواب  
رفتم می بینم که بسیار شده شده ام گرمی و خشکی مرا بی تاب و بیقرار کرده است  
از آغا سید عبدالحلیم مذکور آسوخوام او میگوید بالا ای آن کوه مکانی در دیده میشود  
و اشاره بان طرف کرده میگوید آنجا آنی خاک است و در آن مکان شخصی نشسته است  
بیانکه آنجا رفته آب بخوره سیر تویم هر دو بان طرف روان شدیم در راه و طرفی را و معانیها بودند

علاوه بر اوی کاکر پشین

او مردی ضعیف و ناتوان بود رفته نتوانست از من مردی قوی جوانه بودم جست بازده خود را  
آنگاه رساندم من بنیم که مردی سفید ریش بصورت و هیئت کزانی نشسته است و سماوار  
کلاک فوله دار و پیاله های چای خودی وار پیش روی او درشته اند و از آن سماوار آب  
سرخ رنگ نخل شربت از مردمان را میدهد من هم رفته آب خودم نوشیدم سماوار  
بچینی یک پیاله چای خوری برگزیده مراداند و دیگر خودم دیگر دانه عقی که نه چای خوری  
خوردیم و ششم هم خودم فرمودند پس است حالا پس است پس از آن مکان نبرد و نبرد آمدیم  
دیدیم که کلاه سگان در پس من افتاده اند و غوغا میکنند بزعمی از آنها خود را خلع کرده  
جایی خود رسیدیم و در آن حال بسیار شدم - علی الصبح از خواب برخاسته پیش آغا  
محمد الیم رفتم و گفتم خدمت و صورت مرید شما چه طور است او صریح تکلم و تمامت ایشان  
باید کرد فوراً گفتم بر چیزی که با پیش برویم و بخدمت حضرت ایشان آن مراسم نماز فرمودند  
پرو و پیش روان شدم و برابر بود از نظر بجای حضرت ایشان در رفتن و کلمه رسیدیم  
حضرت ایشان آنوقت در ملافه خود و نطالو کتابی میگردند که رفته خردانه فلانی و فلانی  
آمده است همچنان آن کتاب در دست گرفته در محل مطالعه امضا داشته بیرون آمدند  
ملقات و مرها کرده با ما نشستند چون چشم من بر روی مبارک افتاد دیدم که  
بعینه هو هو همان محبوب دلربای دوشینده است که لب آنرا بخواب دیده ام در آن وقت  
دل من در پیشش واضطراب آمد - سید صاحب حقیقت احوال من عرض کرد که این آخذ زبان  
پیش امام مایان است برای مریدین آمده است از خدمت حضرت ایشان تلقین ذکر و  
توجه باطنی التماس دارد - حضرت ایشان حسب تصور فرمودند که با ما تا پنج دیران  
در زمانه بسیار اند هر جا که دل تو خواهد مرید بشوی لائق این کار شوم گفتم قسم است  
صراحتی تعالی و تقوی اگر تو مرا مرید نیکی در تمام عمر از دیگر عالم مرید نخواهم شد  
و عمر من بر باد خواهد رفت - فرمودند خوب است شما اولی استخاره بکنید قدر از آن دیدید  
خواهد شد - جسارت کرده باز عرض کردم که نه بار استخاره بخواند از آن دیدنجا آمده است  
ساعتی تأمل کرده فرمودند خوب است وقت صبح بعد از نماز پیش من حاضر شوی  
وقت صبح التفات فرموده مرا صبر کردند و تلقین ذکر قلبی نمودند و ترتیب مرا فیه  
ارشاد فرمودند و عنایاتی مجال من فرمودند که تا حال ذوق و توقا آن در دل من  
بماند زان است و بعد از سلك که حضرت ایشان بگویند آمدند بار آمد سنی دیگر لطیفه عرفتم  
و از عجایب اتفاقات آنکه موافق همان کلامهای شریک در هیاتی ایشان پنج سنی و پنج  
عرفتم زیاده نصیب من نشد

مولوی حاجی محمد علی  
عالم فاضل

مولوی حاجی محمد علی علی یاور از قوم بلوچان تالیپ ساکن ٹنڈہ جام ضلع حیدرآباد عالم فاضل و  
صوفی صاحب دلی بود حسن صورت آراسته و بکمال معنی پیوسته صاحب تقوی و طهارت و نظافت بود  
علم ظاہری از مولوی محمد حسن حیدرآبادی خوانده بود با اہل عمیال بلوچستان رفتہ چند سال در انماز قاضی  
گردد باز بسندہ معادرت خود و مدد ہاش و کفاف عمیال خود از وجہ زمینداران میگردد و خود بمراقبات  
و وظائف و عبادات و درس و تدریس مشغولی داشت صاحب صفاتی و معارف و کرامت و مستور الحال بود  
از بعضی عرفان آنکہ خدمت حضرت قبیلہ گاہن می نوشت و اشعار و واقعات و منامات می نمود  
پی حقیقت احوال او می روم - حضرت ایشان جو اہلای مفصل می نوشتند با صفاتی و معارف بدان  
ضمین بیان میکردند افسوس کہ آن اہلیت و استقامت در فرزندان او باقی نماند و آن مجموعہ مکاتیب  
شرفہ مدت مانرسید - در سنہ ۱۳۲۴ انتقال کرد و در

حاجی علی محمد یاور

فقیر حاجی علی محمد جوار پسر فقیر حاجی احسان جوار کہ ذکر خیرش حضرت ایشان در رسالہ  
تذکرہ تصدقاً نموده اند و از صالحین چشم دید خود نموده اند - صاحب ترجمہ حاجی علی محمد جوار  
صالح سفید پیش مثل بود خود صاحب و نیکو کار است اگر ہم خود عرفی خواندہ نیست مگر صحبت علی  
و مطالعہ کتب سندی از مسائل ناز و روزہ بسیار فرودار است - حضرت ایشان در ضمن ذکر حاجی احسان  
ذکر لیسین حاجی علی محمد نیز نوشته اند و باین صفت یاد کرده اند کہ (فرزند کلان حاجی علی محمد جوار  
پنجاہ سالگی تقریباً موجود است و اصلاح مرصوف ماد وجود آنکہ قوم جوار عقیدہ اہل سنت و جماعت کم پیش  
اما حاجی علی محمد آنقدر سنی متصل است کہ نا اہلای ہر سہ فرزندان خود صدیقی و عمر عثمانی زمانم نمیرود  
معاویہ نوشته است کہ در ملک سندہ ہمین نام از کس دیگر در شنیدن نیامد - تا حال بقید حیات است  
فقیر حاجی نصیر لغاری قریب قریب چہترہ تنقہ ٹنڈہ الہیہ را این درویش مرید حضرت کلان بود  
و کس از کار و وظائف و مراقبات از حضرت نگردد علوم در سہ خواندہ بود بکثرت ذکر و مراقبہ و شب غیری نخل میداشت  
در مردمان بکثرت قبول و اجابت دعا و صحبت استخارات شہرت یافت از دور دور مردمان عاشقندش او  
می آمدند و بجزارات اولیا برای دعا و استخاره گرفته می آمدند حضرت ایشان ازین کار کار او را سخت منہ میفرمودند  
و ہمیشہ بستر احوال ارشاد می نمودند بیچارہ چونک لاچار ہمیشہ چہرین میگفت کہ در استخاره چہین و چہان دہم و  
صاحب قبر چنین گفت مگر ہر بابی کردہ این سخن صفتی در اید تا حضرت ایشان نمیشوند و مر از جہود تو بیچ نکند - تاریخ  
در سنہ ۱۳۵۴ بر رحمت ابدی پیوست -

شمس سوال  
تاریخ

مولوی عبدالعزیز احمدانی

مولوی عبدالعزیز احمدانی ساکن قریہ خود نزدیک ٹنڈہ غلام علی از قوم بلوچان احمدان عالم فاضل خلیفہ و  
ساگر رشید مولی حاجی علی محمد طاری دالہ بود در تحریر فتوی و فصل خصومات ہمارتی خوب است اکثر مردمان گزر  
و نواحی برای نصیحتہ خصومات او اگر رفتہ می روند حق گو در استباز بی ریا و بی پروا عالی ہمت و صاحب حرکت  
بود و پیش نام و ملازم مسجد میر صاحبان در ٹنڈہ غلام علی می بود - در ایام محاشور اشہب در مجلس میر صاحب بخش فال  
تالیپ مجلس تعزیر ہوانی منعقد کردہ کندی بدان مجلس مرتبہ گویان بعضی کلمات ناشائستہ بر زبان راندند مولوی صاحب  
رنگ حمیت بچوین آید یک چو بدش کلان بدست گرفتہ بالاشد بر ہر کس کہ وارثش برابر میشد بہ تماشای میزد و

و غرض از آنکه این امر از اهل کمال با شنید امروز با شما رفتن میکنم یا خود را به در افرا تفری قرار نهند تمام محسن را  
 در بیم و بر بیم کرد و من تنها بر تمام جماعت با فضیلت غالب آمد که پس روی مولی صاحب استیاده نمود  
 یکساله در سنده آب دریا طغیان کرد غرقانی زمینها و قریه ها بصورت مهیب پیدا کرد مولی صاحب هم  
 در از سال همت کرده بطرف خود بند کاسته قریه های خود را و مردمان را از غرقانی محفوظ گردانید  
 بنا بر آن در حیدرآباد در بار گورنر منفق گردید و کسانیکه خدمات شائسته بر روی کار آورده بودند و  
 سرکار را مدد داده بودند انعامها و آفرین نامه که میدادند مولی صاحب هم گورنر یک آفرین نامه عنایت کرد  
 در آن محفل که از اهل و اعیان دولت پر بود یکبار مولی صاحب از کرسی برخاسته آواز کرد که صاحب  
 این چه انعام و کرامت است - اول بادشاگان کلام مردمان کار در را خلعت که و جایزه عطا میکردند تنها  
 فقط یک پرزده کاغذ با عنایت کردهاید گورنر حیران شد که این چه میگوید کسی را از صاحبین خود سید  
 که مولی صاحب چه میگوید یکی از چابلوکان عرض کرد که مولی صاحب تشکر می کند بجامی آورد در دعای گوی  
 دولت میکنید - باز مولی صاحب از انفور بر خاسته گفت ای صاحب! من اینطور نمیگویم من میگویم که  
 این آفرین نامه را من چه کنم باید که جاگر یا خلعت یا منصب بمن عطا کنند - تمام حاضرین از حیرت اد  
 تعجب کردند و اعدا بزور نشاندند و در دل هم خوش شدند که راست گفت آنچه در دل ما بود ظاهر کرد  
 منی صفت صوفی صاف صحیح العقیده متصلب فی المذهب متمکن فی المشرک بود دیگر مولی صاحبان را  
 در فتنه بخدمت سیلاب آزادی از جارفند این ثابت قدم و محکم ماند و با آنها مناظره و مجتبهای مستحق کرد  
 لا جواب و ملازم می نمود - در صحبت و اخلاص پیر خود فانی بود هر ماه یا بعد از چند گاه ضرور حاضر حضور  
 یا بکوشه میرفت و از دیدار عرض خود دیده بر لعل و دل خود سرور می نمود - بعد از رحلت حضرت ایشان  
 پدران ساله بجای رفته داعی اهل را بسبب گفت و بیاریان خود بیست  
 در و عشت مرگ بیم تنهایی نیست - بیاریان عزیز آن طرف بیشتر اند

۲۲۹

۲۵۰

در سنه ۱۳۶۶ انتقال نمود سه فرزند از آنجا محمد مولی محمد صاحب علم و فضیلت است  
 ببارک الله تعالی فیهم

**حاجی محمد علی لغاری سلمی**  
 مردی طرف غوغا من طبع از مردان حضرت صاحب کلام

حاجی محمد علی لغاری

قد من سرفه است حضرت ایشان را ظرافت و خوش طبعی او پسند می آمد  
 صاف دل و صاف گوی است سر چه در دلش می آید بی حساب بر زبان می آورد روزی هشت آنم ریزه  
 خدمت حضرت ایشان نذرانه گذرانند و عرض کردند که حضرتنا چه کنیم "عالی سرکار" یعنی زن  
 خود را گفتم که یک من با جره بده تا فروخته بخدمت مرشد خود نذرانه ببری نداد لاچار پریم  
 دستم بود آورده حاضر گردیم و گفتم که مرشد من با اینهم راضی خواهد شد مگر عالی سرکار را راضی  
 کردن مشکل تا حال که مرگ عمرش هفتاد سال باشد بقید خات است  
**مرحوم مرزا فیض احمد سنگ** ولد جناب مرزا صاحب علی بیگ از خاندان معزز بود  
 از ابا عن جد در زمانه حکومت نائیب ایران خواه از مکرزبان خاندان ایشان بمناسبت علم فاضل بود

مرحوم مرزا فیض احمد سنگ



و بحکم فارسی و انگریزی سرافراز - خودش هم اول در ملازمت سرکاری عمری گذرانید بعد از  
 گرفتن پیشین رجوع و انابت بدگاه حق جلی و علا نمود و مثل پدرش مرزا محمد علی بیگ  
 در اذکار و مراقبات شب و روز اشتغال می نمود - در فن حکمت که موروثی خاندان او بود و  
 میرزا مرزا خسرو بیگ بود دسترس خوب بدانت - روزی او را گفتم که مرزا صاحب سال من  
 بسیار صنف است برای تقویت قلب کدام نسخه یا عیلاج مناسب است که من تجویز نکنم -  
 ساعتی فکر کرده گفت قاعده اطباء این است که بر عضو از انسان مرایضت کردن قوت و  
 طاقت میگیرد طریقه ثنائی تشبیه است و ذکر قلب مرایضت قلب است و ذکر بسیار نکنید  
 که دل ثنائی قوت گیرد در سنه ... لا ولد رعیت کرد مرحمه الله تعالی علیه

مرحوم سید غلام شاه  
 حکیم

مرحوم سید غلام شاه حکیم شنده صاحب خان برادر حکیم سید ابوالحسن شاه ولد  
 سید نور محمد شاه ولد سید محمد حلیم آندانی فضائل و کمالات علمی و عملی این خاندان عالی شان  
 اگر مفصل نویسیم کتابی دیگر طیار میشود در اسلافش کرم طرز قدیم است که کریم بن  
 الکریم ابن الکریم است - میر عبدالفتاح جد او شان امیر الامراء و استاد الاطباء و در  
 عصر خود ثانی ابن سینا بود در علوم و فنون شتی چهار تنی کامل داشت در فن سیاه گیری و  
 پخته بازی و آشنیزی و موسیقی نظیر نداشت از طرف صهر شاه بادشاه دهلی سفارت  
 از هندستان بایران رفت و پروانه آزادی ملک از مادر شاه گرفته آورد و ما وجود  
 این همه فنون صاحب کرامات و کمالات و حضور بود از حضور آن حضرت سرور  
 کائنات بخطاب نمکین مشرف شده بود - این خاندان شرافت با خاندان ما از هفت پشت  
 رابطه اخلاص و محبت مربوط و سلسله اتحاد و یکپوشی منسب و بود

موصوف را با حضرت قنده گاه این رابطه اخلاص و محبت صمیمی بود بهمدم و هم از حضرت ایشان بود  
 تازنده بود هر روز از شنده صاحبان یا پیاده وقت شام حضور شریف می آمد مراقب و مشغول  
 بیاطن در مسجد می نشست و بعد از نماز عشا رخصت گرفته باز سخانه میرفت  
 حضرت ایشان همیشه عیال و دوا از وی می گرفتند و مسکنه شرعی و فتوی از میان حاجی لعل مهر  
 در سالیکه حضرت این سفر عربستان روانه شدند قبل از مراجعت ایشان چند روز در ۱۳۲۳  
 وفات نموده بود - افسوس که ازین طایفه حلیل ایشان فضیلت علمی و کتبخانه قلمی رفت  
 یک فرزندش سید غلام مرتضی شاه سند یافته طبیب کالیج دهلی بکار و بار طبابت  
 گذران خود میکنند و دیگر فرزندش حاجی نور محمد شاه مرد صالح و نمازی در ملازمت سرکاری  
 عمر سیر می برد

سید حاجی عبد الله شاه و اشرافی اخلاص و ادب اعتقاد بر شد خود هر کس در دگر این  
 شاخص صاحب ادب و اعتقاد بر حد جزیه و چون رسیده بود اگر کسی گوید که از معززین و معتبرین زمانه  
 باشد اندک سوء ادب در گفتن یا رفتن با ایشان میگرد طاقت تحمل نداشت

سید حاجی عبد الله شاه  
 و اشرافی

فوز ابا و میبندید و استیزه می نمودیم سید و هم ز هند و هم حکیم بود که را مجال نمیشد با او دم نبرد  
خود از منافع طبابت استغنی بود مگر بر مرخصی که پیشتر می آمد اول ندانم مرشد از او گرفته باز عیال  
میکرد و آن بر راجع نموده خدمت حضرت ایشان میرسانید و خود هر چه داشت از املاک متوکل و غیر  
متوکل همچون خانه و اوطاق همه را بیه حضرت ایشان کرده و دستاویز نوشته داده بود - در تمام سفر  
عراق و حجاز و شام رضی حضرت ایشان بود و در <sup>مسافرت</sup> بجای خود لا اولد رحلت نمود و حضرت  
ایشان بخشش او را گرفتند و این دیگر و از زمانش را دارند

عاجی فضل علی شاه  
بهرمانی

شاه صاحب حاجی فضل علی شاه سلمه به جلیل الطبع شرف الیزاج از سادات کهنای سنی  
صاف صمیم الاعتقاد است در سفر سنده همیشه با حضرت ایشان مصاحب می بود و در سفر عربستان بر آن خوشگلی  
نیز تا آخر رضی تعفی بکده خادم الرفقا بود و در قافله شتران هم پیله و هم کلاه مرصوم سید عبد الله شاه  
و اطرالی و ملازم او بود چرا که بجز او غیر میکرد چونکه مرصوم مذکور لیبدر زور بخ و نازک و مزاج بود  
گاه بگیاه غله خواه او را ز جرد تو بیخ میکرد مگر آفرین بر مرصوم این شخص که اینقدر تحمل و بردباری  
نمود تا آخر شیوه و فداوری را ترک نه نمود

آخوند صاحب  
عظیم

مرصوم آخوند صاحب عظیم صاحب خان مستغوی از آبا و اجداد محضر و صریح آبا و اجداد ما بود  
بکده و بدیل و عطا و بجا آوردی خدمات جان و مالی از اینها هم فائق و بالاتر - نیاکان او صاحب علم و  
عقل و فرات بودند و در زمانه طالبان نزدیک ایران سنده بسیار تقرب با علماء داشتند قلندران  
وزارت و سفارت مدیت او شان بود و مخصوصه شعر گوئی و انشا پر داری خانان شان ممتاز بود  
مرصوم عظیم صاحب هم فارس دان و هم انگریزی خوان بود با وجود مال و دولت و ثروت موروثی در  
ملازمت سرکاری هم بجهده انجمنی سر فراز بود در آخر پیشین گرفته زمینداری خود را سر پرستی و  
نظر داری می نمود با فیه محبت و اخلاص قلبی داشت و احسانهای بسیار کرده است اللهم اغفر له  
و ارحمه و عافه و اعف عنه و الحق به الصالحین - در سنه ۱۲۶۲ لاولد رحلت کرد  
برادر زاوگان عزیز اسد خان و عبد العظیم بر املاک او متصرف اند

۲۵۱

کاتب

مرصوم مولوی نظر محمد دیهاتی هم عمر و هم سبق من بود سالها سال با هم یگانه گذرانیدیم و دانش  
و رسم قاضی عبد الرحمن بیدار خوانند در سیات فارس برای تعلیم عربی او را در سنده ساندند او  
آورد من بدان زمان کافه و هدایت النومی اولم اول چند سالها منصرف تو پیش من خوانند  
آخر من ملحق شد و در کتابهای فوقانی هم سبق شدیم تا آخر کتب در سینه پیش اساتذہ یگانه خواندیم  
الا ان وقت که مولوی غیر صاحب از یجا گذارشته رفت مرصوم مولوی نظر محمد بدری رفت و تقریباً  
پنج شش ماه در مدینه مولوی عبد البر صاحب تعلیم گرفته باز سنده آمد و مدتی از مدینه مولوی غیر صاحب  
گفت و دستار فضیلت بست و بکث خود در فریه دیهات ضلع نواب شاه سنده بترویج شریعت و  
طریقت و هدایت خلق مشغول شد بر عیال خود مدتی مجربید جاری کرد و کار طبابت و تمایله مرصومان

سید مولوی  
دیہاتی

حاج

هم شرف کرد

بیشتر بود و گویا هم طیب روحانی بود و هم حکیم جسمانی مردمان از آن طرف و اطراف میس او راجع کرده  
 بی سه هر کجا چشم بود تیرس - مردم و مترجم و مور جمع آیند صحبت او موثر و فقط او پرتا تیر بود  
 بسیاری مردمان از صحبت او بره راست آمدند نماز و روزه مشغول شدند و بسیاری از فرقه های مبتدعه  
 چون قادیان و اهل تشیع و غلط و نصیحت و مناظره و مقابله او بدایت پذیر شدند - بعضی  
 با او عهد و پیمان گرفتند و در پی آنزار او شدند مگر آن مرحوم از کار خود دستبردار نشد و از نصب العین خود  
 باز نگشت - کار او قبل از ترویج طریقت و در اسی طریقه نقشبندیه توصیف مرشدان خود بود  
 در سایر اوقات و همه حالات ذکر و فکرش همین بود که مردمان داخل طریقه نقشبندیه شوند و هر کس  
 در حضرت ایشان گردد مریدان آن طرف اکثر بواسطه او داخل سلسله ارادت شده اند -  
 مرحوم در عشق و صحبت مرید خود فنا فی الشیخ بود و دیگر کسی بنظرش نمی آمد که کما در سفر زندگان  
 با من رفیق بود هر جا که میزبانم ملاقات بزرگی از بزرگان موجود بود مرحوم بطائف اخیل مانع  
 میشد عذر میگردید بهانه های محبت که امکان وقت گشتن با من در آن دورت شمارا تکلیف خاطر شد  
 و در آن اوصاف میگفت که محبوب در خانه موجود است و دیگر جارتی چه ضرورت است -

مرحوم حاجی خیر محمد حیدر عالی و اله نقل کرد که من برای زیارت در مشهد آمدم  
 حضرت ایشان مرا برای کارن با پیشش بنده فرستادند اتفاقاً مولوی نظر محمد در ریل آمد و  
 اول بار با هم ملاقی شده یکجا به بنده سائیداد ما آمدیم در راه از من احوال درگاه و حضرت صاحبزادگان  
 و ورود بهمانان ما پرسید من گفتم یک حضرت مجددی از طرف بهرات آمده است بسیار نیک شخص است  
 میگوید که بعد از در خانان حضرات مجددی دو کس صاحب فضل و برکت هستند که از وجود آنها  
 خانان روشن است یکی این حضرت شما که در سنده هست دیگر حضرت فلان که در بهرات است  
 از شنیدن این سخن یکدم مولوی صاحب بچویش آمد و گفت آن؟ اینطور میگوید غلط  
 میگوید ظلم کرده است مثل حضرت صاحب در دنیا کسی نیست -

مرحوم در سنه ۱۱۳۰ هجری و صمدی در روز سه شنبه در قره خود انتقال نمود  
 مرحوم دو پسر دارد کلانش غلام محمد و عرف مولوی غلام حسین صاحب دینگو کار نیک صورت و  
 نیک سیرت است فرزند دوشین بر فرزند نور احمد بعمریت سالک طائب العلم  
 سعادت آثار صلاحیت ثواب است و با فرزندم بر فرزند غلام نبی جان در مدرسه ایتنای  
 بدستور والد او با من یکجا سبق میخواند

قاضی خان محمد و حاجی خان محمد برادران عینی مرحوم مولوی نظر محمد و  
 فرزندان مرحوم قاضی عبدالرحمن هستند همه برادران و فرزندان ایشان اولاد  
 مرحوم قاضی عبدالرحمن بصلاح و فلاح معروف اند و با خدام و اعتقاد و صحبت  
 بجا آمدن خدمات پیرخانه خود معروف همه فریغ شجره طیبه اند انبیا الله بنا تا احیاً  
 حاجی خان محمد مردی صاحب اخلاص و محبت کسان دل بند مرصده و عالی همت است عمرش

قاضی خان محمد  
 حاجی خان محمد

وقت تحریر این طرز نسبت و پنج سال باشد کماثرین خانواده است و کارز صندل در خدمت اعلی  
 و فرزندان ساداتمند دارد خانقاه قاضی غلام رسول و حاجی غلام صدق  
 برادرش حاجی جهان محمد مردی بدو نیز صفت نیک عقیدت است با آنکه از شیرین خوان  
 و در مقام است سرکاران عهد و منصب عالی دارد مگر وضع و صورت و لباسش خالص اسلامی است  
 و درین معنی نظرش نایاب - سه فرزندمان دارد کلان شان مولوی حاجی محمد الطیف  
 از علوم درسیه فارغ التحصیل صاحب علم و ضیلت است بعارضه مرض از گوشتها گشته است مگر از فم فرات  
 برود و این دارد دیگر **غلام قادر** نوجوان انگریز خوان صالح و سعادت مند است سوم غلام سرور طفل  
 پنج ساله است مسلم بجهاد و قائل و اتقا هم

قاضی محمد حسن

**قاضی حاجی محمد حسین** دو کرمی و اله سلمه سه به نزدیک دولر ضلوه لارکانه سنده سکونت  
 از مخلصان جدید و بار یافتگان رشید است منظور نظر حضور و مرغوب خاطر حضرت ایشان بود  
 ما وجود ملازمت و نوکری سرکاری اوقات عزیز خود را بذکر و فکر معمر میداشت و از حضرت ایشان  
 تلقین مراقبات قلبی در روح مستعد میشد لطائف فیه را از حضرت ایشان تلقین گرفته در  
 نوکری سلطان اشتغال شروع کرده بود که از حضرت ایشان پیوسته در همه احوال از کسب و شغل باطن  
 غافل نیست گاه گاه پس احوال خود بغیر می نویسد و میگوید که بعد از حضرت ایشان آن ذوق  
 و شوق در من یافته نمی شود فتور و تصور در عمل بر او زمان گفتم بجا اینطور ضرور میشود چه راه  
 چون از مجلس دور میشود آن روشنی و صره در مجلس باقی نمی ماند

قاضی محمد حسین

**مردم قاضی عبد الکریم** ساکن قره قاضی عارف تعلقه میوه آبا و اجداد او است  
 بضاعت علمی و مناصب تقضا و فتویا موصوف بودند و بحکالت و نبی و دینی و عرفی  
 جدا ایشان قاضی محمد عارف که این قریه نام او رسمی شده است صاحب حکالت و کرامات بود  
 مردم از صحابان جمیع و مخلصان صحیح بلکه فائق صادق حضرت قلمه می بود - صاحب علم و ضیلت  
 مجلس آرا و خوش طبع بزرگگو و سخن سنج و موقوئیناس بود نقلهای شیرین و جبهت های زینین  
 بسیار یاد میداشت - در سفرهای سنده همیشه مصاحب همکاران حضرت ایشان می بود بلکه مردان  
 شامی و زمینداران کرد و نواحی را خود ساعی میشد و برای دعوت حضرت ایشان آمان میکرد خود هم  
 مختصر زمیندار بود مگر اثر و روح او بر دیگر زمینداران بسیار - عرض و معروضه دیگر مردان بود و از زبان  
 قاضی صاحب حضور شریف پیشین می یافت و معروض احوال میرسید

خوارق و کرامات حضرت قلمه کلام و حکایات تصرف و کائنات حضرت ایشان آنقدر یاد داشتند و  
 بیان میکردند که چه گفته بودند اگر کسی آنچه از ایشان کند به مگر دفتر دیگر املا کند  
 مردم در حیات حضرت ایشان دو سه سال بیشتر در سنده **۶۲** انتقال نمودند و فرزندان او  
 قاضی جان محمد و قاضی فضل الله و مولوی غلام محمد و اکثر تاراج در بر خود در عبد الرصیم هم پدر واری  
 با راه **عقاید** محبت و وفاداری می پویند و بر جاده اخلاص و اعتقاد استقامت دارند سلیم هم

۱۸۰

سید

مردم محمد ششم و مخدوم حاجی محمد و مخدوم عبدالغنی بویگانی هر سه برادران از خاندان  
 مخدوم بختیار بویگانی که علامه وقت و محدث زمان صاحب تصانیف کثیره و مستبره بود هستند  
 از خاندان قدیمی و جان نثاران صمیمی بودند هر سه تا با جان و مال و عیال بر نام حضرت ایشان فدا و  
 در اخلاص و جان نثاری مستثنی بودند خانوان ایشان در فن طبابت مشهوره معروف است هر سه  
 برادران کار حکمت بطریق وراثت و خانانانی میکردند و هم صاحب ازاضی و درگذرد و نواصی خود را  
 صاحب شکت و شوکت بودند افسوس که هر سه برادران در پی فوت شدند و از اولادشان  
 کسی قائم مقام ایشان نگردید الا مخدوم حاجی احمد علی ولد مخدوم حاجی محمد که شخصی باصلاح  
 صاحب دیانت و صلاحیت است بر درین ایام با عیال در ننگه سائیداد سکونت دارد و  
 در مسجد حضرت ایشان بانگ وصله میکنند

مخدومان بویگانی

مردم حاجی عبداللطیف بختیار بویگانی برادر خاندان حاجی محمد حسن ولد آخوند  
 امید علی ولد آخوند عبداللطیف در چند سال عمر خود در خدمت و ملازمت حضرت قید گاهیں سپری  
 و در سفر و حضر بمرکاب می بود در یک سفر حج سکنه هم با حضرت ایشان ملازم بود  
 نظر بر امانتی و غیر خواہیں و امانت گاری که در آن حضرت ایشان کم از کم زمینداری و مسافری و  
 ضریه و فروخت بموالده او میکردند در حساب و کتاب جهت قدرت بود خاص بر آن  
 خدمت حضرت ایشان ترکی و وطن توک عزیزان و خویشان خود کرده بعد از آن یاد وطن  
 و یاد فرزند و زن نکرد و گاهیں در ننگه گاهیں در کوشم گاهیں در نماره خدمات لائق مامور  
 و مستعد می شد تا آنکه مخدوم در مکان پهل بیار شد برادرش حاجی محمد علی که در کپره  
 مختار کار بود خانه او را در  
 رین کادلی برداشته بشهر خود بختیار  
 رسانید و در مقبره عزیزان خود مدفون گردید  
 بعد از آن حاجی علی  
 قضا را چون بپوشید  
 و برای رفتن شده سائیداد روانه گردید  
 در شهر ۱۳۵۵

حاجی عبداللطیف بختیار بویگانی

یک سیر امید علی خان که حالا بمنصب ڈپٹی کلکٹر فائز است خلف گذارنده است  
 و برادرش حاجی اصمان تا حال بقید حیات است

خیلایان خادم و محفل این خاندان است سائیداد و خان

حافظ سید علی نقی

مرحوم حافظ حاجی اسماعیل نقرح ساکن مکان پین تعلقه کبیره ضلعه تهران که در سنه  
 شصت و هفتاد و هفتاد و هشتاد و نود و صد و بیست و یکم در شهر تهران  
 ایشان است چون در کتب شریف حضرت ایشان حفظ قرآن مجید تمام کردند حضرت گلان  
 قدس سره حافظ اسماعیل را برای تسماع و چینه کردن در حضرت ایشان مقرر کردند  
 بعد از آن سالها سال مقرر در ماه رمضان شریف آمد تمام ماه مبارک صیام در روزه  
 ساختند او میگذاشتند و سماج دور و سخات حضرت ایشان می نمود در روزه غنمه رمضان شریف  
 خود سامع و حضرت ایشان امام میشدند و در غنمه و ضم خود امام و حضرت ایشان سامع  
 میشد و بعد از عید سعید رخصت گرفته ب وطن میرفت و باز بقره رمضان شریف عود می نمود  
 و بکرم و طائف و اوراد مانند دلایل الخیرات و قصیده بروه و قصیده غنیمه بسیار یاد داشت  
 و همیشه میخواند گاهی در کتب با بیکر و مقتدی تمام قرآن شریف غنم میکرد و در یک سفر  
 ۱۳۵۴ با حضرت ایشان رفیق بود فارسی دان عربی خوان کاتب خوش خط بود برسم آخط غزلی  
 بسیار کتابها برای حضرت ایشان نقل میکرد و در نقوش و عملیات و پر کردن دایره مهارت  
 خود داشت در رمل و جفر هم کار میکرد هر دو مان از اطراف و جوانب برای نوشتن تعویذ  
 یا گرفتار و دوا پیش می آمد اگر کسی پنج پیس میداد برضا و رغبت میگرفت و الا فلا  
 لا اطمع متواضع و منکر المزاج خادم در مسجد پیشوایه می بود و بعد را بنجا در مقام بیست و سه  
 بر حمت و واسعه بیوت

۲۵۹

چون که شریعت عالم صحت  
پنجاب

پیر شریعت عالم صاحب از فائده میران ساکن مضافات انباله ملک پنجاب است  
این بزرگ زاده آخرین مرید حضرت ایشان است از بیار شدن حضرت صیغه گاهی  
چند روز پیشتر در بنیاد رننده سائیداد تشریف آورد و استعدای مرید شدن نمود و گفت  
بسیار جاه رفقه لم و تمام پنجاب و هندستان گردیده ام جانی قلبی قران حضرت پس توفیق  
حضرت ایشان شنیدم در بنیاد آمده ام حضرت ایشان از مرید کردن او بپهلوی و عذر خواهی نمودند  
مگر چونکه اصرار و اتمام او زیاد گشت و بواسطه بعضی صاحبزادگان سفارش نمود حضرت ایشان  
قبول فرمودند و او را تلقین کرده بیعت نمودند -

۲۶۱

پیر صاحب موصوف روزی خلاصه با فقیر اظهار حال نمودند که ما خود از میرخانه پنجاب ستم  
آبا و اجداد ما کار پیری و فریدی کرده اند و من خود در طلب پیر کامل در اکثر بلاد پنجاب و هندستان بگردیدم  
بزرگان معروف و مشهور دیده ام مگر هیچ تسکین خاطر من نشد تا آنکه در بنیاد حاضر حضور والا شد  
و امیدوار توجیه کامل و فیض تام هستم - پس من بطریق مشور عرض نمودم که جناب من اگر درین  
زمانه شیخ شبلی و ابیزید بطام میخواستید آن خود طلب مقامت و بیرون از دایره قدرت  
آن چیز که در قدرت ما نباشد طلب کردن آن برافرض نیست و این سبب همان دنا کامی از مقصود  
میگردد اگر بیار درین زمانه طلب عالی نیوس و جو علی بسا کند و از دیگران عظام کند لابد از بیماری  
ملاک شود عده او را ضرورت است که از حکیمان حاضر الوقت عظام خود موجود تا از ملاکات نجات یابد  
یا مثل کسی که بنیاد ما پیدا و علوا نان خشکی بخورد از گرسنگی می میرد اگر شمار اعلام خود کردنش  
و مقصود خود رسیدنی چهار میران و مشایخ یافته نمی شوند در هر ملک و ولایت یافته میشوند  
برای ما باین دستگیری در بهمانی او شان کافی است کار پیران راه نمودن است و راه رفتن  
کار مرید اگر سرباه راست میرود لابد بمنزل مقصود میرسد و الا فلا از بنیاد است که  
گفته اند پیر اگر خرس است برای مرید پس است آری شرط فقط این است که صاحب تقاضا  
باشد و متبع شریعت و سنت نه مبتدع و خلاف طریقت که صحبت او را بر فایده است و  
بیعت او ستم ملائک و نفوذ با الله تعالی من ذلک

و این حکایت بهر آن نوشته شد تا دیگر اصحاب و طلاب با هر که این ضایع خام و  
سودای بی سود در سردار و باین وسوس و خطرات از کار بازماند بسبب هدایت  
و استصواب او گردد و حکم ما لا یدرک کله لا یتوک کله کار و کوشش بگذرد

مولوی حاجی علی محمد صاحب

مولانا و استادنا الحاج احمد صاحب مولانا مولانا محمد صاحب مولانا از علمای اربعین و غیره سلف  
 فقیه معتمد و فرضی مستند بود در علم فرائض و حساب عدل خود نداشتند علمای فارغ التحصیل نزد کواچا  
 میخوانند و خوانند آن کتاب نزد میان صاحب سنده کمال و سبب فخر و اعتبار بود - در آن زمان که حضرت گلان  
 هجرت کرد سینه آمدند حضرت او شان مولانا حاجی علی محمد را برای تعلیم حضرت قده گاهی بیست و نه روز در آنجا  
 سادات کثیر و صاحبان کمال را بستن معیار حافظ عامه "شاعر مشهور" و سید میران محمد شاه هم از آنجا  
 خوانند بعد از آن چون حضرت گلان بجزستان با عیالها روانه شدند میان صاحب هم بمره او شان رفتی بود  
 و بعد از پنج میان صاحب سینه معاوت نمودند و حضرت او شان در آنجا سال اقامت کردند و حضرت  
 قده گاهی در مدرسه های آن ملک فارغ التحصیل شدند بعد از آن چون از غزنیستان به واپس بیگانه آمدند  
 صاحب استغاث میر صاحبان سینه غلام کماله میان صاحب حضرت او شان به سینه غلام علی در مدرسه  
 مقرر کردند و توجه و سرپرستی میر صاحبان و حسن تعلیم و تربیت میان صاحب کاره سینه خوب و فنی گرفت  
 از اطراف آنجا سینه طلبه و شاگردان هم شدند و از چشمه علوم و برکات او شان سیران شدند تقریباً  
 تا که میر امام بخش شان فوت شد و زمانه دیگر گون شد ۶ آنقدر شکست و آن سانی خوانند  
 پس حضرت قده گاهی میان صاحب در ۱۳۱۱ برای تعلیم در سینه ساسنداد مقرر کردند  
 ساله دو نزد حضرت ایشان کت در سینه خوانند بعد از آن بر طاق خود در شهر مبارک سکونت پذیر شدند  
 و تا آخر عمر تدریس و افتاد و تخریر مسائل و فنیله با بسر کردند  
 کتابهای در سینه از کثرت تعلیم و تکرار او شان را بر زبان یاد شده بودند در آخر عمر و طاعت نشستی  
 نداشتند خود خفته و طالبان دور نشسته کتابها در دست گرفته بتی میگریفتند - قاعده او شان بود  
 که شاگرد را اول از بتی گذشته استمال گرفته بعد از آن دیگر بتی میدادند یکسال نزد او شان بتی خوانند  
 برابر پنج ساله بتی بگیران بود و در آخر فرزندی غلام علی جان را بهم برای خواندن بتی نزد او شان  
 فرستادم پس میان صاحب هم هم بتی پدر من و هم بتی پدر من و هم بتی پدر من بود و آنقدر  
 هربانی با و صحبت و عنایات بر سر ما داشتند که در عرصه تخریر و تقریر بنیاید  
 در سینه و در شهر خود مبارکی انتقال کردند

ص  
م  
حاجی  
مدرسه  
منوال  
بهمین  
سال

مولوی حاجی غلام علی گویا ننگ ساکن قریه خود از نواحی بدین صندو صدر آباد سنده  
 با وجود علم و فضیلت طاری در سلوک و طریقت و تحصیل کمالات باطنی سرگرم و سالی خوانند  
 در اول عمر مرید و مصاحب سیر محمد سعید صاحب لواری و والد کمال و بعد از آن بخدمت حضرت  
 قده گاهی رجوع کردند و در حال لطافت و مقامات سلوک بحال بنشیند روزی از او شان  
 پرسیدم که مولانا - متابع نقشبندیه مواضع ذکر را در عوالم سینه زیر پستان رایت یا  
 بالای آن برای لطیفه روضی و سری و غیره مقرر کرده هستند مگر این جای فطره شعور و

ادرا کرد



و ادراک اندازم بخلاف قلب که محل حس و حرکت است بطالب هم طوری برانند  
 این لطیفه در اینجا چخته شده و ذکر در آن جاری شده است مولانا یکدم دستها برداشته هر دو  
 ابروی خود محکم گرفته گفت که مرا ازین هر دو ابروی خود وقت مراقبه ذکر جاری میشود شما  
 چه طور میگویند که این جای ماست و حرکت ندارند اگر چه جواب مولانا از عالم دیگر بود  
 مگر من خاموش شدم - مولانا عمر دراز یافتند تقریباً بهشتاد سال سیه مابینند  
 بعد از رحلت حضرت قبله گاهی هم دو سال از نزد بودند تا که در ربیع الاول ۱۳۶۸  
 انتقال نمودند و در ایام مرض الموت ذکر فی اثبات بر او ضامن غلبه کرده بود که  
 طاقت تحمل آن نداشتند با وجود ضعف و بیماری و بیماری بنهایی در وقت شدت سرفه  
 از بسته بر خاسته بیرون می رفتند و بدگر می پرداختند عزیزانش در پس لورفته  
 برور گرفته می آوردند - درین زمانه وجود این چنین اشخاص متبکر که نایاب است  
 از اولادش مولانا صاحب محمد شمس صالح صاحب علم و فضیلت است  
 بزرگواران مستقیم سلمه سبحانه و حقانی و ابقاه

واقعه

اللهم افق لنا بالخیر واختم لنا بالخیر و جعل عاقبة امورنا الخیر  
 ربنا اتنا فی الدنا حسنة فی الآخرة حسنة وقنا عنات الذناب  
 و صلواته تناطی علی سیدنا و مولانا محمد و اهل و اصحابه اجمعین  
 ضمنی نماز که مسوده این اوراق دو سال قبل ازین کرده شده بزرگواران  
 وقایع و انعقدات زمان فرصت شاعت آن نشد تا که  
 درین سال سنه ۱۳۶۸ هجری حواله کاتب نموده  
 انتظام طاعت آن کرده شد -  
 و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین